

۱۳ بحران بانکداری ایران  
احمد حاتمی‌یزد

۱۹ دولت خواهی  
گم‌شده  
سعید حجاریان



۱۸ مکتب اتریش  
چیست؟  
استیون هورویتز

۲۰ کانت عرب  
محسن آرمین



۲۶ بزرگ مانادرزاد  
به یاد مترجم توکویل

۲۸ بنیادگرایی علیه تمدن  
ماریوبارگاس یوسا

# چپ اسلامی

## گذار از ایدئولوژی

## به استراتژی

چرا از تحولات حزب  
**اتحاد ملت** استقبال می‌کنیم؟

• صفحه ۳



## تبعیض مثبت به سود زنان

گفت‌وگو با فائزه هاشمی رفسنجانی:  
از تابوشکنی احمدی‌نژاد  
در انتخاب وزیر زن تمجید می‌کنم

• صفحه ۴

هفته‌نامه سازندگی خبر می‌دهد:

## چالش‌های بزرگ تهران برای نجفی

شهردار تازه تهران با آواری از  
مشکلات به‌جا مانده برای اداره  
پایتخت مواجه شده است

• صفحه ۲۲





در نشست «شهر من، تهران» به همت کارگزاران تهران بررسی شد:

## بحران جانشین‌پروری و پیری بوروکراسی در ایران

گزارش

### کارنامه موفق زنان امید

نشست بررسی عملکرد فراکسیون امید با حضور فائزه هاشمی و فاطمه سعیدی برگزار شد

دوره‌های بعدی انتخابات برنامه‌ریزی کنیم»

سعیدی همچنین در مورد وزارت علوم، تحقیقات و فناوری گفت: «سه گزینه از طرف فراکسیون امید و با هماهنگی فراکسیون مستقلین برای وزارت علوم، تحقیقات و فناوری به آقای روحانی پیشنهاد شده است.» در ادامه جلسه فائزه هاشمی، از اعضای شورای مرکزی حزب کارگزاران سازندگی ایران، ضمن تشکر از تشکیل جلسه، در مورد حضور و فعالیت زنان در مجلس شورای اسلامی گفت: «عملکرد زنان اصلاح طلب در مجلس را قوی‌تر از مردان می‌دانم. زنان اصلاح طلب حال حاضر در مجلس بهتر و موفق‌تر از زمان ما عمل می‌کنند.»

او همچنین در صحبت‌های خود در مورد موضع حزب کارگزاران در انتخابات ریاست جمهوری گفت: «ما به عنوان یک حزب باید فعالیت‌های خود را در قالب شورای عالی اصلاح طلبان پی‌گیری می‌کردیم و به آنچه که تأیید می‌شد متعهد می‌بودیم. در این راستا برای حفظ مواضع مشترک در انتخابات با حزب اعتدال و توسعه ائتلاف کردیم و بدین ترتیب لیست اصلاح طلبان مجلس شکل گرفت.»

فائزه هاشمی نقطه ضعف فراکسیون امید را ناتوانی در جذب کردن دانست و متذکر شد که همه تقصدها نباید به سوی فراکسیون باشد، بلکه حزب هم باید نقد شود و این سؤال پاسخ داده شود که ما به عنوان یک حزب چه کردیم؟

نماینده تهران در مجلس پنجم در باب مقایسه عملکرد فراکسیون اصلاح طلبان در مجلس پنجم و دهم عنوان کرد: «فعالیت نمایندگی در یکی دو سال نخست برای کسانی که تازه وارد مجلس شده‌اند بسیار دشوار است و از این نظر عملکرد فراکسیون امید در این مدت حتی بهتر از یکی دو سال نخست فراکسیون ما در مجلس پنجم است.»

فائزه هاشمی در ادامه صحبت‌های خود به عملکرد و فعالیت مجمع تشخیص مصلحت نظام اشاره کرد و گفت: «حتی مجلس ششم هم وضع آسان‌تری نسبت به مجلس دهم داشت، چون هم اکثریت بودند و هم پس از رد طرح‌هایشان توسط شورای نگهبان به مجمع تشخیص مصلحت نظام که مرحوم آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی ریاست آن را بر عهده داشت امید بود که این امید امروز وجود ندارد.»

گفتنی است در پایان این نشست برنامه پرسش و پاسخ با شرکت کنندگان برگزار شد.

نشست بررسی عملکرد فراکسیون امید با حضور فاطمه سعیدی و فائزه هاشمی، نمایندگان مجلس پنجم و دهم و از اعضای حزب کارگزاران سازندگی ایران برگزار شد. به گزارش سایت کارگزاران، در ابتدای جلسه فاطمه سعیدی، عضو هیئت‌رئیس فراکسیون امید مجلس شورای اسلامی پیرامون عملکرد فراکسیون امید گفت: «توجه عملکرد فراکسیون امید امتیازهای مثبت و منفی داشته است. در حالی که بسیاری از اصولگرایان بر کرسی ریاست کمیسیون‌های مجلس نشستند فراکسیون امید توانست اکثریت کرسی‌های هیئت‌رئیس کمیسیون آموزش و تحقیقات را به دست آورد که البته ناموفق بودن فراکسیون امید در دستیابی به کرسی‌های ریاست کمیسیون‌ها به دلیل تجربه ناکافی نمایندگان ما بوده است.»

او همچنین موفقیت فراکسیون امید در پیروزی اصلاح طلبان در شوراهای اسلامی شهر را گامی مهم و موفق دانست. این عضو هیئت‌رئیس فراکسیون امید در ادامه صحبت‌های خود به موضوع رأی اعتماد به وزیران بحث‌برانگیز اشاره کرد و در مورد عملکرد رحمانی‌فولی در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۹۶ گفت: «وزیر کشور از وزرای بحث‌برانگیز بودند و من به او انتقاد کردم چرا روز انتخابات رأس ساعت ۱۲ اجازه رأی نداد و او پاسخ داد که با این کار رأی دیگران جهش، آزادی‌های مدنی و اجتماعی، حذف تبعیض‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، رانت و تأمین منابع برای حمایت از استارت‌آپ‌ها و کسب و کارهای فناورانه، دسترسی به آموزش‌های با کیفیت، دسترسی به امکانات مورد نیاز در حوزه اوقات فراغت، ورزش، فرهنگ و هنر، شغل و مسکن مناسب، دسترسی به مشاوره‌های تخصصی، دریافت خدمات درمانی و بهداشتی به‌ویژه برای جوانان درگیر آسیب‌های اجتماعی و... هستند. به‌ویژه بررسی دامنه شمول خدمات دولتی و شهرداری‌ها برای جوانان بسیار اهمیت دارد. آمارها نشان می‌دهد تعداد جوانانی که از خدمات ویژه شهرداری به جوانان استفاده می‌کنند، بسیار اندک است. بخش قابل توجهی از جوانان به امکانات شهرداری‌ها در حوزه‌های ورزش، اوقات فراغت، مشاوره و درمان دسترسی ندارند. شیوع الگوهای پرخطر صرف اوقات فراغت در محافل غیررسمی نایزمد بررسی جدی است.»

ظرفیانی در بخش پایانی نشست گفت: «دکتر شفیعی کدکنی جمله‌ای دارد تحت این مضمون که «ها به درون خویش تبعید شدیم». وقتی شهروند اعتمادش را نسبت به مدیریت شهری از دست دهد، به نوعی به درون خود می‌رود؛ از طرف دیگر به این مسأله مهم توجه کنیم که جوان ما اوقات فراغت را باید در کجا سپری کند؟ یا دربارہ اشتغال، طبق آمار ۵۵ درصد سنین بین ۲۰ تا ۲۹ سال بیکار هستند که اغلبشان هم تحصیلکرده هستند. وقتی شغل وجود ندارد پیرو آن بحران هویت به وجود می‌آید. استحکام خانواده از بین می‌رود و بنیة مالی هم کم و کمتر می‌شود. مجموعه اینها جوان را به یک بحران هویتی می‌رساند که به دو حالت بروز می‌کند. یکی عقده و انتقام و اعتراض است و حالت دوم قانون‌ستیزی و انفعال و شالوده‌شکنی و خودزنی و حتی خودگردی که این حالت دوم در حال حاضر زیاد دیده می‌شود. در واقع این دو حالت ایجاد شده در نهایت منجر به آن شده که جوانان به سمت مسئولیت‌ناپذیری اجتماعی سوق داده شوند.»



دستاوردها و کاهش قابلیت‌های نوآوری و انطباق سیستم با تغییرات محیطی، نیازمند راه حل‌های خلاقانه، مشارکتی و اجتماعی است. بدون نوسازی بدنه مدیریتی و ایجاد دانش، انرژی و انگیزه جدید و تقویت محیط عملیات و اجرا در مقابل محیط سیاسی و منازعه مینا، امکان عبور از وضعیت کنونی بسیار سخت است. اگر دوره‌ای برای سیستم سیاسی ایران مسأله اصلی، ثبات و اعمال کنترل بوده، امروز حل مسأله، خلاقیت و نوآوری و اسامای دستاورد و کسب نتیجه، موضوعی است که باید در دستور کار قرار گیرد.»

سیاسی راد در ادامه گفت: «ما مطالبه جوانان و مسأله فعالین و نخبگان جوان به‌طور خاص، این نیست. جوانان خواستار رفع نواقص دولت، کاهش انحصارات و آزادسازی بازار، توسعه دسترسی به فناوری‌های جدید، ارتباط فعال با جهان، آزادی‌های مدنی و اجتماعی، حذف تبعیض‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، کاهش رانت و تأمین منابع برای حمایت از استارت‌آپ‌ها و کسب و کارهای فناورانه، دسترسی به آموزش‌های با کیفیت، دسترسی به امکانات مورد نیاز در حوزه اوقات فراغت، ورزش، فرهنگ و هنر، شغل و مسکن مناسب، دسترسی به مشاوره‌های تخصصی، دریافت خدمات درمانی و بهداشتی به‌ویژه برای جوانان درگیر آسیب‌های اجتماعی و... هستند. به‌ویژه بررسی دامنه شمول خدمات دولتی و شهرداری‌ها برای جوانان بسیار اهمیت دارد. آمارها نشان می‌دهد تعداد جوانانی که از خدمات ویژه شهرداری به جوانان استفاده می‌کنند، بسیار اندک است. بخش قابل توجهی از جوانان به امکانات شهرداری‌ها در حوزه‌های ورزش، اوقات فراغت، مشاوره و درمان دسترسی ندارند. شیوع الگوهای پرخطر صرف اوقات فراغت در محافل غیررسمی نایزمد بررسی جدی است.»

ظرفیانی در بخش پایانی نشست گفت: «دکتر شفیعی کدکنی جمله‌ای دارد تحت این مضمون که «ها به درون خویش تبعید شدیم». وقتی شهروند اعتمادش را نسبت به مدیریت شهری از دست دهد، به نوعی به درون خود می‌رود؛ از طرف دیگر به این مسأله مهم توجه کنیم که جوان ما اوقات فراغت را باید در کجا سپری کند؟ یا دربارہ اشتغال، طبق آمار ۵۵ درصد سنین بین ۲۰ تا ۲۹ سال بیکار هستند که اغلبشان هم تحصیلکرده هستند. وقتی شغل وجود ندارد پیرو آن بحران هویت به وجود می‌آید. استحکام خانواده از بین می‌رود و بنیة مالی هم کم و کمتر می‌شود. مجموعه اینها جوان را به یک بحران هویتی می‌رساند که به دو حالت بروز می‌کند. یکی عقده و انتقام و اعتراض است و حالت دوم قانون‌ستیزی و انفعال و شالوده‌شکنی و خودزنی و حتی خودگردی که این حالت دوم در حال حاضر زیاد دیده می‌شود. در واقع این دو حالت ایجاد شده در نهایت منجر به آن شده که جوانان به سمت مسئولیت‌ناپذیری اجتماعی سوق داده شوند.»

ظرفیانی در بخش پایانی نشست گفت: «دکتر شفیعی کدکنی جمله‌ای دارد تحت این مضمون که «ها به درون خویش تبعید شدیم». وقتی شهروند اعتمادش را نسبت به مدیریت شهری از دست دهد، به نوعی به درون خود می‌رود؛ از طرف دیگر به این مسأله مهم توجه کنیم که جوان ما اوقات فراغت را باید در کجا سپری کند؟ یا دربارہ اشتغال، طبق آمار ۵۵ درصد سنین بین ۲۰ تا ۲۹ سال بیکار هستند که اغلبشان هم تحصیلکرده هستند. وقتی شغل وجود ندارد پیرو آن بحران هویت به وجود می‌آید. استحکام خانواده از بین می‌رود و بنیة مالی هم کم و کمتر می‌شود. مجموعه اینها جوان را به یک بحران هویتی می‌رساند که به دو حالت بروز می‌کند. یکی عقده و انتقام و اعتراض است و حالت دوم قانون‌ستیزی و انفعال و شالوده‌شکنی و خودزنی و حتی خودگردی که این حالت دوم در حال حاضر زیاد دیده می‌شود. در واقع این دو حالت ایجاد شده در نهایت منجر به آن شده که جوانان به سمت مسئولیت‌ناپذیری اجتماعی سوق داده شوند.»

که آینده‌نگران کشور به آن اشاره می‌کنند و باید فکر جدی شود.»

عضو شورای شهر تهران در ادامه گفت: «گر مسأله انقلاب انفورماتیک و تحول دیجیتال در دنیا مسأله روز است و کشوری که نتواند از فرصت‌ها استفاده کند کشور عقب‌افتاده محسوب می‌شود و ملاک توسعه این است که چقدر کشور آمادگی دیجیتال شدن دارد این اتفاق فقط از سوی نسل قدیم اتفاق نمی‌افتد. ما امروز شاهد حضور و بروز مدیرانی هستیم که حتی استفاده از کامپیوتر را بلد نیستند. وقتی به گوشی تلفن همراه ایشان دقت می‌کنید هنوز گوشی هوشمند ندارند. وقتی دقت کنید طرف امکان استفاده از گوشی هوشمند ندارد و بیش از ۵۰ میلیون گوشی هوشمند در کشور وجود دارد و غالباً نسل جوان از آنها استفاده می‌کنند. اگر ما خواستار آمادگی حضور در جهانی شدن هستیم یکی از مهمترین ملاک‌ها تغییر و تحول دیجیتال است که متأسفانه نسل گذشته نمی‌تواند از آن استفاده کند و رسیدن و پیوستن به دایره جهانی و حضور در این دایره یکی از مهمترین الزاماتش جوان شدن نسل مدیران است که ما امروز با این معضل جدی روبه‌رو هستیم. از همین حیث مسأله جانشین‌پروری و تغییر و تحول مدیریت به عنوان یک چالش جدی در کشور ما همچنان وجود دارد.»

در ادامه نشست، علیرضا سیاسی راد عضو شورای مرکزی حزب کارگزاران سازندگی گفت: «موضوع جانشین‌پروری و معضل پیری سیستم بروکراسی ایران اسامای مسائل و مطالبات جوانان متفاوت است. کاهش قابلیت‌های حل مسأله و بسته شدن چرخه مدیران، مشکلی حکومتی است و نباید برخی راه حل‌های پیشنهادی همچون جوازت کردن سن مدیریت دولتی را با مشکلات و مسائل جوانان خلط کرد. فهم درست مسأله بسیار مهم است که موضوع چیست، اگر در مورد جوانان حرف می‌زنیم اسامای سطح گسترده و وسیع، مسأله جوانان ایران مشارکت در مدیریت سطح بالا نیست. مسأله تغییر و بهبود نظام مدیریتی کشور، مسأله حکومت است. اگر حکومت نسبت به مسأله جانشین‌پروری و تغییر سیستمی که از قدیم وجود داشته، اقدام جدی نکند تا تهدیدات و بحران‌هایی مواجه می‌شود که نمی‌تواند حلش کند. یک سیستم سیاسی که به لحاظ عمر سازمانی از مراحل تأسیس، رشد و بلوغ عبور کرده و وارد مرحله پیری شده، با انباشتی از مسائل و مشکلات مواجه است که بدون انجام اصلاحات سیستمی و مدیریتی، قادر به حل آنها نیست و به سرعت قابلیت‌های حل مسأله خود را از دست می‌دهد.»

او در ادامه گفت: «این موضوع فقط به دولت مربوط نیست، در قوه قضاییه نیز با همین مشکل مواجهیم. مثلاً مسأله انباشت پرونده‌ها و به‌روز نبودن خدماتی که باید به مردم داده شود و سطح پایین به کارگیری ظرفیت‌های دولت الکترونیک از جمله چالش‌های تکرار شونده‌ای است که سیستم قضایی کشور با آنها مواجه است. بنابراین مسأله عمیق و در حال تبدیل به بحران است. بحران

و به نظر می‌رسد دموکراسی و مردم‌سالاری مهمترین روش حاکمیت است باید توجه کنیم که نسبت معقولی باید بین هرم جمعیتی کشور و مدیران ارشد کشور وجود داشته باشد، خصوصاً اینکه به هر حال امروز متوسط سن اعضای کابینه براساس آمار ۶۰ سال است، یعنی علیرغم اینکه ما قانون منع به کارگیری بازنشستگان را داریم و این قانون با هدف فراهم کردن مسیری شغلی برای جوانان و رفع معضل بیکاری و حضور جوانان در مسئولیت‌های اجتماعی در تاریخ ۲۰ اردیبهشت ۹۵ تصویب شد و به مجلس رسید بلافاصله به تأیید شورای نگهبان در ۲۹ اردیبهشت همان سال هم رسید اما متأسفانه با گذشت موارد صریحی که در قانون درج شده بود که بایستی مدیریت‌های ارشد کشور به نحوی منصوب شوند که از بازنشستگان استفاده نشود هنوز تعداد زیادی از آنها در سمت‌های دولتی حضور دارند و بدتر از آن شهرداران در کلان‌شهرها همچنان شاهد مدیران بازنشسته در معاونت‌ها و مدیریت‌های ارشد هستیم.»

فرهانی در ادامه گفت: «روزی که فهرست ۱۸ نفری وزرا در دولت یازدهم معرفی شد وزرای اقتصاد و علوم جوانترین اعضای کابینه بودند با ۵۳ سال سن میانگین سن وزرا را به ۶۰ سال می‌رسانند و در کابینه جدید تنها وزیر ارتباطات است که توانست یک‌تنه این میانگین را به زیر ۶۰ سال برساند و این نشان‌دهنده یک معضل در کشور است. در واقع ما مشکل جانشین‌پروری را در همه سال‌های قبل داشتیم که به اینجا منجر شده، در بسیاری از کشورهای توسعه‌یافته وضعیت به این شکل نیست، نمونه بارز در کشورهای غربی آقای سباستین کورتز است که در ۲۷ سالگی وزیر خارجه اتریش می‌شود. حتی در کشوری مثل پاکستان خانم جناب ربانی وقتی ۳۳ سال داشت به عنوان اولین وزیر زن پاکستان انتخاب شد. اگر مروری کنیم تاریخ بحث حضور وزرای جوان را در کشورمان می‌بینیم که جوان‌ترین وزیر تاریخ ایران محمدجواد تندگویان بوده که سسال ۵۹ زمانی که ۳۰ سال داشت کابینه که به شکل کاملاً عملگراییانه تجارب از نسل قبل به نسل بعد منتقل شود و مدیریت‌ها از نگاه کلان جامعه‌شناختی یک جامعه مدرن و توسعه‌یافته را داشته باشیم، به نحوی که بشود از هرم جمعیتی داخل کشور به نحو احسن استفاده شود.»

او در ادامه گفت: «در دنیا مدیریت‌های اجرایی در نسل جوان و مدیریت‌های مشورتی و فکری و سیاست‌گذاری‌های کلان به عهده نسل‌های بالاتر قرار می‌گیرد، خصوصاً جامعه ما که یک جامعه جوان است و بر اساس آخرین آمارهای جمعیتی، در سال ۹۵، ۲۹ درصد افراد زیر ۱۸ سال هستند و محدوده سنی افراد زیر ۵۲ و از ۶۶ سال به بالا ۱۸ درصد جمعیت را تشکیل می‌دهند، یعنی بازه ۲۰ تا ۴۵ سال بیش از نیمی از جمعیت کشور را پوشش می‌دهد. اگر از حکومت‌های اقتدارگرا به نوعی فرار می‌کنیم

اولین جلسه از سلسله نشست‌های «شهر من، تهران» که به همت حزب کارگزاران سازندگی استان تهران راه‌اندازی شده است، به میزبانی خیرگزاری برنا و با حضور علیرضا سیاسی‌راد، عضو شورای مرکزی حزب کارگزاران سازندگی ایران، غلامرضا ظریفیان، معاون پیشین وزارت علوم و مجید فرهانی، عضو شورای شهر تهران برگزار شد.

به گزارش سایت کارگزاران، غلامرضا ظریفیان، معاون وزیر علوم در دولت اصلاحات گفت: «مسئله شهر در تاریخ باستان بسیار مهم است و می‌شود از آن به‌عنوان مبدا تاریخ و زندگی جدید یاد کرد.»

او در ادامه گفت: «ارسطو و افلاطون بحث‌های جدی در این مورد دارند، افلاطون در کتاب جمهوریت، مصادیق یک شهر مطلوب را بیان می‌کند و حتی مفهوم شهر تقدس پیدا می‌کند، افلاطون و ارسطو و بعد از آنها فیلسوفان دیگری مثل خواجه نصیر، فارابی و ابن سینا هم این مسئله را پیگیری کردند که یک شهر مناسب باید این ویژگی‌ها را داشته باشد: اول اینکه زیست‌عادانه داشته باشد که مفهومش تقسیم عادلانه منابع است، دوم متکی بر حکمت اداره شود، هم حاکم شهر و هم مردم از شجاعت بهره‌مند باشند و مهمتر از همه اینها بحث اخلاق است، مثلاً بحث خویش‌داری. چون شهر متشکل از آدم‌هایی با خلق و خوی مختلف و قومیت‌های مختلف است، مهمترین عامل تعامل خویش‌داری است به معنی صبوری، در این دستگاه موسیقی، عدل و عدالت باعث هارمونی می‌شود، حاصل همه اینها به صلح و نشاط و شادابی منجر می‌شود.»

ظریفیان در ادامه گفت: «در گذشته اگر کسی حاکم شهر می‌شد آدمی چندوجهی بود، هم ریاضیدان بود هم فیلسوف، هم معمار و هم جامعه‌شناس و هم با زیبایی‌شناختی‌ها آشنا بود، اصلاً یک شهرآرمانی را می‌گفتند که باید در اختیار یک فیلسوف قرار بگیرد. همین ادبیات به فیلسوفان ما هم رسید مثل فارابی؛ فارابی بحث مهمی دارد درباره اهل مدینه فاضله، علاوه بر اینکه ویژگی‌های بیان شده از سوی افلاطون را اسلامی‌تر می‌کند، مثلاً مسئله عقل هم برجسته می‌شود، در کل از همان زمان تا کنون شهرداری و شهروندی اگر به خوبی درک شود می‌تواند به یک همزیستی مسالمت‌آمیز منجر شود و اخلاق عمومی باید جای اخلاق فردی را بگیرد. مثلاً سال‌های ۱۸۹۰ و ۱۹۰۰ جنبش شهر زیبا را افتاد که معتقد بودند هر چقدر شهرمان را زیبا کنیم، از دل این زیبایی فضیلت به وجود خواهد آمد و به یک نوع زیبایی و نظم اجتماعی کمک می‌نماید.»

در ادامه نشست مجید فرهانی، عضو شورای شهر تهران گفت: «امروز یکی از مهمترین مسائلی که مدیران شهری و مدیران کشور با آن روبه‌رو هستند مسأله جانشین‌پروری است، در دنیا روی این موضوع کار شده و در تفکر سیاسی مدیریتی در کشورهای توسعه‌یافته قرار گرفته، ما هم باید سازوکار مدیریتی را به نحوی در کشور طراحی کنیم که به شکل کاملاً عملگراییانه تجارب از نسل قبل به نسل بعد منتقل شود و مدیریت‌ها از نگاه کلان جامعه‌شناختی یک جامعه مدرن و توسعه‌یافته را داشته باشیم، به نحوی که بشود از هرم جمعیتی داخل کشور به نحو احسن استفاده شود.»

او در ادامه گفت: «در دنیا مدیریت‌های اجرایی در نسل جوان و مدیریت‌های مشورتی و فکری و سیاست‌گذاری‌های کلان به عهده نسل‌های بالاتر قرار می‌گیرد، خصوصاً جامعه ما که یک جامعه جوان است و بر اساس آخرین آمارهای جمعیتی، در سال ۹۵، ۲۹ درصد افراد زیر ۱۸ سال هستند و محدوده سنی افراد زیر ۵۲ و از ۶۶ سال به بالا ۱۸ درصد جمعیت را تشکیل می‌دهند، یعنی بازه ۲۰ تا ۴۵ سال بیش از نیمی از جمعیت کشور را پوشش می‌دهد. اگر از حکومت‌های اقتدارگرا به نوعی فرار می‌کنیم





# چپ اسلامی

## گذار از ایدئولوژی به استراتژی

چرا باید از تحولات چپ مدرن حمایت کرد؟ و حزب اتحاد ملت ایران اسلامی نماد کدام مرحله در تحولات این جناح سیاسی است؟



محمد قوچانی

حزب «اتحاد ملت ایران اسلامی» توفیق اجباری جناح چپ اسلامی در گذار از ایدئولوژی به استراتژی است! در حالی که تاریخ احزاب چپ اسلامی ایران، تاریخی سرتاسر ایدئولوژیک است، حزب اتحاد نماد تحول و تجدیدنظر در این تاریخ است:

چپ اسلامی نهضتی سیاسی و فکری است که تحت نفوذ اجتماعی و عقیدتی امام خمینی و علی شریعتی همزمان با انقلاب اسلامی ایران متولد شد. معنای این سخن البته این نیست که تا پیش از آن در میان مسلمانان گرایش‌های سوسیالیستی نداشتیم. همان‌طور که قبلاً گفتیم (سازندگی ۱۰، ۳) نهضت خداپرستان سوسیالیست به رهبری محمد نخبش نخستین تشکیلات سیاسی چپ‌گرا در میان مسلمانان بود که نفوذ سیاسی و فکری آن تا زمان حاضر حتی در میان سران چپ اسلامی نیز قابل ردیابی است. اما این نهضت و فرزندان مستقیم آن مانند جنبش مسلمانان مبارز (گروه امتی‌ها؛ حبیب‌الله پیمان) و نیز جاما (جنبش انقلابی مردم مسلمان ایران: کاظم سامی) و حتی مجاهدین خلق پیش از آن که مذهبی باشند، ملی بودند و ملی‌گرایی را در پیروی از راه و فکر محمد مصدق می‌دانستند تا امام خمینی و گرچه دوستان مشترکی (مانند علی شریعتی) داشتند اختلاف جدی این دو گرایش را می‌توان در نوع نگاه آنان به نهاد روحانیت خلاصه کرد. جناحی که ما از آن به چپ اسلامی یاد می‌کنیم تجربه‌ی جدایی مجاهدین خلق از اسلام‌گرایان را پشت سر داشت و ریشه‌ی آن را در جدایی از روحانیان مبارز می‌دید. چپ اسلامی برخلاف چپ ملی - مذهبی هنوز به «نهاد» روحانیت معتقد بود و روحانیت را نه فقط به صورت تک‌ستاره‌هایی مانند آیت‌الله سیدمحمود طالقانی که به شکل طبقه‌ای از روحانیت مبارز می‌دید که چهره برجسته آنان امام خمینی و نیز آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله منتظری، آیت‌الله بهشتی و دیگران بودند. در واقع چپ اسلامی هم مانند راست اسلامی مخالف نظریه‌ی اسلام منهای روحانیت بود (که در تحلیل نهایی اندیشه‌ی دینی روشنفکران ملی - مذهبی را تشکیل می‌داد) اما برخلاف راست اسلامی کلیت نهاد روحانیت را قبول نداشت بلکه قائل به تفکیک و تمایز میان روحانیت سنتی و روحانیت انقلابی بود و این تمایز را نیز از علی شریعتی آموخته بود. ما می‌دانیم که برخلاف باور مرسوم شریعتی طرفدار تر «اسلام منهای روحانیت» نبوده اندیشه‌ی شریعتی «اسلام منهای روحانیت» انقلابی بود و چپ اسلامی نیز این آموزه را از شریعتی دقیق‌تر از همفکران ملی - مذهبی او وام گرفته بود.

شرایط سیاسی و اجتماعی پس از انقلاب اسلامی به چپ اسلامی اجازه می‌داد که در جدالی درون‌گفتمانی جناح دیگر چپ اسلامی یعنی چپ ملی - مذهبی را راحت‌تر کنار بزند. مجاهدین خلق گرچه از مارکسیسم به اسلام‌گرایی بازگشته همچنان ضدروحانیت باقی ماندند و در غیاب آیت‌الله

طالقانی که وجودش مانع از عیان شدن این اندیشه‌ی مجاهدین می‌شد، ماهیت ضدآخوند مجاهدین برجسته‌تر شد و آنان را در تقابل با حکومت جدید قرار داد و در نهایت به حذف مجاهدین منجر شد. چپ‌های ملی - مذهبی مانند جاما و امتی‌ها هم پس از آنکه به جوانان چپ اسلامی و نیز روحانیان مبارز آموزه‌های خود را منتقل کردند و زیر پای جناح‌های راست اسلامی (مانند نهضت آزادی) را خالی کردند خود به سبب پایگاه محدود اجتماعی و موقعیت ضعیف سیاسی حذف شدند و به محاق رفتند. اما چپ اسلامی جدید با تفسیر و تعبیر خود به جناح خط امام، به هسته‌ی مرکزی حاکمیت دهه‌ی شصت، بدل شد. در جناح روحانی آنان پس از امام خمینی با سیداحمد خمینی فرزند امام ارتباط عمیقی گرفتند تا به تعبیر سیداحمد خمینی در سخنرانی مشهورش در خانه‌ی علی شریعتی «خط سوم» را میان جناح راست اسلامی و جناح لیبرال اسلامی ایجاد کنند. نقش محوری در این جریان با سیدمحمد موسوی خوئینی‌ها بود. مفسر چپ‌گرای قرآن قبل از انقلاب اسلامی، یار صمیمی سیداحمد خمینی و رهبر معنوی دانشجویان پیرو خط امام در تسخیر سفارت ایالات متحده آمریکا در تهران. موسوی خوئینی‌ها به عنوان سیاستمداری باهوش در عمل نزد جناح چپ اسلامی جدید جایگاهی فراتر از آیت‌الله بهشتی، آیت‌الله منتظری و آیت‌الله طالقانی داشت. به نظر این جوانان بهشتی به اندازه کافی انقلابی نبود، منتظری گرچه در عمل انقلابی بود در تفکر سنتی محسوب می‌شد و طالقانی پیش از اندازه انقلابی بود تا جایی که به چپ اسلامی قدیمی (ملی مذهبی‌ها) پیش از چپ اسلامی جدید نزدیک بود و حتی متمایل به مجاهدین خلق محسوب می‌شد. موسوی خوئینی‌ها اما رازآلودتر، صمیمی‌تر و سیاستمدارتر از همه‌ی آنان محسوب می‌شد و از همه مهم‌تر با یک واسطه یعنی سیداحمد خمینی به امام می‌رسید. به تدریج دو جناح عمده چپ اسلامی جدید پدیدار شد: جناح روحانیون مبارز مانند صادق خلخالی، موسوی خوئینی‌ها، مهدی کروبی، سیدمحمد خاتمی، اسدالله بیات، یوسف صانعی، محمدرضا توسلی و... که در واقع روحانیت در خط امام بودند و جناح دانشجویان مسلمان مانند ابراهیم اصغرزاده، عباس عبدی، محسن میردامادی، حبیب‌الله بی‌طرف و... که روشنفکران در خط امام بودند. میرحسین موسوی نیز از میان سنت چپ‌های ملی مذهبی به این جبهه پیوست و جناح چپ اسلامی تشکیل شد.

چپ اسلامی در دهه‌ی شصت مناصب اصلی حکومتی را در دست داشت: اکثریت نسبی مجلس و دولت، نخست‌وزیری، دادستانی و نفوذ جدی در سپاه، کمیته‌های انقلاب و دادگاه‌های انقلاب. اما با درگذشت امام خمینی و کاسته شدن از قدرت سیداحمد خمینی قدرت این جناح از دست رفت. مجلس دوم خیرگان و مجلس چهارم شورای اسلامی آغاز افول چپ اسلامی بود. در جمهوری دوم جناح راست اسلامی قدرت بیشتری گرفت که بخشی از آن ناشی از ضرورت‌های زمانه بود. جنگ پایان یافته بود و وضعیت انقلابی کشور که به علت شرایط

جنگی ۸ سال تمدید شده بود در حال عادی شدن بود. چپ اسلامی در این هشت سال کشور را با سیاست خارجی رادیکال (ادامه‌ی منطقی واقعه تسخیر سفارت آمریکا)، سیاست داخلی ارشادی (دمو کراسی پارلمانی و اکثریتی هدایت‌شده به روش علی شریعتی)، اقتصاد دولتی و فرهنگ ایدئولوژیک اداره می‌کرد و نه تنها لیبرال‌های مسلمان یا چپ‌های ملی مذهبی که راست اسلامی را از نهادهای حکومتی بیرون کرده بود. شرایط جنگ سرد و دشمنی آمریکا با ایران و نفوذ قابل توجه اتحاد شوروی در جهان به چپ اسلامی هژمونی ایدئولوژیک هم می‌داد تا با امپریالیسم و کاپیتالیسم مبارزه کند و لیبرال دمو کراسی را طرد کند. درگذشت سیداحمد خمینی چپ اسلامی را به پایان مرحله‌ی اول حیات خود (۷۳-۱۳۵۸) رساند. در این دوران رهبری این جریان با سیداحمد خمینی (و سپس سیدمحمد موسوی خوئینی‌ها) بود و خود را چپ خط امامی می‌خواند و از رادیکالیسم سیاسی و اقتصادی و فرهنگی حمایت می‌کرد و گرچه در برابر راست سنتی، مرفقی به نظر می‌رسید اجازه جولان به دیگر انتخاب‌های سیاسی مانند مدرن (درون حاکمیت و بیرون از حاکمیت) نمی‌داد.

در دهه‌ی هفتاد دانشجویان پیرو خط امام بار دیگر به دانشگاه رفتند و درس‌های ناتمام خود را به اتمام رساندند. این بار به جای علوم فنی و مهندسی به علوم انسانی و سیاسی پرداختند و در کلاس‌های حسین بشیریه، سیدجواد طباطبایی، صادق زیباکلام، عباس میلانی و... شرکت کردند. چپ اسلامی دهه‌ی شصت یک گام به پیش آمد و به چپ مدرن تبدیل شد. در سیاست داخلی به ارزش دمو کراسی بیشتر پی بردند و حقوق اقلیت (که اکنون درباره‌ی آنان مصداق داشت) به اندازه حکومت اکثریت برای آنان مهم شد، در سیاست خارجی از بلوک شرق و محور جنوب فاصله گرفتند و به سوی اروپای غربی متمایل شدند، گرچه همچنان آمریکاستیز بودند، در اقتصاد سیاسی به سوی نهاد‌گرایی حرکت کردند و با وجود چپ‌گرایی اهمیت نهاد توسعه را دریافتند و گرچه همچنان دولت را برتر از بازار می‌دانستند از انکار بازار و جایگزینی تعاونی به جای آن دست کشیدند و در فرهنگ تحت تاثیر عبدالکریم سروش از زیر سایه علی شریعتی و ایدئولوژی او بیرون آمدند و از دین به عنوان یک فرهنگ مجمع روحانیون مبارز که تفاوتی اساسی با افرادی مانند صادق خلخالی داشت. خاتمی روحانی روشنفکری بود که میان‌رو، معتدل و متجدد محسوب می‌شد. فرزند معنوی امام خمینی و یار سیداحمد خمینی بود و در عین حال از حیث مرفقی بودن شباهت بسیاری به سیدمحمد بهشتی داشت و از حیث متساهل بودن مانند سیدمحمد طالقانی بود. همه‌ی این ویژگی‌ها سبب شد چپ اسلامی جدید

رهبری تازه بیابد که او خاتمی بود. خاتمی رئیس‌جمهور شد و بدنه اصلی چپ اسلامی جدید از دفتر تحکیم وحدت دهه‌ی ۶۰ گامی به پیش گذاشت و جبهه مشارکت ایران اسلامی را تأسیس کرد. حزبی که نماد چپ مدرن اسلامی بود. جبهه مشارکت بدون شک در پیشبرد اندیشه دمو کراسی نقش مهمی را ایفا کرد و به حزب تراز اصلاحات بدل شد اما یک تئوری تشکیلاتی چپ هنوز در آن حاکم بود که در نهایت آن را دچار بحران کرد: تئوری حزب پیشتاز... این تئوری مارکسیستی برخی احزاب سیاسی را نوک پیکان تکامل تاریخ می‌داند که جلوتر از مردم و نخبگان حرکت می‌کند و وظیفه تکامل خطی تاریخ را بر دوش می‌کشد. حزب توده، سازمان مجاهدین خلق و سازمان فدائیان خلق به این تئوری معتقد بودند و خود را کارگزار اصلی آن می‌دانستند. این خصالت چپ در جبهه مشارکت آن را که در دوران اصلاحات قرار بود حزب فراگیر جبهه اصلاحات باشد به حزب دانشجویان پیرو خط امام و فاتحان سفارت ایالات متحده آمریکا بدل کرد و در تعارض بسا دیگر گروه‌های اصلاح‌طلب (نه تنها راست مدرن که چپ سنتی مانند روحانیون مبارز و مجاهدین انقلاب و دیگر گروه‌های خط امام) قرار داد. مشارکتی‌ها که در دهه‌ی ۵۰ دانشجویان انقلابی، در دهه‌ی ۶۰ مدیران امنیتی و در دهه‌ی ۷۰ روشنفکران دینی بودند در دوران جدید به سیاستمدارانی حرفه‌ای بدل شدند که جبهه اصلاحات را هدایت می‌کردند. بدون شک مشارکتی‌ها در این دوره مرفقی‌ترین عصر خود را سپری کردند اما خطاهای استراتژیک آنها یکی از عوامل مهمی بود که اصلاحات را یک گام به پیش برد. تلاش جبهه مشارکت برای تبدیل شدن به مرکز اصلاحات و پیرامونی کردن احزاب دیگر حتی پس از رادیکالیسم سیاسی آن اصلاحات را به عقب برد، چراکه اگر کار جمعی در جبهه اصلاحات پذیرفته می‌شد شاید جلوی بسیاری از تندروری‌ها و کندرویی‌ها گرفته می‌شد.

جدا کردن خراج اصلاح‌طلبان چپ و راست در انتخابات شوراها دوم و سپس

ریاست‌جمهوری نهم و تحریم مجلس هفتم و تلاش برای وزن‌کشی درون‌جبهه‌ای خطای راهبردی این جناح چپ اسلامی در آن دوران بسود که تنها دلیل حذف این جریان از حاکمیت محسوب نمی‌شد اما در حذف کلیت اصلاحات از حاکمیت نقش مهمی داشت. تجربه ۸۸ جبهه مشارکت را عمیقاً واقع‌بین کرد و ثمره‌ی آن در انتخابات ۹۲ به دست آمد. جبهه مشارکت در انتخابات مجلس هفتم حاضر به قرار دادن نام حسن روحانی در فهرست نامزدهای خود نبود و حتی در یک نقل قول موثق توصیه سیدمحمد خاتمی به این کار را قبول نکرد و در نهایت آن انتخابات را تحریم کرد و جاده‌صاف‌کن ظهور محمود احمدی‌نژاد شد. در انتخابات ۹۲ مشارکتی‌ها حتی از زندان از اجماع بر سر حسن روحانی حمایت کردند و این دوری سوم حیات آنان است.

امروزه جناح چپ مدرن اسلامی در اوج بلوغ سیاسی و تشکیلاتی خود قرار دارد و به عنوان متحد استراتژیک جناح راست مدرن اسلامی و در تعادل و توازن با دیگر جناح‌های اصلاح‌طلب موتور محرکه بدنه‌ی جبهه اصلاحات است. عبور از فرم‌گرایی در حفظ نام جبهه مشارکت (خطایی که ملی مذهبی‌ها کردند) به مشارکتی‌ها نوعی پراگماتیسم بخشیده است که اساس علم سیاست است. این تحول، تنها تحولی فرمالیستی نیست؛ در واقع گذار از جبهه مشارکت به حزب اتحاد گذار از ایدئولوژی به استراتژی است. دوستان چپ ما در جبهه اصلاحات دیگر ادعای نمایندگی همه جناح‌ها (جبهه بودن) را ندارند و بیش از مشارکت (مردم‌سالاری) به اتحاد (حرکت جبهه‌ای) بها می‌دهند و ضمن توجه به حرکت اجتماعی به ضرورت رفتار سیاسی هم باور دارند. رفتار سیاسی در اینجا ملاحظه نهاد حاکمیت، احزاب سیاسی دیگر و ضرورت حرکت جبهه‌ای، اتحاد و ائتلاف است که هر جناحی در جبهه اصلاحات به دنبال سکتاریسم باشد نه تنها به بن‌بست می‌رسد بلکه به خیانتی تشکیلاتی و حتی گفتمانی متهم خواهد شد. راز پیروزی جبهه اصلاح و



اعتدال امروز در اتحاد است و اتحاد فراتر از یک حزب است.

البته چپ مدرن اسلامی باید در گفت‌وگویی درون‌گفتمانی، تاریخ‌نگارانه و دانش‌ورانه میراث سیاسی خود را جمع‌بندی کند. مسائلی مانند اندیشه‌های سوسیالیستی، رفتارهای رادیکالیستی، تسخیر سفارت ایالات متحده آمریکا، آثار آن در جنگ تحمیلی، دفاع از اقتصاد دولتی، تبدیل کردن دین به ایدئولوژی و... از جمله این مباحث تاریخی و فکری است. اما این گفت‌وگوهای روشنفکری نباید سبب شود که اتحاد دو جناح اصلی چپ مدرن و راست مدرن فرو بپاشد. پذیرش تغییر حزب، دفاع از نامزدی چهره‌های میانه‌رو مانند حسن روحانی، تمکین به سازوکار جبهه‌ای در درون جبهه اصلاحات و توسعه‌ی پراگماتیسم تا جایی که سران این جناح سیاسی با اصول‌گرایان میانه‌رویی مانند ناطق‌نوری و علی لاریجانی در حال بازسازی روابط به صورت راهبردی هستند همه و همه نشانه‌هایی مثبت از حرکت از ایدئولوژی به سوی استراتژی است. حرکت استراتژیک البته به معنای بی‌اصولی و ارزش و آرمان بودن نیست؛ استراتژی پیوندی میان آرمان و واقعیت است. ما چنان که بارها گفته‌ایم با بوروکرات‌هایی که آرمان سیاسی ندارند، فرصت‌طلبانی که آرمانی جز قدرت ندارند و روشنفکرانی که تصویری از واقعیت ندارند مرزبندی داریم و می‌کوشیم از اتحاد آرمان و واقعیت دفاع کنیم که تحقق این هدف را در سیاست‌ورزی حرفه‌ای می‌دانیم. سیاستمدارانی واقع‌بین و آرمانخواه که به نظر ما بارقه‌های آن در جناح چپ مدرن اسلامی هم روشن شده است به شرط آنکه از تکبر سیاسی، تک‌روی، جدایی‌طلبی، فرآکسیونیم و سکتاریسم تشکیلاتی پرهیز شود و این پندی است که به همه جناح‌های درون جبهه اصلاحات باید داد.

راست مدرن و چپ مدرن دو بازوی جبهه اصلاحات در حرکت در گذار به سوی یک دمو کراسی پایدار هستند. مردم‌سالاری موجود را باید تثبیت و تقویت کرد و این تنها با «اتحاد» به دست می‌آید.



همین که آقای هاشمی در خاطراتش بارها از عفت، فائزه و فاطمه نام می‌برد که البته در نوع خودش بدعتی بود که یک روحانی و مقام مسئول در خاطراتش بارها از زنان نزدیک به خود نام می‌برد اتفاقی و تصادفی نبوده‌است بلکه تفکری پشت آن وجود دارد.

فائزه هاشمی رئیس کمیته فرهنگی و اجتماعی حزب کارگزاران سازندگی ایران:

# از تابوشکنی احمدی‌نژاد در انتخاب وزیر زن تمجید می‌کنم

مرجان زهرانی  
خبرنگار سازندگی

فائزه هاشمی دختر دوم و فرزند سوم آیت‌الله هاشمی رفسنجانی از «زنان» با محافظه‌کاری صحبت نمی‌کند. بی‌پرده از اعتقاداتش می‌گوید. از اینکه پیشرفت چشمگیر حضور زنان در سیستان و بلوچستان مرهون علمای سنی است که در توجیه به حقوق زنان پیش رو هستند و اجتهاد به‌روزتری دارند. او که روزگاری ریاست بر فدراسیون بین‌المللی ورزش زنان مسلمان را برعهده داشته آن هم در دهه ۶۰ سخته‌گیرانه، «هاشمی بودن» را در بازشدن فضا برای ورزش بانوان موثر می‌داند. فائزه هاشمی همچنین در مورد حضور معصومه ابتکار که از سازمان محیط زیست در دولت یازدهم به حوزه معاونت زنان در دولت دوازدهم کوچ کرده‌است می‌گوید ابتکار باید محافظه‌کاری را کنار بگذارد و اطلاعات خود از حوزه زنان را کمی به‌روزتر کند.

بلائی ورزش بانوان شدم؛ فشارها بر فدراسیون از کی شدت گرفت؟

تا زمانی که من وارد مجلس شده‌بودم فضا بسیار بهتر بود. در واقع زمانی که در حوزه ورزش زنان و مسائل اجتماعی حضور داشتم و فعالیت می‌کردم آنقدر حساسیت روی من نبود. به محض اینکه من برای مجلس کاندیدا شدم و بعد از ماجرای دوچرخه‌سواری، فضا علیه من تند شد، البته معتقدم یکی از عوامل رای آوردن من همان دوچرخه‌سواری بود. از زمانی که وارد سیاست شدم این برداشت به وجود آمد که من ورزش را سکوی پرش به سیاست کرده‌ام و می‌خواهم از فعالیت‌های حوزه ورزشی در سیاست سواستفاده کنم. به هر حال نگاه به افراد سیاسی با نگاه به فعالان مدنی و اجتماعی متفاوت است. از سیاسی شدن من ترسیدند و فضا تند شد. در واقع فضای کلی علیه دولت آقای هاشمی تند شد پس از آن هم دستگیری و بازداشت کرباسچی اتفاق افتاد که کم‌کم فضا برای بانوان هم تندتر و مخالفت‌ها زیادتر شد.

فضای اجتماعی و مدنی‌ای که در حوزه ورزش زنان دنبال می‌کردید، آیا شما را انقاع نمی‌کرد که وارد مجلس شدید؟

من بنای سیاسی شدن و حضور در مجلس نداشتم. کارگزاران که تشکیل شد به من پیشنهاد شد که به عنوان کاندیدی این حزب از تهران ثبت‌نام کنم. مجلس چهارم علی‌غم این که با شعار حمایت از هاشمی تشکیل شد اما علیه برنامه‌های دولت هاشمی شد. به هر حال مجلس در پیشبرد بسیاری از برنامه‌های دولت موثر است. بعد از رویارویی مجلس با دولت بسیاری از برنامه‌های اقتصادی کند یا متوقف شد و فشارها زیاد شده‌بود. من به برنامه‌های آقای هاشمی اعتقاد راسخ داشتم. همین الان هم معتقدم کارآمدترین و موفق‌ترین رئیس جمهوری که برنامه‌های دولتش ماندگار شد آقای هاشمی است و بعید به نظر می‌رسد تا آینده‌ای نزدیک فردی همچون هاشمی داشته باشیم. از همین روی بر این باور بودم که اگر مجلسی هم‌فکر با دولت هاشمی تشکیل شود برنامه‌های دولت ادامه پیدا می‌کند. از همین روی برای انتخابات کاندیدا شدم.

گرچه مطرح کردید که هر کدام از روسای جمهوری در مورد حضور زنان بدعت‌گذاری ویژه خودشان را داشتند؛ تحلیل شما از حضور وزیر زن در کابینه محمود احمدی‌نژاد چیست؟ بسیاری معتقد بودند که حرکتی نمایشی بود و در باز شدن فضای حضور زنان در عرصه مدیریتی تأثیری نداشت؟

بسیاری معتقدند انتخاب وزیر زن از سوی محمود احمدی‌نژاد نمایشی و نمادین بوده اما من معتقدم هستم که حتی اگر نمایشی بوده به هر حال تابوشکنی در مورد حضور زنان در سطوح بالای مدیریتی انجام گرفته‌است. من این حرکت را تمجید کرده و می‌کنم.

یعنی فکر می‌کنید در حال حاضر و با شرایط کنونی بین انتخاب یک وزیر شایسته با اعمال تبعیض مثبت، تبعیض

می‌کردیم اما الان به چشم یک چالش به آن نگاه نمی‌کنم. اگر هم چالش بود شیرین و لذت‌بخش بود چون نتیجه‌بخش بود. البته پس از بازگشت ورزشکاران زن از پکن کیهان به فدراسیون حمله کرد. البته نه تنها برای اعزام به پکن بلکه بعد از انجام بسیاری از فعالیت‌ها از سوی فدراسیون، کیهان حمله می‌کرد اما من معتقد بودم که حتما این کار موثر و مفید واقع شده‌است که کیهان حمله می‌کند.

از نام و سمت پدرتان چقدر برای حل این چالش‌ها استفاده می‌کردید؟

همه به خاطر تأثیرگذاری آقای هاشمی بود. اگر من به شهری یا شهرستانی سفر می‌کردم و بسرای انتقال خواسته‌های فدراسیون اسلامی ورزش زنان یا مقاماتی مثل استاندار، فرماندار، امام جمعه دیدار می‌کردم و بعد این درخواست‌ها عملی می‌شد یا امام جمعه یک شهر با ما همراهی می‌کرد به خاطر خودم که آن زمان دختر جوانی بودم، و چون دختر آقای هاشمی بودم، پذیرفته می‌شد.

اگر وزرا یا استانداران در دولت آقای هاشمی از ما حمایت مالی می‌کردند نه به خاطر من، نه به خاطر ورزش بانوان بلکه به خاطر شخص آقای هاشمی بود. چون می‌دانستند که ایشان با این روند رو به رشد ورزش بانوان موافق است. مثلا زمانی که آقای کرباسچی شهردار تهران بود کمک‌های زیادی به فدراسیون و ورزش بانوان انجام شد که مسلما به خاطر هاشمی بود.

برخورد ائمه جمعه با ورزش بانوان در آن زمان مثل حملات امروز به دولت تند بود؟

دیدارها اغلب خوب و منطقی پیش می‌رفت. فضا با الان اصلا قابل مقایسه نیست. وقتی برای ائمه جمعه توضیح می‌دادیم که ورزش بانوان با حجاب اسلامی انجام می‌شود، زنان و مردان با هم تمرین ندارند و از مزایای ورزش برای سلامتی خانها و اثرات روحی و روانی بر جامعه می‌گفتیم، تأثیرات بین‌المللی ورزش بانوان برای انقبلا را توضیح می‌دادیم منطقی برخورد می‌کردند و می‌پذیرفتند. آن زمان فضا خیلی بهتر از این دوران، منطقی‌تر و دوستانه‌تر بود.

به خاطر دارم در یکی از شهرستان‌ها، امام جمعه، ورود زنان به استخرها را ممنوع کرده‌بود. امام جمعه این شهرستان معتقد بود که وقتی زنان از استخر بیرون می‌آیند صورتشان گل‌انداخته‌است بنابراین همه متوجه می‌شوند که این خانها استخر بودند و این کار گناه دارد. با امام جمعه جلسه گذاشتم و صحبت کردیم و توضیح دادیم. فضا برای خانها بازتر شد. چند سال بعد در همان شهرستان مسابقات کشوری دوچرخه‌سواری دانش‌آموزی در آن شهرستان برگزار شد و مشعل هم به دست دختران دادند. با این که همین اتفاق در تهران رخ داد و کیهان حملات شدیدی کرد اما امام جمعه آن شهرستان خود بانی این حرکت شد و استقبال کرد. فضا خیلی متفاوت بود اصلا به تند و تیزی الان نبود.

در مصاحبه‌ای گفته بودید که «سپر

وزیر زن در کابینه در میان زنان جامعه تأثیر مثبت می‌گذارد بنابراین اشکالی ندارد اگر احمدی‌نژاد وزیر زن داشته باشد اما روحانی نمی‌تواند وزیر زن برای کابینه انتخاب کند. مثال‌های متعدد دیگری در این زمینه چه در حوزه زنان و چه در حوزه‌های دیگر وجود دارد. مثلا احمدی‌نژاد بارها به اوایما نامه نوشت اما اگر این اتفاق از سوی روحانی رخ می‌داد به همین سادگی از آن عبور نمی‌کردند. عکسی از آقای خاتمی در ایتالیا منتشر شد که مشخص نبود با خانمی دست داده یا نه اما حملات و همه‌ها به او تمامی نداشت اما احمدی‌نژاد در یک برنامه رسمی مادر چاوز رئیس جمهوری ونزوئلا را در بغل گرفت اما هیچ اتفاقی نیفتاد. به هر روی مهم است یک اقدام از سوی چه کسانی و چه جریانی انجام شود تا مورد تشویق یا تنبیح قرار گیرد.

زمانی که در فدراسیون بودید به عنوان مدیر زن آن هم در حوزه ورزش با چه چالش‌های سیاسی‌ای مواجه می‌شدید؟ تا جایی که به خاطر دارم چالش سیاسی نداشتم. به شدت همه کارها مورد استقبال قرار می‌گرفت و به ما کمک می‌شد. در واقع فدراسیون اسلامی ورزش زنان از سوی همه مقامات همراهی می‌شد. تنها چالشی که به خاطر دارم مربوط به زمان احمدی‌نژاد بود که فدراسیون را منحل کردند و گرنه با مانعی روبه‌رو نبودیم حتی وقتی به سفرهای خارج از کشور می‌رفتیم به خاطر زن بودن و تفاوت پوشش و داشتن حجاب بسیار مورد استقبال قرار می‌گرفتیم. تلاش می‌کردیم، می‌جنگیدیم و... اما نتایج آن مثبت و شیرین بود.

اما شما در مصاحبه‌ای خودتان گفته بودید که برای اعزام ورزشکاران خانم با مخالفت‌های زیادی روبه‌رو بودید.

اولین باری که زنان به پکن اعزام شدند و حتی با چادر رژه رفتند، روزنامه کیهان به فدراسیون حمله کرد اما به هر حال انجام شد. در واقع فشارهای رسانه‌ای و حملاتی از این دست را تجربه کردیم اما سازمان‌یافته نبود. مخالفت‌ها مثل الان نبود. آن زمان شخص آیت‌الله خامنه‌ای در مقام رهبری نظام اجازه دادند که دختران به این مراسم بروند. در واقع خانم‌هایی که ما به مسابقات آسیایی اعزام کردیم از زنان عضو بسیج بودند چرا که در رشته تیراندازی زنان اغلب خانم‌های بسیجی بودند که در این زمینه مهارت داشتند و فعالیت می‌کردند.

در واقع باید برای اعزام زنان ورزشکار به مسابقات خارج از کشور بسیار تلاش می‌کردیم. ملاقات‌های زیادی انجام شد. تعامل و رایزنی‌های متعددی اتفاق افتاد تا بالاخره با اعزام زنان ورزشکار موافقت شد. همین مذاکرات و ملاقات‌ها به هر حال در جهت حل چالش بود؟

روند، روند مبارزه بسود اما چون به نتیجه می‌رسید برای من چالش نبود. در واقع فرمایشی نبود بلکه راه برای تعامل و گفت‌وگو باز بود. شاید هم چون روحیه من جنگ‌جو است این مسائل را به چشم چالش نگاه نمی‌کردم. روندی طبیعی بود که باید طی می‌شد. به هر حال آن زمان برای هر چیزی در حوزه ورزش بانوان بسیار رایزنی

موضع‌گیری و اکتش‌های گسترده‌ای نشان‌داده و فضای ابتدای انقلاب را ناشی از تفکر مسئولان از جمله آیت‌الله هاشمی می‌دانستند. به نظر شما این تغییر صرفا تغییر فضای دهه ۶۰ نسبت به دهه ۹۰ بوده یا آیت‌الله هاشمی هم تغییر کرده‌بود؟ من اعتقاد ندارم آقای هاشمی تغییر کرد. گرچه تغییر و تحول برای همه اتفاق می‌افتد. به هر حال هر فردی با ۱۰ سال قبل خود متفاوت است. اگر کسی در دوران حیات تغییر و تحول نداشته باشد حتما غیرپویا و ایستا بوده‌است. البته برای یک سیاستمدار باید زمان و شرایط زمانی مهم باشد. تصور من این است که اگر در اوایل انقلاب چنین موضع‌گیری‌هایی را در مورد زنان از سوی هاشمی شاهد نیستیم به خاطر سبک و سنگین کردن آن از سوی او است که آیا برای چنین موضع‌گیری و واکنشی فضا مهیا است یا خیر؟

پیامبر (ص) هم همین‌گونه عمل کردند. جامعه‌ای که دختران را زنده به گور می‌کردند قطعاً برابری حقوق زن و مرد را نمی‌پذیرفتند. همین شرایط را برای آقای هاشمی یا هر سیاستمدار دیگری در نظر بگیرید که آیا صحبت کردن، موضع گرفتن یا هر کنش دیگری با شرایط جامعه هم‌خوانی دارد؟ آیا از همان ابتدا سرکوب و در نقطه نابودی می‌شود یا روند رو به رشد را طی خواهد کرد؟ آقای هاشمی تغییر و تحولات معمول یک فرد را داشتند اما شرایط زمانه را هم می‌سنجیدند و بر اساس آن رفتار و اظهارنظر می‌کردند.

اگر از بعد سیاسی هم نگاه کنید به همین صورت است. زمانی شعار ما «مرگ بر روحانی و مقام مسئول در خاطراتش بارها از زنان نزدیک به خود نام می‌برد اتفاقی و تصادفی نبوده‌است بلکه تفکری پشت آن وجود دارد. آقای هاشمی به عنوان یک روحانی در مجامع و در برخورد با زنان بسیار گشاده‌رو برخورد می‌کرد و از این که خانمی کنارشان باشد یا نباشد نگرانی نداشتند.

یک نمونه دیگر زمانی بود که مخالفت و فضای تنگی برای ورزش بانوان وجود داشت. دهه ۶۰ بسیاری ورزش بانوان را طاغوتی و غیرضروری می‌دانستند و اعتقاد نداشتند زنان ورزشکار مسلمان هم می‌توانند فعالیت کنند. آقای هاشمی با زنان ورزشکار دیداری داشت و خطاب به آنها گفت شما اگر می‌خواهید مشکلات حل شده و این نگاه پسته تغییر کند باید به خارج از کشور سفر کنید. ۱۰ سال بعد سفرهای ورزشکاران خانم به خارج از کشور اتفاق افتاد اما آقای هاشمی سال‌ها پیش آن را مطرح کرد که نشان‌دهنده بینش باز آقای هاشمی نسبت به فعالیت بانوان است آن هم در شرایطی که برای بسیاری این موضوع قابل تحمل نیست. زمانی که من اولین بار برای مسئولیتی که در حوزه ورزش بانوان داشتم به خارج از کشور سفر کردم از سوی راست سیاسی مورد عتاب قرار گرفتم.

سال ۹۲ آیت‌الله هاشمی در جمع فعالان حوزه زنان در مورد بازنگری در تعریف روجل سیاسی صحبت کرد. آن زمان کاربران در فضای مجازی به این

و نگذاریم دوره تکامل خود را طی کند، ممکن است اتفاق بیفتد اما به زودی هم از بین می‌رود چرا که پایه محکمی برای ماندگار شدن و پایدار ماندن را ندارد.

یعنی صرفا حضور اندک خانم‌ها در رده مدیریتی در دوره ریاست جمهوری آیت‌الله را ناشی از فرهنگ حاکم می‌دانید و ارتباطی با تصمیم‌گیری‌های رئیس‌جمهوری نداشته‌است؟ بله به هر حال بیشتر ناشی از شرایط روز بود. کشور به تازگی انقلاب را پشت سر گذاشته بود. به هر حال تفکرات اسلامی انقلابی بروز کرد. در انقلاب هم حرکت‌های رادیکال صورت می‌گیرد و اغلب همه چیز به شکل غلوا می‌زد و اغراق آمیز رخ می‌دهد. در واقع برداشت‌های دینی برخی از آقایان در مخالفت با حضور خانم‌ها بود. این تفکرات الان و در دهه ۹۰ هم همچنان وجود دارد. گفته شد با حضور زن در کابینه مخالفت شده‌است علی‌رغم اینکه شاهد فعالیت گسترده زنان در جامعه هستیم. اینگونه تفکرات در سال‌های پس از انقلاب چون هنوز تفکر رادیکالی و تفکرات انقلابی حاکم بود طبیعتا شرایط برای حضور خانم‌ها را با زمان حال متفاوت می‌کرد. اگر هاشمی مخالف حضور زنان در جامعه بود حداقل باید به من و فاطمه و مامان هم اجازه نمی‌داد یا فرصتی را فراهم نمی‌کرد که حضور فعال داشته‌باشیم و رشد کنیم. در خانواده یا حتی بیرون از خانواده تفاوتی بین ما و پسرها نبود.

همین که آقای هاشمی در خاطراتش بارها از عفت، فائزه و فاطمه نام می‌برد که البته در نسوع خودش بدعتی بود که یک روحانی و مقام مسئول در خاطراتش بارها از زنان نزدیک به خود نام می‌برد اتفاقی و تصادفی نبوده‌است بلکه تفکری پشت آن وجود دارد. آقای هاشمی به عنوان یک روحانی در مجامع و در برخورد با زنان بسیار گشاده‌رو برخورد می‌کرد و از این که خانمی کنارشان باشد یا نباشد نگرانی نداشتند.

فکر می‌کنید فضای بازی که آیت‌الله هاشمی با شخصیت حقیقی برای خانواده خود فراهم می‌کرد از سوی آیت‌الله در قالب شخصیت حقوقی هم اعمال می‌شد و وجود داشت؟

بله دقیقا همین‌طور است. حتی وقتی مصاحبه‌های وزرا، معاونان یا نزدیکان آقای هاشمی را می‌خواندم که فضای دولت را ترسیم می‌کردند همه همین اعتقاد را داشتند. او به نظر کارشناسان اعتقاد داشت. اجازه می‌داد همه حرف بزنند و عقاید خودشان را مطرح کنند، نظرات مستدل را می‌پذیرفت.

فارغ از ابتدای انقلاب مسائل فرهنگی و قوانین وضع شده برای حضور زنان در دولت هاشمی چندان چشمگیر نبود. در آن زمان شهلا حبیبی مشاور امور زنان رئیس جمهوری بود که حتی در جلسات هیات دولت هم شرکت نمی‌کرد.

مسائل بانوان فرهنگی است و همچون بسیاری دیگر از مسائل فرهنگی برای جافتادان و پذیرفته‌شدن در جامعه نیازمند زمان است. در واقع کار تدریجی می‌طلبد و آقای هاشمی به این تدریجی و اعتدالی عمل کردن اعتقاد داشت. هاشمی معتقد بود که در هر کاری اگر پله‌پله پیش نرویم

زنان در خاطرات مکسوب آیت‌الله هاشمی رفسنجانی حضور پررنگی دارند. حتی در بخشی از خاطرات آیت‌الله هاشمی نقل‌قول‌هایی از خانم عفت مرعشی در مورد مسائل روز و حتی در برخی موارد مخالفت با روند طی شده به چشم می‌خورد. این فضا چقدر به شخصیت زنان خانواده هاشمی مرتبط و چقدر به دیدگاه‌های آیت‌الله وابسته است؟

پاسخ به این سوال سخت است اما به هر حال دو مقوله جدا از هم نیست. دیدگاه آقای هاشمی و عفت مرعشی به صورت هم‌زمان شخصیت ما را شکل داد. طبیعتا بخشی از شخصیت ما به عنوان فرزندان آقای هاشمی ارثی و بخش دیگری هم اکتسابی و متأثر از محیط اطراف و تأثیرگذاری والدین است.

این فضای باز در خانه برای زنان خانواده وجود داشت؟

بله. فضای خانه برای ما باز بود. آقای هاشمی و مادرم افراد روشی بودند. ضمن اینکه اینگونه نبود من و فاطمه به عنوان دختران خانواده تبعیض جنسیتی در مقایسه با پسران احساس کرده باشیم یا محدودیت‌هایی برای ما ایجاد شده باشد. بخشی از آن هم البته به خاطر اعتمادبه‌نفس ما بود که مطالبه می‌کردیم و نمی‌گذاشتم تبعیضی اتفاق بیفتد. خاطر هست قبل از انقلاب، زمانی که بابا زندان بود و ما هم هنوز دانش‌آموز بودیم محسن در مورد موضوعی به من امر و نهی کرد. مامان با محسن دعوا کرد که فکر کردی بابا نیست تو مرد خانواده‌ای؟ فرق تو با فائزه چیست که به او امر و نهی می‌کنی؟ در واقع هم خانم مرعشی و هم آقای هاشمی احساس برابر بودن با پسرها را به ما می‌دادند و ما هیچ وقت احساس نمی‌کردیم که در حقوق یا آنها تفاوتی داریم یا آنها نسبت به ما امتیازی دارند.

فکر می‌کنید فضای بازی که آیت‌الله هاشمی با شخصیت حقیقی برای خانواده خود فراهم می‌کرد از سوی آیت‌الله در قالب شخصیت حقوقی هم اعمال می‌شد و وجود داشت؟

بله دقیقا همین‌طور است. حتی وقتی مصاحبه‌های وزرا، معاونان یا نزدیکان آقای هاشمی را می‌خواندم که فضای دولت را ترسیم می‌کردند همه همین اعتقاد را داشتند. او به نظر کارشناسان اعتقاد داشت. اجازه می‌داد همه حرف بزنند و عقاید خودشان را مطرح کنند، نظرات مستدل را می‌پذیرفت.

فارغ از ابتدای انقلاب مسائل فرهنگی و قوانین وضع شده برای حضور زنان در دولت هاشمی چندان چشمگیر نبود. در آن زمان شهلا حبیبی مشاور امور زنان رئیس جمهوری بود که حتی در جلسات هیات دولت هم شرکت نمی‌کرد.

مسائل بانوان فرهنگی است و همچون بسیاری دیگر از مسائل فرهنگی برای جافتادان و پذیرفته‌شدن در جامعه نیازمند زمان است. در واقع کار تدریجی می‌طلبد و آقای هاشمی به این تدریجی و اعتدالی عمل کردن اعتقاد داشت. هاشمی معتقد بود که در هر کاری اگر پله‌پله پیش نرویم



در انتخابات مجلس زنان اصلاح طلب سرتاسر کشور با هم پیمان بستند که هیچ کدام از سهمیه ۳۰ درصد زنان کوتاه نیایند تا مسیر را پله پله طی کنند. در واقع زنان حزبی مطالبه‌گری را آغاز کردند و خواستند به سمت ۳۰ درصد سهمیه پیش بروند. نه تنها در انتخابات بلکه قرار شد هر کدام از زنان در احزاب خود نیز این سهمیه را دنبال کنند تا در شورای مرکزی، هیات رئیسه و روسای کمیته‌ها، حضور داشته باشند.

مثال زمانی که استانداران سیستان و بلوچستان دو فرماندار زن منصوب کرد اعتراضی نشد و حتی با فرمانداران زن همراهی کردند. در صورتی که همین انتصاب در تهران با اعتراض مواجه شد و آقای رحمانی‌فصلی جرات نکرد فرماندار زن منصوب کند. با یکی از استانداران دیدار داشتم و پرسیدم چرا مثل سیستان و بلوچستان فرماندار زن انتخاب نمی‌کنید که گفت معرفی کرده‌ام اما حکمش را صادر نمی‌کنند و بعد متوجه شدم فشار آورده‌اند و نمی‌گذارند حکمش صادر شود.

همچنین اصلاح‌طلبان اکثر در سیستان و بلوچستان رای بالایی داشته‌اند؛ یعنی در سیاست هم ترقی خواه هستند. به هر روی انتصاب‌های گسترده در سیستان و بلوچستان حتما در باور مردم به مدیریت زنان تاثیر گذار بوده‌است. در واقع باید با انتصاب‌ها زنان را به جامعه معرفی کنیم تا در مناصب انتخابی هم به آنان رای دهند. در واقع پیش‌رو بودن سنی‌ها و عملکرد اوسط هاشمی حضور گسترده زنان در مدیریت سیستان و بلوچستان را تقویت کرد.

**۱۰** فارغ از حضور چشمگیر زنان در شوراهای شهر و روستا و شهرداری‌های سیستان و بلوچستان، مجموعا رشد قابل توجهی داشته‌است.

گرچه در انتخابات اخیر ۳۰ درصد سهمیه بانوان در نظر گرفته‌شد اما باز هم تا شرایط ایده‌آل فاصله داریم چرا که در تمام حوزه‌های انتخابیه این ۳۰ درصد رعایت نشدند. در انتخابات مجلس زنان اصلاح طلب سرتاسر کشور با هم پیمان بستند که هیچ کدام از سهمیه ۳۰ درصد زنان کوتاه نیایند تا مسیر را پله پله طی کنند. در واقع زنان حزبی مطالبه‌گری را آغاز کردند و خواستند به سمت ۳۰ درصد سهمیه پیش بروند. نه تنها در انتخابات بلکه قرار شد هر کدام از زنان در احزاب خود نیز این سهمیه را دنبال کنند تا در شورای مرکزی، هیات رئیسه و روسای کمیته‌ها، حضور داشته باشند. چون همه زنان با هم مطالبه کردند این اتفاق رخ داد.

**۱۱** فکر می‌کنید وزیر اصولگرای کشور با توجه به عملکرد او در دولت یازدهم از ظرفیت زنان در دولت دوازدهم استفاده خواهد کرد؟

شنیده‌ام که آقای رحمانی‌فصلی می‌خواهد استاندار خانم انتخاب کند. آقای روحانی هم که شخصا دستور داده تا در وزارتخانه‌ها از زنان در جایگاه معاونت استفاده شود.

**۱۲** به نظر می‌رسد در مورد استاندار فشارها خیلی بیشتر است.

به هر حال استانداران مثل یک رئیس‌جمهوری کوچک برای استان تحت مدیریت خود است. وقتی می‌بینیم که شورای نگهبان هنوز زنان را در تعریف رجال سیاسی در نظر نمی‌گیرد مسلما دولت در اینگونه انتصاب‌ها با مشکل مواجه خواهد شد.

**۱۳** فکر می‌کنید همان‌طور که با فشار زنان حزبی سهمیه ۳۰ درصدی تا حدودی محقق شد در مورد بازنگری در مفهوم رجل سیاسی هم بتوان گامی رو به جلو برداشت؟

البته هنوز سهمیه ۳۰ درصد کاملا محقق نشده است. برای انتخابات شورای شهر تهران طبق توافقی که با شورایی‌سیاست‌گذاری اصلاح‌طلبان صورت گرفت قرار بود ۶ خانم باشد، از جوانان هم ۲ دختر جوان که در مجموع خانم‌ها ۸ نفر باشند که در نهایت ۶ نفر بیشتر شد.

باید سد شکسته شود فارغ از این که خانمی در حد رئیس‌جمهوری داشته باشیم یا نه، باید برای تغییر در این مفهوم تلاش شود. مگر احمدی‌نژاد در حد رئیس‌جمهوری بود که کاندیدا شد و رای هم آورد؟! فکر می‌کنم پیگیری بازتعریف مفهوم رجل سیاسی کمپین و پویا خوبی باشد که زنان احزاب می‌توانند برای آن برنامه‌ریزی کنند.

را در این حوزه به روز کند. علاوه بر این خانم ابتکار باید نیروهای متخصص را به کار گیرد و حلقه مشاوران خود را خوب انتخاب کند تا درست عمل کند.

**۱۴** اما به نظر می‌رسد ابتکار جسارت لازم برای حضور در معاونت زنان را ندارد؟

من نامش را جسارت نمی‌گذارم. به نظر می‌رسد که این حوزه به مدیر و مسئولی محافظه‌کار نیاز ندارد. ابتکار نباید محافظه‌کار نباشد.

**۱۵** عملکرد مولوردی در دولت یازدهم را چطور بررسی می‌کنید؟

مولوردی عملکرد مثبتی داشت. موضوعات زنان را پیگیری کرد و هزینه هم داد. البته الان جایگاهی هم که به عنوان دستیار ویژه رئیس‌جمهوری در امور حقوق شهروندی دارند مهم است چرا که بخش ویژه‌ای از مسائل زنان در ارتباط با همین چارچوب‌های حقوق شهروندی و حقوق بشری است. در واقع اگر نگاه ابتکار به موضوعات زنان تاحدودی محافظه‌کارانه باشد مولوردی با حضور در جایگاه دستیار ویژه رئیس‌جمهوری می‌تواند در حوزه زنان هم تاثیر گذار باشد.

**۱۶** اما به نظر می‌رسد که دستیار ویژه حقوق شهروندی صرفا یک ویرترین است؟

نظام اداری ما سیستم ندارد، هر جا می‌بینید یک انسان سازنده در پست یا مقامی قرار می‌گیرد حوزه تحت مدیریت آن رشد می‌کند هر کجا که فرد مخربی حضور دارد حوزه تحت مدیریت او افت می‌کند. مثال و مصداق من برای این موضوع ریاست‌جمهوری هاشمی و احمدی‌نژاد است. جایگاه ریاست‌جمهوری ثابت بود اما احمدی‌نژاد این جایگاه را نازل کرد. بنابراین مهم نیست پست دستیار ویژه رئیس‌جمهوری در حقوق شهروندی ویرترین است یا نه. مهم این است که فرد انتخاب شده چطور عمل می‌کند تا از یک ویرترین و دکور یک نهاد و ارگان رسمی بسازد. چون سیستم نداریم افراد در جایگاه‌هایشان بسیار اهمیت دارند.

اگر مقایسه‌ای با کشورهای توسعه یافته داشته باشیم متوجه می‌شویم که در این کشورها سیستم اهمیت بیشتری نسبت به فرد دارد و وظایف و حقوق کاملا شفاف و مشخص است. به نظر شما احمدی‌نژاد خطرناک‌تر است یا ترامپ؟ من معتقد هستم احمدی‌نژاد، چرا که در آمریکا سیستم حاکم است و همان‌طور که می‌بینید ترامپ کاری از پیش نمی‌برد. هر تصمیمی می‌گیرد یک قاضی حکمش را باطل می‌کند یا مجلس همراهی نمی‌کند.

**۱۷** با این نگاه پس دستور روحانی برای استفاده از زنان در حوزه‌های معاونت وزرا هم تاثیر گذار خواهد بود؟

بله. هم می‌تواند تاثیر گذار باشد هم نباشد. مثال و مصداق آن آقای اوسط‌هاشمی در سیستان و بلوچستان است. این استاندار بیش از ۵۰ مدیر زن منصوب کرد و شاهد بودیم در این دوره بیشترین رای در انتخابات شوراهای شهر و روستا در سیستان و بلوچستان به زنان داده شد.

**۱۸** تحلیل شما از حضور چشمگیر زنان در شوراها و شهرداری‌های این استان مرزی و سنتی چیست؟

اولا ما تصور می‌کنیم که این استان سنتی است. بارها گفته‌ام و شاید برخی خوششان نیاید اما سنی‌ها در مسائل حقوق زنان پیشرو هستند. اجتهادشان واقعی و به‌روز است. برای

البته با فوت خانم بهروزی این ائتلاف هم پیش نرفت. بنابراین ابتکار چنین تجربیاتی را در حوزه زنان دارد و نمی‌توان گفت که بی‌تجربه است. اما نباید فراموش کنیم که موضوع زنان در شرایط کنونی موضوعی است که نیاز به هزینه دادن دارد. اگر ابتکار بخواهد خیلی محافظه‌کارانه با مسائل و مصائب زنان برخورد کند هیچ اتفاق مهمی در این حوزه رخ نخواهد داد. به نظر من خانم ابتکار باید به این موضوع توجه کند. ضمنا از زمان فعالیت ابتکار در حوزه زنان تا بازگشت او به این حوزه فاصله افتاده‌است و در این مدت اتفاقات زیادی در حوزه زنان رخ داده است. به نظر می‌رسد خانم ابتکار پیش از این که مصاحبه‌ای کند یا واکنشی نشان دهد باید اطلاعات خود

خانم ابتکار زمانی که شهلا حبیبی مشاور امور زنان دولت هاشمی بود با او در این حوزه کار می‌کرد. در واقع ابتکار سابقه فعالیت در حوزه زنان دارد. در دوران خاتمی هم که در معاونت محیط زیست حضور داشت. بعد از آن هم همراه با خانم بهروزی که آن زمان دبیر کل جامعه زینب بود ائتلاف اسلامی زنان را تشکیل دادند، ائتلافی که بخشی از زنان اصولگرای معتدل و بخشی از زنان اصلاح طلب را در بر می‌گرفت که در مسائل زنان با هم مشترک بودند. در واقع آسیب‌هایی که دولت احمدی‌نژاد به فعالیت زنان وارد کرد باعث شد این زنان فارغ از نگاه جناحی و جریانی با این موضوع به صورت صنفی برخورد کنند و به ائتلاف برسند تا تاثیر گذار باشند.

که برای حضور در سفارتخانه‌ها می‌فرستند اکثرا ورشکستگان سیاسی هستند. مثلا این دوره نتوانسته نماینده مجلس شود به عنوان سفیر انتخاب می‌شود. مشخص نیست اصلا زبان می‌داند یا نه؟ بایسد این واقعیت را قبول کنیم که مردان همه بدون تجربه بر مسند مدیریت نشستند و یاد گرفتند هنوز هم مدیران مرد بی‌تجربه بر مسند ریاست می‌نشینند چرا برای زنان این اتفاق رخ ندهد؟ وقتی صحنه مدیریت کشور را به دست افراد بی‌تجربه دادند، بگذارند خانم‌ها هم تجربه کنند.

**۱۹** شما همراه با فعالان زنان در دوره چنیش کابینه به روحانی مشورت دادید یا خانم‌هایی که می‌گویند در این سطوح هستند معرفی کردید؟

به صورت محدود و در برخی جلسات بله. با برخی آقایان دولت هم مذاکره کردیم. قرار بود فهرست پیشنهادی برای وزرای زن را هم در اختیار رئیس‌جمهوری قرار دهیم که به یک باره شنیدیم مخالفت‌هایی با حضور زنان در کابینه صورت گرفته و قرار نیست وزیر زن حضور داشته‌باشد با این حال ما لیست پیشنهادی را دادیم.

**۲۰** زنان چه احزاب دیگری فهرست پیشنهادی برای وزارت زنان دادند؟

تشکل‌های مختلف و زنان فعال گزینه‌های پیشنهادی خود را به دولت دادند. بعد از آن اتفاقا با این برخورد مواجه شدیم که چرا فهرست‌ها متفاوت و متنوع است و چرا شما زنان با یکدیگر به توافق نمی‌رسید. مگر آقایان با یکدیگر رقابت ندارند یا برای وزارتخانه‌هایی که قرار بود مردان سکندار آن باشند افراد مختلف معرفی نشوند؟ همین اتفاق هم برای خانم‌ها هم وجود دارد. این رقابت است و ارتباطی به جنسیت ندارد. البته این‌ها بهانه است تا پست‌ها را بین مردان تقسیم کنند.

**۲۱** زمانی که روحانی وزیر زنی به مجلس معرفی نکرد برخی تصورشان بر این بود که شخص روحانی نخواست است که حضور زنان در دولت پررنگ شود چرا که مردم تجربه حضور یک زن بر مسند وزارت را در دوره ریاست محمود احمدی‌نژاد داشتند. فکر نمی‌کنید تغییر شدن روحانی در مقابل فشارها محبوبیت او را در جامعه زنان تحت تاثیر قرار می‌دهد؟

خیلی اقدامات است که برای اصولگرایان شدنی است اما اصلاح‌طلبان و اعتدالگرایان نمی‌توانند. آقای روحانی در سخنرانی روز معرفی وزرا هم گفت که می‌خواستیم سه وزیر زن در کابینه داشته باشیم اما نگذاشتند.

**۲۲** چند دقیقه قبل از آن هم گفته بود از هیچ کجا برای معرفی وزرا تحت فشار نبوده است.

جمله روحانی این بود که «در معرفی وزرا تحت فشار هیچ جناح و حزبی نبودم البته همه جریان‌ها پیشنهادات خود را مطرح کردند» در واقع تاکید داشت که از سوی هیچ جناح و حزبی تحت فشار نبوده‌است. در مورد حضور وزیر زن فشارهایی وجود داشت که اجازه نداد کابینه روحانی وزیر زن داشته باشد. اما به هر حال بخش عمده رای به روحانی آرای زنان و از دل ستادهای زنان به صندوق رای انداخته شد.

**۲۳** حضور ابتکار با سابقه محیط زیستی در معاونت زنان را چطور ارزیابی می‌کنید. رفتن مولوردی و حضور ابتکار جا به جایی درستی در دولت بود؟

مثبت ارجحیت دارد؟

بگذریم از این که تفکرات سیاسی من با دکتر وحید متفاوت است و در یک جناح سیاسی و فکری قرار نمی‌گیرم اما اعتقاد دارم دکتر وحید انتخاب شایسته و توانمندی بود. اعتقاد ندارم که در مورد وزیر بهداشت صرفا تبعیض مثبت بدون در نظر گرفتن شایستگی رخ داده‌است. ضمن این که الان هم که به این نتیجه رسیدیم فعلا تنها راه ورود زنان به عرصه مدیریتی سهمیه‌بندی است اما معتقدم نباید هسر زنی را برای مدیریت انتخاب کرد همان‌طور که هر مردی را نمی‌توان در پست مدیریتی ارشد قرار داد. من معتقد به سهمیه‌بندی هستم اما در این سهمیه‌بندی این زنان شایسته هستند که باید پست بگیرند چرا که هنوز به دلیل تفکرات و فرهنگ مردانه زنان شایسته هم نادیده گرفته می‌شوند.

**۲۴** با وجود اینکه انتقاداتی به حضور برخی زنان در فهرست انتخاباتی اصلاح‌طلبان وجود داشت باز هم معتقدید در نظر گرفتن ۳۰ درصد سهمیه خانم‌ها در مجلس دهم و شورای پنجم تصمیم درستی بود؟

من اساسا سهمیه‌بندی را قبول دارم اما این که در فهرست شورای شهر پنجم می‌توانستیم از زنان شایسته‌تری استفاده کنیم بحث دیگری است. این لیست ایده‌آل من نبود. در واقع به شکلی شد که بسیاری از زنان شایسته و متخصص کنار گذاشته شدند. ضمن اینکه باید به این موضوع تاکید کنم که سهمیه بانوان تنها در ایران اتفاق نمی‌افتد. در حوزه ورزش بین‌المللی مثال می‌زنم. کمیته بین‌المللی المپیک یا فدراسیون‌های ورزشی قبلا سهمیه ۲۰ درصدی برای حضور زنان مدیر توصیه می‌کردند در حال حاضر این سهمیه به ۳۰ درصد به صورت الزامی و ۵۰ درصد به صورت توصیه‌ای رسیده‌است. حتی در برخی جلسات اگر مدیران زن حضور نداشته‌باشند جلسه تشکیل نمی‌شود.

**۲۵** اما به هر حال این شیوه لیست بستن و سهمیه‌بندی، خروجی قدرتمندی نداشت؟ خروجی کابینه مردانه روحانی در دوره اول خروجی قوی‌ای بود؟ پس می‌توان گفت همه چیز به نوع انتخاب باز می‌گردد. شاخص‌های مدیریتی جمهوری اسلامی درست نیست. وقتی قرار است مدیری انتخاب شود آنچه فرع است به اصل تبدیل می‌شود و برعکس. ما مدیران خوب اندکی داریم. مگر در کابینه دولت آقای روحانی همه مردان برای پست‌هایی که در اختیار داشتند مناسب بودند؟ بنابراین شایستگی ارتباطی به زن و مرد ندارد باید معیارهای انتخاب مدیران تغییر کند. باید بی‌پذیریم که مدیریت یک علم و نیازمند تخصص مرتبط است. زنان توانا و شاخص در حوزه‌های مختلف داریم که بتوانند پست‌های ارشد را بی‌پذیرند.

**۲۶** یکی از بهانه‌هایی که برخی در مورد عدم حضور زنان در هیات وزیران مطرح می‌کردند نبود زنان در سطح وزارت بود. شما چقدر این توجیه را قبول دارید؟

به هیچ وجه چنین ادعایی را قبول ندارم. من شخصا چندین خانم را معرفی کردم. از زمانی که احمدی‌نژاد رئیس‌جمهور شد تراز مدیریت در کشور کوچک شد. وقتی به مردان وزیر و معاون وزیر و رئیس‌جمهوری نگاه می‌کنم این سوال برای من ایجاد می‌شود که چرا در مورد آقایان این حساسیت‌ها وجود ندارد؟ چرا خانم‌ها باید شایستگی صد در صد داشته‌باشند؟ چرا مردها باید در عرصه مدیریت ارشد با آزمون و خطا حضور داشته‌باشند اما برای زنان این امکان را ایجاد نمی‌کنیم؟ می‌گفتند زنانی که پیش از وزارت در پست‌ها و مدیریت‌های ارشد حضور داشته‌باشند محدود است اما از همان تعداد محدود هم استفاده نکردند. مگر برای چند وزارتخانه به دنبال وزیر زن می‌گشتند که این تعداد محدود جوابگو نبود؟ به همین کابینه دوم دولت روحانی هم نگاه کنید متوجه می‌شوید که همه این آقایان وزیر، چنین سلسله مراتبی را طی نکردند. برخی مردانی









# سیاست زیر سایه گروه‌های فشار

## از دواج سیاسی گروه‌های ذینفوذ و احزاب چگونه شکل گرفت؟

احمد نقیب‌زاده  
استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران  
عضو شورای مرکزی حزب کارگزاران

گروه‌های ذینفوذ هم مانند احزاب از همان قرن نوزدهم توجه جامعه‌شناسان را به خود جلب کردند ولی زمانی در مرکز توجه مطالعات اجتماعی و سیاسی قرار گرفتند که آرتور بنتلی کتاب خود زیر عنوان «روند حکومت» (Process of Government) را در سال ۱۹۰۲ منتشر کرد و چنان القا کرد که گویی گروه‌های ذینفوذ تنها بازیگران عرصه سیاست هستند و هیچ حوزه‌ای هم وجود ندارد که از دایره شمول آنها بیرون باشد. بحث سر این بود که تصمیمات حکومتی چگونه تصمیماتی هستند؛ شخصی یا نهادی؛ جهت‌دار یا بی‌جهت. پاسخ بنتلی این بود که آنچه تصمیم حکومت خوانده می‌شود در واقع چیزی جز نقطه تعادل و توافق گروه‌های ذینفوذ نیست. به سخن دیگر وقتی مسئله یا موضوعی طرح می‌شود همه گروه‌های ذینفوذ نهایت سعی و تلاش خود را به کار می‌گیرند تا به بیشترین سهم ممکن دست پیدا کنند. طبعاً نیروی هر گروه با مقابله نیروهای دیگر روبه‌رو شده و همه نیروها در یک نقطه یکدیگر را خنثی کرده و به ناچار به توافق می‌رسند. این نقطه هرچه باشد به عنوان تصمیم حکومت شناخته می‌شود. با انتشار این کتاب به یکباره مطالعه گروه‌های ذینفوذ رونق بازار جامعه‌شناسی را به‌خود اختصاص می‌دهد. پس از جنگ جهانی دوم دیوید ترومن هم کتاب مشابهی با موضوع مشابه منتشر می‌کند (The Governmental Process - 1949) که مانع افول مطالعات مربوط به گروه‌های ذینفوذ شده و به دنبال مصادیق آن در جوامع صنعتی می‌گردد. در واقع اهمیت گروه‌های ذینفوذ به درجه‌ای رسید که مانند گروه‌های طبیعی و اولیه جامعه تلقی شدند. مانند خانواده در جامعه‌شناسی عمومی که پیدایش آن جزوی از فرآیند طبیعی زندگی اجتماعی است ولی گروه‌های ثانوی با اراده قبلی و بر حسب نیاز ساخته می‌شوند.

اما در اروپا بحث به گونه‌ای دیگر جریان داشت. در اینجا گروه‌های ذینفوذ یا

فشار گروه‌های ثانوی‌های تلقی می‌شدند که اهمیتی به مراتب کمتر از احزاب سیاسی داشتند و به نوعی دنباله‌رو یا زیرمجموعه آنها به حساب می‌آمدند. صورت اولیه این گروه‌ها در سیمای سندیکاهای کارگری که برای دفاع از منافع کارگران شکل گرفته بودند ظاهر شد. این تشکلهای صنفی قصد ورود به قدرت را نداشتند بلکه هدف آنها ایجاد فشار بر نهادهای سیاسی بود تا از این طریق به حقوق حقه خود دست پیدا کنند. به همین دلیل به گروه‌های فشار هم شهرت یافتند. البته بعضی‌ها بین گروه ذینفوذ و گروه فشار فرق قائل می‌شوند در حالی که هر دو از یک مقوله هستند. در نیمه دوم قرن نوزدهم آثار انقلاب صنعتی به گونه‌ای چشمگیر و تأثیرگذار به ظهور رسید. به موازات آن مبارزات کارگران هم وارد مرحله جدیدی از صفت‌بندی شد و کارگران که به اهمیت کار خود و نقشی که در اقتصاد کشورها ایفا می‌کنند آگاهی بیشتری پیدا کرده بودند، به سلاح مخوفی به نام اعتصاب پی بردند و به گونه‌ای تعیین‌کننده از آن بهره گرفتند. لازمه برندی این سلاح، قاطعیت و مشارکت همگانی بود و این کار تنها از عهده سندیکا برمی‌آمد. اینجا بود که بین احزاب که محتاج رأی کارگران بودند و سندیکاهای که محتاج حمایت احزاب بودند، رابطه تنگاتنگی به‌وجود آمد که بیشتر به یک ازدواج سیاسی شباهت داشت. زیرا بین یک سندیکای خاص و یک حزب خاص پیوندی نسبتاً ماندگار به‌وجود می‌آمد. همان طور که گفته شد، از آغاز قرن بیستم توجه جامعه‌شناسان به انواع دیگری از گروه‌های ذینفوذ و فشار معطوف شد که کتاب آرتور بنتلی نماد این تنوع و تکثر بود. در مجموع می‌توان برای گروه‌های ذینفوذ هم تقسیم‌بندی‌هایی نظیر تقسیم‌بندی‌های احزاب سیاسی در نظر گرفت منتها با پیچیدگی و تنوع بیشتر.

بر پایه شمار اعضا و نحوه سازماندهی؛ موربیس دوورژه احزاب سیاسی را از این زاویه به احزاب کادر و توده‌ای تقسیم می‌کند. گروه‌های کم جمعیت با سازماندهی متعطف و نرم مثل کانون وکلای دادگستری را گروه‌های کادر می‌نامیم و گروه‌هایی با شمار بالای اعضا

و سازماندهی متصلب مانند سندیکای کارگری در کشورهای صنعتی را گروه‌های توده‌ای لقب می‌دهیم. به جای احزاب پارلمانی که تقریباً به گونه‌ای طبیعی نطفه احزاب اولیه را به‌وجود آوردند، ما می‌توانیم گروه‌های غیرارادی مانند ایلات یا خانواده‌های بزرگ و به جای احزاب ریاستی که با اراده قبلی شکل می‌گیرند، گروه‌های ارادی مانند همه سندیکاهای قرار دهیم.

از زاویه هدف و نوع فعالیت آنها، گروه‌های ذینفوذ به مادی و معنوی تقسیم می‌شوند. اولین گروه‌هایی که شکل گرفتند مانند سندیکاهای صنفی هدفی جز صیانت از منافع گروهی و دستیابی به بیشترین مواهب و امکانات را نداشتند. اما بلافاصله شاهد شکل‌گیری گروه‌هایی با اهداف معنوی یا غیرمادی هستیم که خود به دو دسته ایدئولوژیک و خیرخواهانه تقسیم می‌شوند. انجمن‌های کلیسای توفیقی از هر دو را به نمایش می‌گذارند. زیرا هم دارای ایدئولوژی هستند و هم اهداف بشردوستانه را دنبال می‌کنند.

پارهای از جامعه‌شناسان مانند پونتیه در فرانسه تقسیم‌بندی دیگری را بر پایه شخصیت حقوقی گروه‌های ذینفوذ به تقسیم‌بندی‌های بالا اضافه می‌کنند. بر این اساس گروه‌هایی که اعضای آنها را اشخاص حقیقی تشکیل می‌دهند، گروه خصوصی نامیده شده و در برابر گروه‌های عمومی قرار می‌گیرند که مرکب از سازمان‌ها و نهادهای دولتی هستند. مانند پنتاگون یا «سیا» که ضمن انجام وظایف محوله خود به صورت یک گروه عمومی هم سعی دارند بر نهادها و سازمان‌های دولتی دیگر نیز اعمال فشار کنند. اگر بخواهیم دامنه این تقسیم‌بندی‌ها را گسترش دهیم به تفکیک گروه‌های ملی و بین‌المللی می‌رسیم؛ گروه‌هایی که دامنه فعالیت آنها به مرزهای یک کشور محدود می‌شود ملی و نهادها یا گروه‌هایی که در سطح بین‌المللی دست به اعمال فشار می‌زنند مانند کلیسای کاتولیک، بین‌المللی خوانده می‌شوند. کلیسای کاتولیک یک بار مانند دولت عمل می‌کند و دارای وزارتخانه‌ها به هر نامی که خوانده شوند هستند و یک بار به عنوان یک نیروی فراملی که

بی‌اعتنا به مرزهای ملی بر باورمندان به دین مسیح در سراسر جهان اعمال نفوذ می‌کند و یک بار هم به عنوان گروه ذینفوذ بین‌المللی عمل می‌کند که خود مرکب از ده‌ها گروه ذینفوذ ملی مانند انجمن‌ها و اگر گاسیون‌هاست. گروه‌های ذینفوذ دارای کارویژه‌های متعدد هستند که عمدتاً مثبت تلقی می‌شوند. مهمترین این کارویژه‌ها تجمیع منافع یک گروه و انتقال خواسته‌های آن به مراکز تصمیم‌گیری است. با این کار گروه‌های ذینفوذ باعث سهولت در ورودی و خروجی نظام سیاسی می‌شوند. نبود قانونی و آشکار این گروه‌ها می‌تواند به زیرزمینی شدن آنها منجر شده و به صورت آتش زیر خاکستری به بروز مواهب و امکانات را نداشتند. اما بلافاصله شاهد شکل‌گیری گروه‌هایی با اهداف معنوی یا غیرمادی هستیم که خود به دو دسته ایدئولوژیک و خیرخواهانه تقسیم می‌شوند. انجمن‌های کلیسای توفیقی از هر دو را به نمایش می‌گذارند. زیرا هم دارای ایدئولوژی هستند و هم اهداف بشردوستانه را دنبال می‌کنند.

پارهای از جامعه‌شناسان سرشناس دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ بین سرشت گروه و نحوه کنش آن و ابزارهایی که به کار می‌برد رابطه مستقیمی برقرار می‌کند. گروه‌های منفعتی ناهنجار و بی‌نام و نشان معمولاً دست به اعمال خشونت می‌زنند. عمل زمانی خشن و نامشروع تلقی می‌شود که با هنجارها و قوانین جامعه در تضاد باشد. اما در بیشتر مواقع گروه‌هایی که دست به خشونت می‌زنند، مدعی می‌شوند که قانونی وجود ندارد یا اگر دارد، متصفانه و مناسب نیست. به طور کلی اعمال فشار گروه‌ها به صورت غیرمستقیم صورت می‌گیرد. یعنی گروه‌ها سعی دارند از طریق تأثیر بر افکار عمومی مخاطب خود را وادار کنند تا به خواسته‌های آنها پاسخ مثبت بدهد. گاه کنش این گروه‌ها مستقیماً مراجع دولتی را مخاطب قرار داده و سعی می‌کنند از طریق ارباب و تهدید یا تطمیع، مرجع مربوطه را مجبور به انجام خواسته‌های خود کنند. در بعضی از کشورها مانند ایالات متحده آمریکا این نوع کنش مستقیم هم مجرای قانونی دارد و هم معمول و کارساز است. یکی از سلاح‌های معمول و مخوف گروه‌های ذینفوذ، اعتصابات سراسری است که نه تنها موسسه مربوطه بلکه دولت و کشور را فلج می‌کند. دست زدن به کارهای غیرقانونی مانند پرداخت رشوه و تهدید و ارباب هم بین آنها رواج دارد. در کشوری مانند آمریکا سعی کرده‌اند راهی برای اینگونه کارها هم پیدا کنند تا از جنبه غیرقانونی آن بکاهند. همه اصطلاح لایننگ را شنیده‌اند. لابی به معنای دالان و راهرو است و چون چانه‌زنی‌ها معمولاً در راهروهای کنگره صورت می‌گرفت نام لایننگ را بر تطمیع و رشوه‌خواری آزادانه نمایندگان گذاشته‌اند.

نکنه دیگری که هم به کنش گروه‌های ذینفوذ مربوط می‌شود و هم به سازوکارهای آنها برای ورود آسان‌تر به حوزه سیاست، رابطه‌ای است که بین این گروه‌ها و احزاب خاصی که با منافع آنها همسوتر هستند به‌وجود می‌آید. در انگلستان گروه‌های کارگری موسوم به «تریبون» از همان آغاز یعنی در قرن

هر هفته در این صفحه دکتر احمد نقیب‌زاده استاد علوم سیاسی و عضو شورای مرکزی حزب کارگزاران سازندگی ایران در مجموعه مقالاتی آموزشی به میبانی تحزب خواهند پرداخت.

نوزدهم رابطه ارگانیک با حزب کارگر این کشور برقرار کرده و بهره‌وری را دوسویه ساختند. به عبارت دیگر هر دو طرف از خدمات یکدیگر بهره‌مند می‌شدند. برای مثال هر کارگری که عضو این تشکل کارگری می‌شد و از مزایای آن برخوردار می‌شد، خودبه‌خود به عضویت حزب کارگر انگلستان هم درمی‌آمد. بعدها در فرانسه رابطه مشابهی بین سندیکای کارگری CGT که تا حدودی رویکرد رادیکال داشت و حزب کمونیست این کشور به‌وجود آمد که از پایداری بی‌نظیری برخوردار شد. ولی سندیکای کارگری CFDT که رویکردی ملایم‌تر داشت رابطه خود را با حزب سوسیالیست فرانسه تحکیم بخشید. در عوض سندیکای «نیروی کار» (FO) در عین رابطه با حزب کمونیست آزادی خود را هم حفظ کرد و از پیوند ارگانیک با آن حزب سر باز زد. در آلمان هم کنفدراسیون سندیکاهای با حزب سوسیال دموکرات این کشور همسویی کرده و از حمایت این حزب برخوردار شده است. نباید فراموش کرد که این سندیکاهای که بعداً الگوی کارفرمایان و سرمایه‌داران هم قرار گرفتند، محصول مبارزات خونینی هستند که کارگران اروپا در قرن نوزدهم به انجام رساندند تا از حقوق و منافع خود حضانت کنند. اولین ثمره تشکیل تشکل‌های کارگری کاهش ساعات کار از ۱۲ ساعت در روز به ۸ ساعت بود که جان بسیاری از کارگران را نجات داد. مفاهیمی مانند استعمار، مبارزه طبقاتی و نبرد بین مرگ و زندگی به طور کلی در مشرق اسلامی شناخته شده نیست. در حالی که کارگران اروپا با خون و گوشت خود آن را حس می‌کردند. چنین بود که فلسفه ماركس مانند ندای عیسی مسیح در این قاره طنین‌انداز شد. ما امروز با صور مستخشفه‌ای از گروه‌های ذینفوذ در جوامع خود روبه‌رو هستیم که بسیاری از آنها می‌خواهند مانند احزاب در قدرت دخالت کرده و با کنش‌های تبهکارانه و مافیایی خود رقبا یا مزاحمین را از پیش پای خود بردارند. تنها راه گریز از این وضعیت، شفافیت سیاسی و ایجاد و تقویت نهادهای دموکراتیک است.





در روزهای اخیر برخی مسئولان و مقام‌های ایالات متحده پیشنهاد کردند که برای حل معضل کره شمالی طرفین باید از مدل برجام استفاده کنند. یعنی همان طور که پرونده هسته‌ای ایران در سال‌های آخر تبدیل به پرونده‌ای پیچیده شده بود امروز نیز موضوع کره شمالی ابعاد گسترده و پیچیده‌ای پیدا کرده است



# کابوس جنگ هسته‌ای

تنش‌ها در شبه‌جزیره کره افزایش پیدا کرده است

شد. هراس پکن از رویارویی با سیل عظیم پناهجویان کره‌ای نیز یکی دیگر از عوامل بازدارنده برای آغاز جنگی از جنس هسته‌ای در این منطقه است. بنابراین با تمام تهدیدات و شرایطی که مشاهده می‌کنیم هیچ یک از این کشورها از اقدام نظامی برای پایان منازعه‌ای غیرمستقیم استقبال نمی‌کنند. با این حال هنوز چشم‌انداز روشنی برای نحوه مذاکره و گفت‌وگوها برای امتیازات رد و بدل شده میان آمریکا و کره شمالی مطرح نشده است. غربی‌ها یعنی آمریکا و متحدانش خواستار برچیده شدن امکانات هسته‌ای کره شمالی هستند و در مقابل کره شمالی می‌خواهد با حفظ این امکانات مذاکره کند.

در روزهای اخیر برخی مسئولان و مقام‌های ایالات متحده پیشنهاد کردند که برای حل معضل کره شمالی طرفین باید از مدل برجام استفاده کنند. یعنی همان طور که پرونده هسته‌ای ایران در سال‌های آخر تبدیل به پرونده‌ای پیچیده شده بود امروز نیز موضوع کره شمالی ابعاد گسترده و پیچیده‌ای پیدا کرده است که تنها با مذاکرات سنگین و پیچیده‌ای مشابه آنچه در برجام مطرح شد می‌توان آن را به صورت صلح‌آمیز حل و فصل کرد.

اما کره شمالی بر مبنای همین مذاکرات برجام اعلام کرده است که حاضر نیست مذاکراتی را آغاز کند که مشابه برجام یا مذاکرات در رابطه با بحران لیبی بود. البته باید در نظر داشت که کره شمالی امروز از مرز تولید سلاح هسته‌ای عبور کرده و کشوری در آستانه دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای است. همین موضوع نیز نقطه قوت کره‌ای‌ها در مذاکره با آمریکا است. کره شمالی قصد دارد در مذاکرات احتمالی میان پیونگ یانگ و واشنگتن کمترین امتیاز ممکن را به طرف مقابل واگذار کند. آنها حاضر نیستند از گسترش توان نظامی هسته‌ای خود صرف نظر کنند. از این رو به وعده‌های کشورهای غربی، یعنی آمریکا و هم‌پیمانانش خوش بین نیستند.

بنابراین هر چه دست‌شان پرتر باشد امتیاز بیشتری می‌توانند از طرف مقابل بگیرند. در مسورد درگیری‌های میان کره شمالی و ایالات متحده آمریکا هم در گذشته هم در حال، نشستن تمام کشورهای ذی‌نفع دور میز مذاکره معقول‌ترین راه ممکن برای حل مسئله است. کشورهای ذی‌نفعی که باید برای حل موضوع کره شمالی با یکدیگر مذاکره کنند عبارتند از کره شمالی، کره جنوبی، ژاپن، روسیه، چین و آمریکا. دو کره و ژاپن در واقع کشورهای منطقه‌ای هستند و چین با وجود نزدیکی به این کشورها به عنوان هم‌پیمان کره شمالی باید در مذاکرات حاضر شود. از سوی دیگر دو کشور آمریکا و روسیه به عنوان قدرت‌های فرامنطقه‌ای در گفت‌وگوهای حل مناقشه شرکت می‌کنند.

در غیر این صورت موضوع برنامه هسته‌ای کره شمالی راه حل نظامی ندارد. آمریکا به رغم تهدیداتی که علیه پیونگ یانگ مطرح می‌کند تمایلی به اقدام نظامی ندارد. چین نیز به همین صورت از درگیری نظامی استقبال نمی‌کند. روسیه نیز که در نقاط مختلفی از جمله خاورمیانه و شرق اروپا دغدغه‌های خود را دنبال می‌کند از آغاز جنگی جدید اجتناب خواهد کرد. به فرض آنکه در منطقه شبه‌جزیره کره جنگی جدید آغاز شود کشورهای روبرو خواهند شد.

در سوسی دیگر جنگ احتمالی میان آمریکا و کره شمالی، پیونگ یانگ می‌داند که با جنگی دامنه‌دار روبرو خواهد شد. کره شمالی در این جنگ یک انتخاب مهم دارد استفاده از سلاح هسته‌ای. در صورت استفاده از چنین ابزاری، جنگ از حالت مذاکرات خارج شده و احتمالاً در صورت واکنش متقابل آمریکا چیزی از کره شمالی باقی نمی‌ماند. مردم کره شمالی در این جنگ عمدتاً قربانی شده و مردمی که از جنگ، جان به در برند نیز به احتمال زیاد به چین و کشورهای دیگر پناهنده خواهند

صورت گرفت آیا این توان را دارد که مجدد آمریکا را هدف قرار بدهد؟ به هر حال این معادله‌ای است که در دوران جنگ سرد بین اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده آمریکا دو ابرقدرت شرق و غرب همیشه وجود داشته و هر دو می‌سنجیدند که اگر ضربه نخست را وارد کنند آیا تحمل ضربات تلافی‌جویانه را خواهند داشت یا خیر؟ همین سنجش‌ها در آن دوران تبدیل به عامل اصلی بازدارنده شده بود.

در حال حاضر مقامات کره شمالی حتی در ادعاهای تبلیغاتی‌شان می‌گویند ما می‌خواهیم از مرحله بازدارنده هم فراتر برویم و تهدیدمان را واقعی می‌کنیم و آمریکا را هدف قرار می‌دهیم. ولی آن طور که از شرایط می‌توان استنباط کرد تمام این اقدامات در وهله اول اقداماتی برای بازدارندگی است. سپس در گام دوم تلاشی است برای متقاعد کردن آمریکا که سیاست در پیش گرفته از سوی واشنگتن برای جلوگیری از پیشرفت‌های هسته‌ای کره شمالی تا کنون بی‌اثر بوده است؛ بنابراین آمریکا باید دست به لغو تحریم‌های اقتصادی با کره شمالی بزند و مناسباتش با پیونگ یانگ را به حالت عادی در آورد.

اگر چه با آزمایش‌های هسته‌ای و موشکی اخیر در کره شمالی مانند آزمایش بمب هیدروژنی یا پرتاب موشک از فراز آسمان ژاپن به نظر می‌رسد که چشم‌انداز مذاکرات میان کره شمالی و آمریکا و هم‌پیمانانش در هاله‌ای از ابهام قرار گرفته، تمام این اقدامات برای کسب امتیازات بیشتر در مذاکرات احتمالی است. معمولاً کشوری که می‌خواهد پای میز مذاکره با طرف مقابل به چانه‌زنی بپردازد با دست خالی در مذاکرات حاضر نمی‌شود. در مذاکرات هر یک از طرفین امتیازاتی را به دست آورند. در مورد آمریکا و کره شمالی نیز با وجود تمام تهدیدها، آزمایش‌های موشکی و هسته‌ای در تلاشند تا سهم بیشتری از امتیازهای ممکن را به خود اختصاص دهند.

کره شمالی پخش می‌شود و گاه رهبر جوان این کشور را نشان می‌دهند که از وسیله‌ای به عنوان کلاهک هسته‌ای بازدید می‌کند و سپس این موشک که مشخص نیست آیا واقعاً توان حمل کلاهک هسته‌ای را دارد یا خیر آزمایش می‌شود. تا امروز نیز کسی به صورت مستقل نتوانسته است صحت ادعای مطرح‌شده از سوی پیونگ یانگ را تایید کند.

بنابراین مناقشه میان آمریکا و کره شمالی دو کفه مستقل دارد. اقدامات، فعالیت‌ها و ادعاهای هر یک از این دو کفه دلایل و عوامل مستقل و مشخصی دارد. شرایط فعلی چالش‌های پیش‌روی این دو کشور درست شبیه فردی است که با اسلحه‌ای خالی به سمت شخص دیگری نشانه رفته باشد. شخصی که مورد هدف قرار گرفته است در وهله اول تصور می‌کند که تفنگ پر است و از آن می‌ترسد ولی در عین حال کسی که تفنگ را در اختیار دارد هم با ترس بیگانه نیست، چراکه مدام در هراس است که طرف مقابل از خالی بودن سلاح اطلاع پیدا کند و ابزار تهدید خود را از دست بدهد.

بر اساس این مثال در موضوع کره شمالی نیز طرفین هم تهدید می‌کنند هم می‌ترسند. تهدید می‌کنند تا طرف مقابل را متقاعد کنند امتیاز بیشتری بدهد، می‌ترسند از این که اگر تهدیدها و خط و نشان کشیدن‌ها جنبه عملی به خود بگیرد چه آسیب‌هایی بر هر کدام وارد خواهد شد. از یک طرف آمریکا می‌ترسد که آنچه که کره شمالی در طول سال‌های گذشته در ارتباط با توان نظامی - هسته‌ای خود ادعا کرده است درست باشد و شهر یا منطقه‌ای در آمریکا مورد اصابت قرار بگیرد و در طرف مقابل کره شمالی می‌داند اگر این حمله را صورت دهد و اگر واقعا هم بتواند این حمله را مدیریت کند آیا توان پاسخگویی مقابل را دارد؟ یعنی آیا توان تحمل حمله متقابل تلافی‌جویانه آمریکا را دارد؟ و اگر این حمله تلافی‌جویانه

آمریکا نیز تقویت شده است. از طرفی ناوهای جنگی آمریکا که در آب‌های نزدیک دو کره در حال تردد هستند نیز اغلب مجهز به پیشرفته‌ترین سامانه‌های ضد موشکی هستند.

اقداماتی از این دست موجب شده تا دامنه درگیری‌های میان آمریکا و کره شمالی گسترش پیدا کند. از سوی دیگر ایالات متحده آمریکا آزمایش‌هایی دامنه‌دار و طولانی مدت در کره جنوبی و آب‌های اقیانوس آرام و با همکاری ژاپن برگزار می‌کند. در آخرین آزمایش مشترک آمریکا و کره جنوبی، دو کشور در نزدیکی مرزهای کره شمالی بمب‌های سنگین با توان تخریبی بالا را آزمایش کردند. در واقع آمریکا و متحدانش در شرق آسیا پیش از آنکه با زرمش با کره شمالی ارتباط برقرار کنند در تلاشند تا به خشن‌ترین صورت ممکن به این کشور چنگ و دندان نشان دهند.

بنابراین کره شمالی که به عنوان کشوری ماجراجو در جهان شناخته می‌شود در اقدامات آمریکایی‌ها سعی می‌کند تا چهره‌های مقتدر از خود به نمایش بگذارد. از این رو مدام بر آزمایش‌های موشکی خود اضافه کرده و سعی می‌کند آزمایش‌های هسته‌ای قوی‌تری انجام دهد. آخرین آزمایش هسته‌ای این کشور توانایی کره شمالی را برای ساخت بمب هسته‌ای با قدرت ۱۶ برابر آن چه در هیروشیما و ناکازاکی از سوی آمریکا به کار گرفته شد به نمایش گذاشت. البته باید در نظر داشت، که صحت توان تخریبی اعلام‌شده برای بمب‌ها، نوع سلاح کشتار جمعی آزمایش شده و توان حمل کلاهک هسته‌ای و ویژگی‌هایی از این دست همواره محل تردید است و چون هیچ ناظر خارجی‌ای در آزمایش‌هایی که کره شمالی انجام می‌دهد حاضر نیست تا مهر تاییدی بر این توانایی‌ها بزند نمی‌توان قطعا صحت این اطلاعات را تایید کرد. ولی آنچه جهان دالما شاهد آن است تبلیغاتی است که از تلویزیون رسمی

اسماعیل بشری  
پژوهشگر ارشد مرکز تحقیقات  
استراتژیک

چالش‌ها، درگیری‌ها و مناقشات میان ایالات متحده آمریکا و کره شمالی اتفاقی تازه در عرصه بین‌الملل نیست. ماجراجویی‌های پیونگ یانگ از یک سو و اعمال فشارهای واشنگتن از سوی دیگر در سال‌های اخیر در جریان بوده است اما مناقشات اخیر میان دو کشور که در پی آزمایش‌های موشکی و هسته‌ای کره شمالی دنبال می‌شود، جهان را با تهدیدهایی از جنس متفاوت روبرو کرده است.

در این میان خواست و انگیزه مقامات کره شمالی در رابطه با اقدامات تخریب‌آمیز در صحنه جهانی تبدیل به موضوعی جدی می‌شود. کره شمالی سال‌هاست که خواهان حضور بر سر میز مذاکره با حضور کشورهای غربی و در راس آن ایالات متحده بوده است. هدف کره شمالی از حضور در مذاکرات نیز به رسمیت شناخته شدن توان هسته‌ای این کشور از سوی جامعه جهانی است. تسون و قدرتی که پیونگ یانگ از آن با عنوان «توان بازدارندگی» یاد می‌کند. این توان بازدارندگی قرار است بخش شمالی شبه‌جزیره کره را از تهدیدهای همسایه جنوبی، ژاپن و آمریکا مصون نگه دارد. هم‌زمان مقام‌های کره شمالی توقع دارند که تحریم‌های تصویب‌شده در شورای امنیت سازمان ملل متحد برداشته شود تا وضعیت اقتصادی مردم این کشور بهبود پیدا کند.

با همه انگیزه‌های موجود برای تشکیل میزی برای مذاکره طرفین، این چشم‌انداز درباره آینده روابط آمریکا و کره شمالی چندان روشن نیست، چرا که نه تنها آمریکا به خواسته‌های کره شمالی بی‌توجهی کرده است که دست به تقویت نیروی نظامی خود در شبه‌جزیره کره نیز زده و سامانه ضد موشک تاد را در کره جنوبی مستقر کرده است. این سامانه در ژاپن دیگر متحد



عدم حضور بازیگران غیردولتی فعال و تاثیرگذار و در عین حال مستقل در کشورهای مسلمان یکی دیگر از ضعف‌هایی است که اقلیت‌های مسلمان در جهان را آسیب‌پذیر ساخته است. این یکی از ضعف‌های دولت‌ها در خاورمیانه است که پذیرش و فعالیت نهادهای غیردولتی را با موانعی مواجه ساخته است.

# میانمار سیاه

## چرا حکومت ژنرال‌ها به نسل‌کشی مسلمانان برمه روی آورده است؟

عباس پرورده

کارشناس مسائل خاورمیانه

۱،۹ میلیون نفری مسلمانان میانمار از مهاجرت کرده و تنها ۲۳ درصد آنها در سرزمین خود باقی مانده‌اند.

اما هربار که رسانه‌ها اخبار داغ و متاثرکننده از وضعیت این گروه به جهان مخابره می‌کنند، واکنش‌ها به موضوع آغاز می‌شود. در حالی که مسلمانان بر اساس آموزه‌های دینی ملزم به حمایت از مظلومان، هم مسلمان و هم غیرمسلمان هستند. چرایی رفتار واکنشی مسائل جهان اسلام نیازمند آسیب‌شناسی بنیادین است. اساس رفتار واکنشی ناشی از نبود استراتژی و نگاه کلان به مسائل جهان اسلام از سوی دولت‌های مسلمان و اشتغال به رقابت‌ها و درگیری‌های منطقه‌ای، ناکارآمدی در سیاست داخلی و در نظر نگرفتن اقتضات نظام بین‌الملل در تدوین استراتژی‌های مقابله‌ای است که بخشی از دلایل ناکامی‌های جهان اسلام در مواجهه با چالش‌های آن از جمله حفظ حقوق اقلیت‌های مسلمان در جهان است.

مسلمانان در دهه‌های گذشته نسبت به جهان پیرامون خود رویکردی واکنشی و نه آینده‌نگر داشته‌اند. واقعیت تلخ این است که پایمال شدن حقوق جمعیت اقلیت مسلمان در کشورهای غیرمسلمان، برای سازمان‌های بین‌المللی و متفق‌های اسلامی از جمله سازمان همکاری‌های اسلامی، اتحادیه عرب، شورای همکاری خلیج فارس موضوعی مهم و درخور توجه استراتژیک نبوده است. کشورهای مسلمان در این سال‌ها به قدری درگیر تنش‌های داخلی و درگیری‌های منطقه‌ای بوده‌اند که از یکدیگر غافلند. از سوی دیگر کشورهای مسلمان هنوز نتوانسته‌اند حول محور دین در جهت تدوین یک استراتژی درازمدت به یک جمع‌بندی مشترک برسند تا در برابر جهان غیرمسلمان چگونه از منافع جمعی خود دفاع کنند.

### ● واکاوای ضعف‌های ساختاری کشورهای اسلامی در مواجهه با نسل‌کشی

موضوع مسلمانان در میانمار از دو منظر قابل طرح و بررسی است؛ نخست وجود گسل‌هایی در ساختار سیاسی این کشور که منجر به چنین شرایطی برای اقلیت مسلمان شده است. دوم، ناکارآمدی استراتژی‌های بین‌المللی مسلمانان در سطح نظام بین‌الملل که

طی چند سال اخیر تهاجم به مسلمانان میانمار افزایش یافته و کشتار دسته‌جمعی و به آتش کشیدن خانه‌ها و مزارع مسلمانان تبدیل به اخبار روزمره رسانه‌های بین‌المللی شده است. بر اساس گزارش‌ها از ۲۵ آگوست ۲۰۱۷ تا کنون هزاران مسلمان در میانمار به قتل رسیده‌اند و بیش از ۶۰ روستا به آتش کشیده شده است. هزاران آواره دیگر نیز از راه‌های زمینی و دریایی وارد بنگلادش که هم‌مرز با میانمار است، شده‌اند و ده‌ها هزار نفر نیز در مناطق مرزی منتظر ورود هستند؛ در حالی که دولت میانمار در اقدامی غیرقابل توجیه اجازه ورود کمک‌های بشردوستانه برای آوارگان مسلمان را نمی‌دهد. طبق اظهارات «کریستف بولیراک»، سخنگوی صندوق کودکان سازمان ملل متحد، «یونیسف» از زمان افزایش خشونت‌ها علیه مسلمانان میانمار در ماه آگوست سال جاری حدود ۴۰۰ هزار نفر، از جمله ۲۲۰ هزار کودک به دلیل خشونت گروه‌های افراطی بودایی و حملات ارتش میانمار به بنگلادش گریخته‌اند.

### ● نسل‌کشی سازمان یافته و فقدان استراتژی مقابله

طبق آمار موجود، هفتاد میلیون نفر در میانمار زندگی می‌کنند که نزدیک ۸۹ درصد بودایی مذهب، ۴ درصد مسلمان و سایرین مسیحی و هندو هستند. مسلمانان در این کشور آسیای جنوب شرقی از اوایل دهه ۱۹۷۰ میلادی با پاکسازی نژادی سیستماتیک مواجه هستند. بر همین اساس، در سال ۱۹۸۲ در پی تصویب قانونی برخلاف معیارهای حقوق بشری اقلیت مسلمان شهروندی میانمار را از دست دادند. داده‌های تخمینی سازمان بین‌المللی مهاجرت و کشورهای مجاور میانمار نشان می‌دهد که از سال ۱۹۷۰ تا ۲۰۱۷، بیش از یک میلیون و ۱۰۰ هزار نفر از مسلمانان میانمار مجبور به ترک خاک این کشور شده و به بنگلادش، عربستان و کشورهای خلیج فارس، مالزی، هندوستان و دیگر کشورهای آسیا گریخته‌اند. با این حساب از ۱۹۷۰ تا کنون، ۷۷ درصد از جمعیت

فاقد تاثیرگذاری لازم برای حمایت از حقوق اقلیت‌های مسلمان در سراسر جهان است که در این گفتار فقط به بخش دوم می‌پردازیم. سازمان همکاری‌های اسلامی، بزرگترین و پرعضوترین نهاد بین‌المللی اسلامی است که می‌تواند با استفاده از ظرفیت‌های خود در مجامع جهانی و به ویژه سازمان ملل متحد نه تنها در حمایت از مسلمانان میانمار، بلکه در سایر چالش‌های مربوط به مسلمانان نقش آفرینی کند. اما ما شاهد انفعال این سازمان هستیم و فعالیت عمده این نهاد صدور بیانیه‌هایی بدون پشتوانه اجرایی است.

در نشست که اوایل سپتامبر ۲۰۱۷ در قزاقستان با حضور سران عضو سازمان همکاری اسلامی در میانه بحران کشتارها در میانمار برگزار شد، موضوع علم و فناوری مورد بحث قرار گرفت و اگرچه گفته شد نشست فوق‌العاده برای وضعیت مسلمانان آسیب‌دیده میانمار هم تشکیل شده اما آنچه به عنوان نتیجه نهایی این نشست در اخبار منتشر شد، بیانیه‌ای مبنی بر ابراز نگرانی شدید از خشونت علیه مسلمانان میانمار، ضرورت پایان بخشیدن به خشونت‌ها و ارسال کمک‌های انسان‌دوستانه بود؛ در حالیکه انتظار می‌رفت بحران نسل‌کشی در میانمار قطعانه‌تر در این نشست طرح شده و رسیدگی شود.

شورای امنیت سازمان ملل هم به عنوان نهاد تامين امنیت جهانی این سازمان تا کنون در برابر جنایات سازمان یافته علیه مسلمانان در میانمار اقدامی انجام نداده که ناشی از تسلط منافع قدرت‌های بزرگ بر این شورا و در چنین مواردی قابل پیش‌بینی است. «شکلا آلمو»، نماینده دائم کشور اتیوپی در شورای امنیت سازمان ملل متحد که ریاست دوره‌ای این شورا را بر عهده دارد، درباره اقدامات شورای امنیت برای جلوگیری از نسل‌کشی در میانمار با ابراز نگرانی شورای امنیت نسبت به استفاده از زور و خشونت علیه غیرنظامیان در این کشور به محکومیت شفاهی حملات اکتفا کرد و افزود این شورا خواهان توقف خشونت‌ها در منطقه آراکان میانمار و تامین امنیت غیرنظامیان است و از دولت میانمار خواست تا برای ارسال کمک‌های بشردوستانه با سازمان ملل و سازمان‌های

بشری دیگر همکاری کند. در یک نگاه کلان، انفعال کشورهای مسلمان در برابر چالش‌های جهان اسلام در سطح روابط منطقه‌ای که در میان آنها جریان دارد، قابل طرح است. خاورمیانه و شمال آفریقا منطقه‌ای با بیشترین فراوانی کشورهای مسلمان است که ترکیب اصلی سازمان همکاری اسلامی را هم تشکیل می‌دهد. روابط میان این کشورها به گونه‌ای در نظام بین‌الملل شکل یافته که ماهیتا فاقد ظرفیت‌های همکاری هستند. به ویژه آنکه نظم امنیتی موجود در منطقه که روابط فیما بین کشورها را شکل داده، در قالب «موازنه قوا» است و در چنین ساختاری الگوی امنیتی حاکم در بلندمدت قادر نیست فرصت مناسب برای امنیت دائم و مستمر را به وجود آورد و به همین جهت در منطقه شاهد بی‌ثباتی، مسابقه وسیع تسلیحاتی و ناتوانی در ایجاد نرخ قابل قبول رشد اقتصادی هستیم.

در غالب کشورهای خاورمیانه و مسلمان هویت ملی وجود نداشته و ساختار تکه تکه است و غالباً حکومت‌ها با توجه به پایگاه قومی، قبیله‌ای، زبانی، مذهبی و نژادی هویت ملی را ترسیم می‌سازند و چون این هویت نمی‌تواند خصلت همه گیر پیدا کند، هنوز در این جوامع حکومت‌ها به این جمع‌بندی نرسیده‌اند که ساختار سیاسی بر اساس چه ارزش‌هایی در جامعه باید به اقدام پردازد و هنوز در طیف گسترده‌ای از ارزش‌های انقلابی، لیبرال، اقتدارگرا، محافظه‌کار و غیره در نوسان هستند.

از این جهت، نقطه ضعف کشورهای اسلامی ناتوانی در ایجاد پارادایمی به جز موازنه قوا در ایجاد روابط با یکدیگر است. در موازنه قوا هر دولتی برای بالابردن احساس امنیت و کاهش تهدید درصدد افزایش قدرت است و مسابقه تسلیحاتی در موازنه قوا افزایش می‌یابد و همکاری‌های اقتصادی و روابط فرهنگی برخلاف سایر نظم‌های امنیتی از جمله نظم امنیتی «وابستگی متقابل» وجود ندارد. همچنین در موازنه قوا ائتلاف با قدرت‌های خارج از منطقه‌ای برای افزایش قدرت در مقابل رقیب مرسوم است که خود باعث تعمیق شکاف‌ها بین کشورهای اسلامی شده است.

از سوی دیگر الگوی امنیتی که مسلمانان تعریف می‌کنند حتی با وجود بی‌تناسبی‌ها در نظام بین‌الملل و وجود اهرم قدرت‌های بزرگ بر معادلات باید متناسب با همین معادلات نظام بین‌الملل شکل گیرد. در غیر این صورت تکرار واکنش‌های گفته‌شده است. در دهه‌های گذشته الگوی غالب اعتراضی مسلمانان علیه تهاجم به ارزش‌های دینی یا اقلیت‌های مسلمان عمدتاً رویه‌ای احساسی داشته و کمتر به سوی ایجاد یک برنامه منظم و پی‌گیرانه برای مواجهه با موضوع بوده است. از این جهت در کوتاه زمانی موضوع فیصله یافته و بدون اینکه نتیجه‌ای برای پیشگیری از تکرار به دست آمده باشد، فراموش شده و گاهی حتی برخی آشوب‌های خیابانی نیز خشونت علیه افراد یا نهادها هزینه‌هایی نیز برای مسلمانان ایجاد کرده و مهاجمان و متهمان را تبدیل به طلبکار کرده است.

عدم حضور بازیگران غیردولتی فعال و تاثیرگذار و در عین حال مستقل در کشورهای مسلمان یکی دیگر از ضعف‌هایی است که اقلیت‌های مسلمان در جهان را آسیب‌پذیر ساخته است. این یکی از ضعف‌های دولت‌ها در خاورمیانه است که پذیرش و فعالیت نهادهای غیردولتی را با موانعی مواجه ساخته است. کشورهای مسلمان عموماً دارای حکومت‌هایی غیردموکراتیک هستند که از توسعه نهادهای مدنی و گروه‌های غیردولتی جلوگیری می‌کنند. در حالی که در ساختار کنونی نظام بین‌الملل، نهادهای غیردولتی نقش مهمی داشته و در تحولات بین‌المللی تاثیرگذار هستند. از این جهت، در بیشتر چالش‌هایی که اقلیت‌های مسلمان در جهان با آن روبه‌رو هستند یا در مواقعی که به مبانی اعتقادی مسلمانان تهاجم می‌شود، عمده واکنش‌ها از سوی دولت‌ها بوده و به صورت موضع‌گیری‌های رسمی و دیپلماتیک است. در حالی که همانطور که گفته شد، الگوی امنیتی باید با توجه به ویژگی‌های شرایط بین‌المللی شکل گیرد تا از کارایی لازم برخوردار باشد.

دیگر، نزاع سر رهبری جهان اسلام، در طول چند دهه گذشته همیشه به شکل غیررسمی بین کشورهای بزرگ اسلامی در جریان بوده است. موضوع رهبری در جهان اسلام اگر سیاسی تلقی شود، یک پارادوکس بزرگ به لحاظ مناسباتی است که در نظام بین‌الملل وجود دارد. نظام بین‌الملل بر اساس پارادایم واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل جریان دارد و شاکله اصلی آن عدم وجود سلسله مراتب قدرت یا «آناشسی» و رقابت بین واحدهای سیاسی برای بقا و افزایش قدرت است. از این جهت اگر کشورهایی بخواهند در جهان اسلام نقش رهبری داشته باشند، نیاز به یک الگوسازی در تعاملات بین‌المللی دارند که از جنس نظریه رئالیسم نباشد، بلکه مبتنی بر آموزه‌های اسلامی باشد تا همه مسلمانان بر آن اتفاق نظر داشته و با سازوکاری تفاهم‌آمیز درباره موضوعات فنی مابین مربوط به جهان اسلام تصمیم‌سازی کنند. بنابراین بدون توجه به چنین سازوکاری در جهان کنونی، ادعای رهبری در جهان اسلام تصوری است که چندان با واقعیت‌های وجود همخوانی نداشته و بیشتر باعث تشتت و افزایش رقابت بین کشورهای اسلامی می‌شود.

### ● فرجام سخن

رفتار کشورهای اسلامی در برابر تعدی به حقوق اقلیت‌های مسلمان و مبانی اعتقادات اسلامی رفتاری واکنشی و مقطعی است و معمولاً پس از فرونشستن التهابات ناشی از اخبار رسانه‌ها فراموش شده و تا اتفاقی دیگر در نقطه‌ای دیگر از جهان به فراموشی سپرده می‌شود. در حالی که برای حمایت از حقوق اقلیت‌ها لازم است از همه ظرفیت‌های موجود در جوامع مسلمان و همچنین نظام بین‌الملل استفاده شود. کشورهای اسلامی می‌توانند با ابتکارهای جدید از نهادهایی مثل مجمع عمومی سازمان ملل متحد، دیوان کیفری بین‌المللی و ظرفیت‌های فراکسیون سازمان همکاری اسلامی در سازمان ملل و آزادی عمل برای سازمان‌های غیردولتی بهره‌برداری کنند. به خصوص سوق دادن چالش‌های جهان اسلام به سوی تدوین کنوانسیون‌هایی که حوزه حقوق بین‌الملل را به سود اقلیت‌های دینی تقویت کند، برای مسلمانان حائز اهمیت است. مسلمانان اگر می‌خواهند از یکدیگر حمایت کنند، نخست باید پیرامون یک مدل امنیتی با توجه به وضعیت موجود نظام بین‌الملل به اجماع برسند.





## سلطنت داس و چکش

ایدئولوژی حزب کمونیست کره شمالی تلفیقی از مارکسیسم و ناسیونالیسم است

احسان پناه بر روزنامه نگار

پس از مرگ وی در سال ۲۰۱۱، پسرش کیم جونگ ایل جانشین وی شد. به رغم اینکه کیم جونگ ایل عضو پولیت بورو - کمیته مرکزی حزب کمونیست کره شمالی - نبود، این کمیته وی را به سمت فرمانده کل قوای خلق کره شمالی منصوب کرد. وی هم اکنون رئیس هیات مدیره و دبیر اول حزب کارگران کره و همچنین رهبر کره شمالی است.

### ساختار سازمانی حزب

از زمان تاسیس حزب کارگران کره، چهار نهاد کلی آن را رهبری کرده اند: این چهار نهاد عبارتند از رئیس کمیته مرکزی که از سال ۱۹۴۶ تا ۱۹۶۶ رهبری آن را بر عهده داشت، دبیر کل کمیته مرکزی که از سال ۱۹۶۶ تا ۱۹۹۷ این حزب را رهبری می کرد، دبیر کلی حزب کارگران کره که از سال ۱۹۹۷ تا ۲۰۱۲ رهبری آن را بر عهده داشت، و دبیر اولی حزب کارگران کره که از سال ۲۰۱۲ تا کنون در راس این حزب قرار دارد. در اولین کنگره سراسری حزب در سال ۱۹۴۶، کیم توبونگ به عنوان رئیس کمیته مرکزی انتخاب شد. وی در سال ۱۹۶۶ و در جریان دومین کنگره سراسری جای خود را به دبیر کل کمیته مرکزی داد و رهبری حزب را عملاً کیم ایل سونگ بر عهده گرفت و به عنوان دبیر کل حزب (و سرپرست دفتر سیاست گذاری اجرایی آن) معرفی شد. بعد از مرگ کیم ایل سونگ در سال ۱۹۹۴، این سمت به مدت سه سال خالی ماند تا اینکه در سال ۱۹۹۷، کیم جونگ ایل به سمت دبیر کلی حزب رسید. در سومین کنگره سراسری، حزب خواستار اصلاحاتی در نهاد خود شد و دبیر کل را به سمت رئیس کمیسیون مرکزی نظامی منصوب کرد. بعد از مرگ کیم جونگ ایل، از وی به عنوان «دبیر کل ابدی» حزب یاد شده، و از آن به بعد پسرش، کیم جونگ ایل به سمت تازه تاسیس دبیر اولی حزب کارگران کره و ریاست هیات مدیره آن رسید.

این حزب برای تصمیم گیری های مهم و

عمده اش از کنگره حزب استفاده می کند. کنگره حزب کارگران کره بالاترین نهاد تصمیم گیری این حزب محسوب می شود. اگرچه این کنگره سابق بر این هر ۵ سال یکبار برگزار می شد، در سومین کنگره آن در سپتامبر ۲۰۱۰ با اصلاحات صورت گرفته در ساختار آن، تصمیم بر آن شد که کمیته مرکزی حزب می تواند در صورت صلاحدید هر شش ماه یکبار این کنگره را برگزار کند. تاکنون این کمیته ۷ کنگره و ۴ کنگره سراسری را برگزار کرده است: کنگره اول در ۳۰-۲۸ آگوست ۱۹۴۶، کنگره دوم در ۳۰-۲۷ مارس ۱۹۴۸، کنگره سوم در ۲۹-۲۳ آوریل ۱۹۵۶، کنگره چهارم در ۱۸-۱۱ سپتامبر ۱۹۶۱، کنگره پنجم در ۱۳-۲ نوامبر ۱۹۷۰، کنگره ششم در ۱۴-۱۱ اکتبر ۱۹۸۰، و کنگره هفتم در ۹-۶ می ۲۰۱۶ برگزار شد. همچنین کنگره اول کمیته حزب در ۳-۶ مارس ۱۹۵۸، کنگره دوم آن در ۵-۱۰ اکتبر ۱۹۶۶، کنگره سوم حزب در ۲۸ سپتامبر ۲۰۱۰، و کنگره چهارم نیز در ۱۱ آوریل ۲۰۱۲ برگزار شد. طبق منشور حزب، اعضای کمیته مرکزی حزب از سوی هیاتی منتخب از کنگره حزب انتخاب می شوند، اما در زمان حکومت کیم ایل سونگ، وی و بقیه مقامات دولت اعضای کمیته مرکزی را انتخاب می کردند. در دوران زمامداری کیم جونگ ایل، قدرت کمیته مرکزی به شدت تضعیف شد. کمیته مرکزی نهادی دائمی نیست، ولی بر طبق منشور حزب باید حداقل هر شش ماه یکبار تشکیل شود. اما بین سال های ۱۹۹۳ تا ۲۰۱۰ هیچ کمیته ای تشکیل نشد. قدرت این کمیته در ساختار آن نهفته است که این ساختار را نیز پولیت بورو اداره می کند. این کمیته از نهادهای پولیت بورو، کمیته دائمی پولیت بورو، دفتر سیاست گذاری اجرایی، کمیسیون مرکزی نظامی، کمیسیون کنترل، و کمیسیون حساسی می شوند، که سابقاً کمیته سیاسی حزب پولیت بورو می شد، در غیاب تشکیل کمیته مرکزی بالاترین نهاد در حزب شناخته

می شد، اما بعد از تشکیل کمیته دائمی پولیت بورو، پولیت بورو به دومین نهاد در غیاب تشکیل کمیته مرکزی بدل شده است. این نهاد دارای اعضای صاحب حق رای و اعضای بدون حق رای است. در دوران زمامداری کیم ایل سونگ، این نهاد نیز همانند کمیته مرکزی به نهادی بی خاصیت تبدیل شده بود، اما در کنگره سوم حزب، اعضای جدید آن انتخاب شدند، و در کنگره چهارم، یک سوم اعضای حزب یا بازنشسته شدند یا اخراج.

### منشور حزب

منشور حزب که بیشتر به عنوان «قوانین و مقررات» حزب شناخته می شود دربردارنده آیین نامه حزب است. در سومین کنگره سراسری کمیته مرکزی حزب، این منشور اصلاح شد و دبیر اول حزب را عهده دار ریاست کمیسیون مرکزی نظامی کرد. هدف غایی حزب کارگران کره نیز از ساختن بنیاد جامعه بر اساس اصول کمونیسم به ترویج نهضت انقلابی جوچه (Juche) در سراسر جامعه تغییر یافت. طی کنگره چهارم، کیم ایل سونگ - کیم جونگ ایل به عنوان نهاد ایدئولوژی حاکم بر حزب تدوین و انتخاب شد. سپس دو فصل به منشور اضافه شد: «حزب و قدرت خلق» و «لگوی حزب و پرچم آن». منشور حزب در واقع بالاترین سند قانونی حزب محسوب می شد، اما از زمانی که نظارت بر انطباق سطح مرکزی حزب از میان رفته است، این منشور نیز خاصیت و قدرت خود را از دست داده است.

### ایدئولوژی و خط مشی

حزب کارگران کره، حزب چپگرایی است که در سیاست های عملی خود از ناسیونالیسم بیگانه ستیز پیروی می کند. تا قبل از بنیان گذاری ایدئولوژی جوچه و سونگ اون، این حزب از مارکسیسم - لنینیسم پیروی می کرد. ولسی کم کم از آن فاصله گرفت و از سال ۲۰۰۹ و با حذف تمامی ارجاعات به کمونیسم در اسناد حزب و همین طور حذف هدف حزب در اصلاحیه سال ۲۰۱۰ منشور حزب مبنی بر «ساختن جامعه ای کمونیستی» و جایگزینی آن با «هتامت به اصول سونگ اون» یا اولویت دادن به پیشرفت های نظامی، این حزب از

اصول کمونیستی اش فاصله گرفته است. ایدئولوژی حزب اخیراً بیشتر بر اولویت دادن به جنگ با دشمنان امپریالیست دولت کره شمالی و حزب کارگران کره و همچنین موروثی کردن حکومت در خاندان کیم در کره شمالی متمرکز شده است.

اکنون ایدئولوژی غالب در حزب کارگران کره در جوچه نهفته است. جوچه یا سیاست اتکا به خود، ایدئولوژی سیاسی حاکم بر کشور کره شمالی است که از اواخر دهه ۱۹۶۰ از سوی کیم ایل سونگ به عنوان یک نظام اندیشه ای و ایدئولوژی طراحی و توسعه یافت. جوچه تلفیقی است از مارکسیسم، ناسیونالیسم و اومانیسم (انسان گرایی) که هدف آن ایجاد جامعه اشتراکی سازمان یافته متکی بر خود در راه سازندگی کشور و تربیت افراد است. همچنین سیاست های حزب کارگران کره و همچنین دولت کره شمالی بر اساس سونگ اون یا سیاست اولویت نظامی است که بر اساس آن همه برنامه های سیاسی و اقتصادی دولت باید با این فلسفه هماهنگ باشد. در واقع ایدئولوژی سونگ اون به شکل راهنمایی کلی است که خط مشی دیگر بخش ها را تنظیم می کند. این ایدئولوژی موقعیت ارتش خلق کره را در کره شمالی ارتقا داده و به آن موقعیتی اعلا داده است.

نشان این حزب به شکل داس و چکش به علاوه قلم موی سنتی رسم الخط کره ای در وسط این داس و چکش است. هر کدام از این نمادها نمایانگر تفکری در حزب است: چکش نماد کارگران صنعت است، داس نماد کشاورزان، و قلم موی نماد روشنفکران جامعه است. رنگ رسمی این حزب نیز همانند اکثر احزاب چپ گرا و کمونیست سرخ است. شعار رسمی حزب نیز «زنده باد حزب کارگران کره» انتخاب شده است.

### ارگان رسمی حزب

رودونگ سیننام (روزنامه کارگران) ارگان رسمی کمیته مرکزی حزب کارگران کره است. این روزنامه در اول نوامبر سال ۱۹۴۵ به نام چونگرو (مسیر درست) منتشر شد و به عنوان کانال ارتباطی حزب کمونیست کره - شناخته کره شمالی عمل می کرد. در سال ۱۹۴۶ این روزنامه به نام کنونی اش، رودونگ سیننام، تغییر نام داد. این نشریه در واقع بازتاب دهنده تفکرات، ایدئولوژی، و خط مشی حزب کارگران کره و دولت کره شمالی است.

حزب کارگران کره - تنها حزب حاکم در کره شمالی - همیشه سواد تشکیل دولتی سوسیالیستی در تمامی مرزهای شبه جزیره کره را در سر پرورانده است. بنابراین، بعد از عدم توفیق کره شمالی در جنگ کره، این حزب با اتخاذ ایدئولوژی جوچه و سونگ اون به دنبال تقویت زیرساخت های فرهنگی و نظامی جامعه است تا بتواند از موجودیت خود دفاع کند، بخصوص بعد از اینکه یکی از متحدین قدرتمند آن، اتحاد جماهیر شوروی، در دهه نود از هم فروپاشید. بنابراین، این کشور با اتخاذ سیاست های رویکرد خصمانه به کشورهای منطقه که حزب آنها را تهدیدات امپریالیستی می نامد، سعی دارد تا موجودیت خود و حکومتش را حفظ کند. رهبر جوان این حزب و کره شمالی، کیم جونگ اون ۳۳ ساله نیز به شیوه ای تندتر راه پدر و پدربزرگ خود را پیش گرفته است و با جدیت در مسیر پیشبرد ایدئولوژی حاکم بر جامعه می تازد.





سوچی در دوران حصر خانگی نه تنها توانست با همسرش که در بستر بیماری بود وداع کند بلکه از دیدن فرزندانش نیز منع شد؛ وفاداری سوچی به مردم برمه و اعلام همبستگی وی با زندانیان سیاسی در این کشور احترام زیادی را میان مردم برمه برای وی ایجاد کرده بود.

## نوبلیست بی اعتبار

چرا آنگ سان سوچی نسبت به خشونت علیه مسلمانان محافظه کاری پیشه می کند؟

خدیجه غیشاوی  
روزنامه‌نگار

مختلف مواجهه شد. وی در یکی از بهترین دبیرستان‌های برمه که به زبان انگلیسی بود. تحصیل کرد و گفته می‌شود که هوش سرشاری در زمینه یادگیری زبان داشته است. آنگ سان سوچی به چهار زبان برمه‌ای، انگلیسی، فرانسوی و ژاپنی صحبت می‌کند.

مادر سوچی در دولت جدید برمه به جایگاه سیاسی دست پیدا کرد و به عنوان سفیر این کشور در هند و نپال در سال‌های دهه ۶۰ انتخاب شد، جایی که وی دخترش را نیز به همراه خود برد تا سوچی در سال ۱۹۶۴ از دانشگاه دهلی نو و در رشته علوم سیاسی فارغ‌التحصیل شود. وی تحصیلاتش را در دانشگاه آکسفورد انگلیس ادامه داد و در رشته‌های فلسفه، سیاست و اقتصاد درس خواند. سپس به نیویورک رفت و ۳ سال در سازمان ملل مشغول به کار شد، پس از آن بود که با همسرش آشنا شد و یک سال پس از آن پسرش را در لندن به دنیا آورد، پسر دومش نیز در سال ۱۹۷۷ به دنیا آمد.

در سال ۱۹۸۸ زمانی که سوچی ۴۴ ساله بود با هدف مراقبت از مادر بیمارش به برمه بازگشت، سفری که در ادامه اما با هدف دیگری دنبال شد، در آن زمان میانمار (برمه) به تازگی از پیچ و خم سوچی و هم‌فکرانش علیه دیکتاتور وقت برمه به شدت با سرکوب ارتش مواجه شد تا نخستین سال‌های حصر خانگی آنگ سان سوچی آغاز شود.

اما سوچی پس از آنکه به برمه بازگشت دیگر هیچگاه نتوانست با همسرش دیدار کند. حکومت برمه با وجود درخواست‌های گسترده سازمان ملل و شخصیت‌های جهانی مانند سازمان ملل متحد و پاپ از ارائه ویزا به همسر سوچی سر باز می‌زد و سوچی نیز قصد ترک کشورش را نداشت چراکه می‌دانست با وجود ضمانت‌هایی که دولت نظامی این کشور درباره بازگشتش ارائه می‌داد، در صورت خروج از کشور دیگر اجازه بازگشت پیدا نخواهد کرد. همسر سوچی در نهایت در سال ۱۹۹۰ یک سال پس از آغاز حصر خانگی همسرش درگذشت.

**فعالیت سیاسی و حصر خانگی**  
همزمان با بازگشت آنگ سان سوچی به برمه در سال ۱۹۸۸، ژنرال نه‌وین، رهبر نظامی این کشور و رهبر حزب حاکم در برمه از سمتش کناره‌گیری کرد. پس از آن بود که تظاهرات‌های گسترده دموکراسی‌خواهانه در برمه برگزار شد؛ تجمعات و تظاهرات‌هایی که در تاریخ هشتم آگوست سال ۱۹۸۸ به اوج خود رسید و به شدت با سرکوب‌های خشونت‌آمیز مواجه و

شاید کمتر کسی فکر می‌کرد تصویر زنی که طی ۱۵ سال حصر خانگی، پیانو می‌نواخت، کتاب و فلسفه می‌خواند و جایزه نقدی مدال صلح نوبل خود را برای مردم میانمار هزینه کرده بود امروز به آتش کشیده شود، زنی که از ۴۴ سالگی فعالیت سیاسی خود را با حصر خانگی آغاز کرده بود، امروز در ۸۴ سالگی در مقام رهبر میانمار در قبال کشته و آواره شدن هزاران نفر از مسلمانان این کشور محافظه کاری پیشه کرده است.

«مردم سراسر دنیا به امنیت و آزادی نیازمند هستند تا توانایی‌های کامل خود را درک کنند.» این جمله بخشی از سخنرانی آنگ سان سوچی به مناسبت دریافت جایزه صلح نوبل است که توسط پسرش خوانده شد چراکه سوچی خود در حصر خانگی به سر می‌برد، حضوری که طی چندین سال وی را به یکی از مشهورترین و محبوب‌ترین سیاستمداران جهان تبدیل کرده بود.

این روزها اما صدای دیگری از میانمار شنیده می‌شود، نه خبری از حصر خانگی سوچی و سرکوب و آزار مخالفان است و نه از حکومت دیکتاتوری نظامیان؛ صدها روستا در مناطق مسلمان‌نشین میانمار به آتش کشیده شده است و هزاران نفر کشته و آواره شده‌اند تا یک بار دیگر همبستگی جهانی نه در حمایت از سوچی بلکه در حمایت از اقلیت مسلمانان روهینگیا میانمار و اعلام انزجار از سوچی تشکیل شود.

### سوچی از دبیرستان

#### انگلیسی‌زبان برمه تا آکسفورد لندن

آنگ سان سوچی در ۱۹ ژوئن سال ۱۹۴۵ در روستایی کوچک در خارج از ایالت رانگون میانمار (برمه) به دنیا آمد، در دورانی که برمه همچنان مستعمره بریتانیا محسوب می‌شد و تحت اشغال ارتش این کشور بود، پدر سوچی، آنگ سان، موسس ارتش نوین برمه بود، کسی که مذاکرات استقلال برمه از بریتانیا را در سال ۱۹۴۷ رهبری کرد و در همان سال از سوی رقیبش ترور شد. آنگ سان سوچی پس از آن با مادر و ۲ برادرش زندگی می‌کرد، برادر کوچکش در سن ۸ سالگی درگذشت و برادر بزرگترش به سن دیگو در ایالت کالیفرنیا مهاجرت و شهروند آمریکا شد. خانواده سوچی پس از مرگ برادر کوچکتر به خانه‌ای در ایالت یانگون برمه مهاجرت کردند. جایی که وی با مردمی با پیشینه‌های متفاوت و دیدگاه‌های سیاسی و مذهبی



خانگی قرار گرفت. در این دوران بود که سوچی در سال ۱۹۹۰ برنده جایزه ساخاروف برای آزادی اندیشه شد و یک سال پس از آن جایزه صلح نوبل را کسب کرد. سوچی جایزه نقدی ۱۳ میلیون دلاری خود در ازای جایزه صلح نوبل را برای تأسیس یک نهاد آموزشی و بهداشتی برای مردم برمه اختصاص داد. آنگ سان سوچی از سال‌های ۱۹۸۹ تا ۲۰۱۰ در حصر خانگی بود. سوچی در یک مصاحبه گفته بود زمانی که در حصر خانگی بوده است، وقت خود را با خواندن فلسفه، سیاست و زندگی‌نامه‌هایی که همسرش برای وی ارسال کرده بود سپری می‌کرد؛ وی همچنین در این دوران پیانو می‌نواخت.

بر همین اساس، سوچی در دوران حصر خانگی نه تنها نتوانست با همسرش که در بستر بیماری بود وداع کند بلکه از دیدن فرزندانش نیز منع شد؛ وفاداری سوچی به مردم برمه و اعلام همبستگی وی با زندانیان سیاسی در این کشور احترام زیادی را میان مردم برمه برای وی ایجاد کرده بود.

حکومت برمه به این خاطر سوچی را تحت بازداشت خانگی و حصر قرار داده بود که بر این باور بود سوچی صلح و ثبات برمه را زیر سوال می‌برد. تفکری که پس از آغاز حصر خانگی سوچی دیگر در این کشور جای نداشت و سرانجام حکم آزادی سوچی در ۱۲ نوامبر سال ۲۰۱۰ به امضا رسید و حصر خانگی وی در ۱۳ نوامبر سال ۲۰۱۰ به پایان رسید.

### سوچی از رهبری میانمار تا سکوت در قبال نسل‌کشی

در ژانویه سال ۲۰۱۲ سوچی رسماً

میانمار و ارتش این کشور را به دنبال خود دارند با ادعای اینکه مسلمانان برمه شهروندان این کشور نیستند، با آتش زدن خانه‌ها و حمله و کشتار آنها به دنبال اجبار شهروندان مسلمان این کشور برای خروج از مرزهای میانمار هستند.

در این بین و میان کشتار وحشیانه مسلمان میانمار اما واکنش آنگ سان سوچی به این فجایع انتقادات گسترده‌ای را در سراسر جهان به همراه داشت. آنگ سان نه تنها تلاشی برای متوقف کردن خشونت‌ها در کشورش نکرده است بلکه اصل این اتفاقات را نیز انکار کرد. خشونت بوداییان تندرو علیه مسلمانان میانمار اکنون به چالشی بزرگ برای دولت میانمار تبدیل شده است؛ تا جایی که سخنگوی سوچی اعلام کرده است که وی امسال در مجمع عمومی سازمان ملل متحد شرکت و سخنرانی نخواهد کرد.

واکنش‌ها به محافظه کاری سوچی و انکار فجایی که در کشورش در حال رخ دادن است اما به همینجا ختم نمی‌شود، هزاران نفر با اعضای یک بیانیه اینترنتی خواستار آن شدند که جایزه صلح نوبل از سوچی پس گرفته شود. سازمان ملل و در راس آن آنتونی گوترش دبیر کل این سازمان نیز ضمن هشدار نسبت به جنایت‌هایی که علیه مسلمانان میانمار می‌شود خواستار توقف این درگیری‌ها شد و گفت: «آنگ سان سوچی، آخرین فرصت را دارد تا از عملیات ارتش این کشور علیه مسلمانان روهینگیا که باعث شده است هزاران نفر از آنان از این کشور فرار کنند، جلوگیری کند.» گوترش تأکید کرد که اگر سوچی اقدامی نکند، این تراژدی کاملاً وحشتناک خواهد بود.

برای شرکت در انتخابات میان‌دوره‌ای مجلس میانمار ثبت‌نام کرد و در این انتخابات با پیروزی بر رقیبش وارد پارلمان این کشور شد تا رهبری حزب مخالف در مجلس برمه را در اختیار بگیرد. حزب تحت رهبری سوچی بار دیگر در انتخابات سراسری مجلس در سال ۲۰۱۵ شرکت کرد و به پیروزی گسترده‌ای رسید و ۲۵۵ کرسی در مجلس نمایندگان و ۱۳۵ کرسی در مجلس ملی را از آن خود کرد؛ این پیروزی قابل توجه مقدمه‌ای برای مهیا شدن مسیر رهبری سوچی بر میانمار بود.

اما آنچه امروز بار دیگر آنگ سان سوچی را به رسانه‌ها بازگردانده است، نه اخبار مربوط به دوران حصر خانگی و پیروزی‌اش در انتخابات است و نه جایزه صلح نوبل وی، محافظه کاری سوچی در قبال آنچه بر بیش از یک میلیون مسلمان این کشور می‌گذرد، منجر به آن شده است که تصاویر مربوط به سوچی در بسیاری از کشورها به آتش کشیده شود. سوچی که روزی نماد مظلومیت بود و اتحادی جهانی در حمایت از وی به وجود آمده بود امروز در مظان اتهام سکوت در قبال نسل‌کشی مسلمانان میانمار قرار گرفته است. درگیری میان بوداییان تندرو و ارتش میانمار با مسلمانان میانمار که اغلب آنان در استان راخین این کشور زندگی می‌کنند اگرچه در سال‌های گذشته جسته و گریخته وجود داشت اما در چند ماه اخیر این درگیری‌ها به اوج خود رسیده و گفته می‌شود بیش از ۳ هزار نفر کشته و بیش از ۴۰ هزار نفر دیگر نیز آواره و راهی بنگلادش شده‌اند.

بوداییان تندرو که حمایت حکومت



# رئالیست لیبرال

مجله فارن پالیسی نام فرید زکریا را در میان فهرست صد متفکر برتر دنیا قرار داد

احسان پناه‌بر  
روزنامه‌نگار

و سوفیا زکریا در شهر نیویورک زندگی می‌کند.

## ● فعالیت‌های حرفه‌ای

وی در سن ۲۸ سالگی و در دورانی که در دوره دکتری دانشگاه هاروارد مشغول به تحصیل بود، با انجام پروژه‌های دانشگاهی به نام «سیاست خارجی ایالات متحده» توانست اعتماد مدیران فصلنامه «فارن افرز»-ارگان رسمی شورایی روابط خارجی-را جلب کند و به عنوان سردبیر آن انتخاب شود. این نشریه به مدیریت وی در سازمان و ساختار خود دچار تغییراتی شد و انتشار آن از حالت فصلنامه به دوماهنامه تغییر یافت. همچنین محتوا و ساختار خود مجله نیز دستخوش تغییراتی در سبک و نگارش شد. وی همچنین توانست به عنوان استاد مهمان در دانشگاه کلمبیا مشغول به کار شود و در آن دانشگاه به شکل درس گفتار و سمینار به تدریس روابط بین‌الملل مشغول شود. در سال ۲۰۰۰، فرید زکریا به عنوان سردبیر هفته‌نامه نیویوریک انتخاب شد و به عنوان ستون‌نویس هفتگی این نشریه قلم می‌زد. در سال ۲۰۱۰ وی به نشریه تایم رفت و تا سال ۲۰۱۴ به عنوان سردبیر کل و ستون‌نویس این نشریه مشغول به کار شد. هم‌اکنون وی ستون‌نویس هفتگی روزنامه واشنگتن پست و همچنین تحلیلگر «گروه رسانه‌ای آتلانتیک» و نویسنده «ماهنامه آتلانتیک» نیز هست.

نگارش‌های فرید زکریا به حوزه روزنامه‌نگاری ختم نمی‌شود؛ وی نویسنده کتاب‌های «از ثروت تا قدرت: ریشه‌های نامتعارف نقش جهانی ایالات متحده» (دانشگاه پرینستون، ۲۰۰۳)، «آینده آزادی» (انتشارات نورتون، ۲۰۰۳)، «جهان پسا - آمریکایی» (انتشارات نورتون، ۲۰۰۸) و «دفاع از آزادی آموزش و پرورش لیبرال» (انتشارات نورتون، ۲۰۱۵) است. کتاب جهان پسا-آمریکایی وی تحسین بسیاری را برانگیخته است؛ بخش نقد و

تا کنون دنیای روزنامه‌نگاری نوای بسیاری را به چشم دیده است. فرید زکریا یکی از این نوای در دنیای مدرن روزنامه‌نگاری است؛ کسی که مقالات و گزارش‌هایش درباره مسائل سیاسی می‌تواند جنجال‌های زیادی بیافریند. در سال ۱۹۹۹، مجله اسکوائر از وی به عنوان «تاثیرگذارترین مشاور سیاست خارجی تمام اعصار» نام برد. بی‌شک فرید زکریا یکی از تاثیرگذارترین روزنامه‌نگاران، نویسندگان، و متفکرین در اواخر قرن ۲۰ و اوایل قرن ۲۱ است؛ کسی که بارها نامش در میان متفکرین برتر قرن بیستم ذکر شده است. ایده‌ها و تفکرات این نویسنده و روزنامه‌نگار آقادر حائز اهمیت بوده است که دولت‌مردان آمریکایی همواره گوشه‌چشمی به مقالات، کتاب‌ها، و برنامه‌های تلویزیونی وی دارند و فردی همچون هنری کیسینجر نیز از وی به خاطر نبوغش تمجید کرده است.

## ● زندگینامه

فرید رفیق زکریا، زاده ۲۰ ژانویه ۱۹۶۴ در شهر بمبئی (مومبای) هند و در خانواده‌ای از تبار مسلمانان شهر بمبئی است. فرید از دوران کودکی با مسائل سیاسی و روزنامه‌نگاری آشنا شد، چراکه پدرش رفیق زکریا فعالی سیاسی، روحانی مسلمان، و از اعضای حزب کنگره ملی هند محسوب می‌شد، و مادرش، فاطمه زکریا نیز روزنامه‌نگار و سردبیر روزنامه «ساندی تایمز هندوستان» بود. وی در یکی از مدارس معتبر هندوستان و شهر بمبئی به نام «مدرسه کنترال و جان کازن» به تحصیل مشغول شد، و سپس در سال ۱۹۸۶ توانست در ایالات متحده مدرک کارشناسی ارشد خود را از دانشگاه ییل دریافت کند. وی در ایالات متحده و در دانشگاه ییل راه پدر و مادر را ادامه داد و به شکل جدی به فعالیت‌های سیاسی و روزنامه‌نگاری پرداخت، چنانکه توانست به ریاست اتحادیه سیاسی دانشگاه ییل (انجمنی چگرا و وابسته به احزاب لیبرال در دانشگاه ییل که هدف از تشکیل آن برگزاری نشست‌هایی به منظور مباحث پارلمانی و ارتقاء سطح مباحث درباره مسائل مهم روز بود) رسید. در زمان دانشجویی خود در دانشگاه هاروارد دریافت سردبیر «ماهنامه سیاسی دانشگاه ییل» و عضو انجمن سری «ظومار و کلید» این دانشگاه نیز بود. سپس در سال ۱۹۹۳ توانست مدرک دکتری خود را در رشته حکومت‌داری، از شاخه‌های علوم سیاسی، از دانشگاه هاروارد دریافت کند. وی در دوره دکتری خود از تدریس اساتید برجسته علوم سیاسی همچون ساموئل هانتینگتون، استنلی هافمن، و رابرت کوهان بهره برد، و رساله دکتری خود را به راهنمایی ساموئل هانتینگتون به رشته تحریر درآورد. فرید زکریا تا کنون توانسته است مدارک افتخاری زیادی را از دانشگاه‌های جان هاپکینز، موسسه براون، دانشگاه میامی، و کالج اوبرین دریافت کند. هم‌اکنون وی به همراه همسر خود پاولا تراکمورتون زکریا، پسرش عمر زکریا، و دو دخترش، لایلا

همچنین جدیدترین کتاب وی، «در دفاع از آموزش و پرورش لیبرال» را تحسین کرده است و از آن به عنوان «دفاعی محسوس و لازم از ایده‌های تحت محاصره» یاد کرده است. در این کتاب فرید زکریا در شش فصل و با ارائه داستان شخصی خود به نقد نظام آموزش و پرورش می‌پردازد و از تمرکز این نظام بر حفظ کردن محتویات و نظام آزمون-محور آن انتقاد می‌کند. وی سپس می‌گوید که زمانی که در دانشگاه ییل مشغول تحصیل بوده است، با قدرت نظام لیبرالی آموزش آشنا شده است و از این طریق وی توانسته است راه آینده خود را در سیاست و اقتصاد بیابد. زکریا در این کتاب با پیوند زدن لیبرالیسم فرهنگی، سیاسی، و اقتصادی به نظام آموزش و پرورش سعی دارد نشان دهد که نظام لیبرالی آموزش نیز در سنت دو هزار ساله لیبرالیسم-و نه در سیاست‌های قرن ۲۱ ایالات متحده- ریشه دارد. وی سپس با اخذ رویکردی نیچهای و فوکویی به نظام آموزش، معتقد است که این تنها قدرت دانش است که می‌تواند جهان را تغییر دهد و آموزش لیبرال می‌تواند در این راه از ارزش منحصر به فردی برخوردار باشد.

از سال ۲۰۰۸ نیز وی تهیه‌کننده و مجری برنامه هفتگی «میدان عمومی جهان» است که یکشنبه‌شب‌ها از شبکه CNN پخش می‌شود. این برنامه بر مسائل بین‌المللی و سیاست خارجی ایالات متحده تمرکز دارد و از سیاستمداران و مقامات برجسته دعوت می‌کند تا در برنامه به بحث و تبادل نظر درباره این موضوعات بپردازند. تا کنون رهبران روسای جمهوری همچون باراک اوباما، نارندا مودی، حجه الاسلام حسن روحانی، دیوید کامرون، و غیره در برنامه وی به عنوان مهمان حاضر بوده‌اند.

## ● گرایش‌ها و دیدگاه‌های سیاسی

اغلب از فرید زکریا به عنوان فردی با اندیشه‌های لیبرال، محافظه‌کار، و میانه‌رو

یاد می‌شود. جرج استفانوپولوس، دوست و همکار فرید زکریا وی را فردی می‌داند که به‌خوبی درس سیاست را از بر است و همانند کبوتری هر روز از خانه‌ای (رویگردی) به خانه دیگر نقل مکان می‌کند. خود زکریا از محافظه‌کاری بارها حمایت کرده است و حتی آن را در برهه‌هایی در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ میلادی و در پی اوج‌گیری چپگرایی در دنیا لازم دانسته است، اما وی در سال ۲۰۰۸ اعلام کرد که اکنون تفکر دیگری باید در جهان امروز شکل گیرد. اما رسانه‌های آمریکا همچنان از وی به عنوان فردی لیبرال و بعضاً محافظه‌کار یاد می‌کنند، هر چند خود زکریا بارها گفته است که نمی‌خواهد به تفکر خاصی منتسب شود؛ وی گفته است که اینکه از رویکردی خاص دفاع نمی‌کند دلیلش حرفه وی یعنی روزنامه‌نگاری است، چراکه یک روزنامه‌نگار و نویسنده باید با واقعیات روز هماهنگ باشد. هنری کیسینجر، وزیر خارجه سابق ایالات متحده درباره فرید زکریا گفته است که «وی ذهنی درجه یک و به‌روز دارد و همیشه دوست داشته است تا علیه عقل متعارف بشورد؛ وی به نظر فردی رادیکال است». در کتاب «آینده آزادی» وی با دفاع از «لیبرال دموکراسی» معتقد است که آزادی صرفاً با رای‌گیری به‌دست نمی‌آید و باید به قوانین لیبرالیسم و حکومت قانون پایبند بود.

فرید زکریا از سیاست‌های مبتنی بر ترس ایالات متحده انتقاد کرده است و معتقد است که جرم‌زدایی از مواد مخدر و اعطای شهروندی به مهاجرین می‌تواند مشکلات امنیتی در این کشور را تا حدود زیادی حل کند. بعد از حملات ۱۱ سپتامبر، وی با انتشار مقاله‌ای با عنوان «چرا آنها از ما متنفرند» استدلال می‌کند که گروه‌های تندرو به‌طور بنیادی در اسلام ریشه ندارند و تحریکات آنها نیز واکنشی به سیاست‌های خارجی آمریکا نیست، بلکه مشکل در تورم سیاسی-اقتصادی-اجتماعی جوامع عرب است که به افراط‌گرایی و رشد اپوزیسیون مذهبی در این جوامع و کل دنیا منجر شده است. در سال ۲۰۰۳، زکریا از حمله به عراق حمایت کرد و معتقد بود که در این برهه حساس در منطقه خاورمیانه، حضور نیروهای آمریکایی لازم و ضروری است، اما بعد از مدتی به یکی از منتقدان این حمله و حضور نظامی تبدیل شد، اما همچنان از «بی‌غی‌زدایی» خاورمیانه حمایت کرد. در سال ۲۰۰۷ وی به ایالات متحده پیشنهاد داد تا بکوشد در مسئله عراق میان اعراب سنی، اعراب شیعه، و کردها مصالحه سیاسی ایجاد کند و از تقسیم این کشور به سه جامعه مجزا جلوگیری کند.

از نظر افکار شخصی، وی فردی مسلمان و سکولار است، وی در توصیف رویکردهای مذهبی‌اش می‌گوید: «دیدگاه‌های اعتقادی و دینی من بسیار پیچیده هستند-این دیدگاه‌ها چیزی مابین خدانپرستی و شک و لادری‌گری است. اما به‌طور کلی فردی سکولار هستم» (ستون اصلی واشنگتن پست، ۱۰ دسامبر ۲۰۱۵).

## ● جنجال‌ها

حضور فرید زکریا به عنوان کارشناس و تحلیلگر مسائل خاورمیانه در جلسه‌ای که به دعوت

از فرید زکریا به عنوان فردی با اندیشه‌های لیبرال، محافظه‌کار، و میانه‌رو یاد می‌شود. جرج استفانوپولوس، دوست و همکار فرید زکریا وی را فردی می‌داند که به‌خوبی درس سیاست را از بر است و همانند کبوتری هر روز از خانه‌ای (رویگردی) به خانه دیگر نقل مکان می‌کند.

پاول ولفویتز برگزار شد، جنجال‌هایی را علیه وی برانگیخت. در این جلسه بحث‌ها و تبادل نظر به شکل گزارشی درآمد که پاول ولفویتز، معاون وزارت دفاع در دولت جورج بوش، از آن به عنوان گزارشی استفاده کرد که از حمله به عراق حمایت می‌کرد. در جواب انتقادات به حضور زکریا در این جلسه، وی بعدها به نیویورک تایمز گفت که حضورش صرفاً در جلسه‌ای با اهداف آینده‌پردازی بوده است، و به وی اطلاع نداده بودند که نتایج این جلسه قرار است برای رئیس‌جمهور فرستاده شود تا درباره حمله به عراق از آن استفاده کند.

فرید زکریا که از حامیان آزادی مذهبی در ایالات متحده است، در مخالفت با جلوگیری از ساخت مرکز اسلامی و مسجد در پارک ۵۱ و نزدیکی محوطه برج‌های تجارت جهانی که در سال ۲۰۰۱ مورد حمله تروریستی قرار گرفت، گفت که جلوگیری از ساخت این مرکز اسلامی می‌تواند به تقویت افراط‌گرایی منجر شود. وی معتقد بود با ساخت این مرکز و اقداماتی مشابه آن، «سلام میانه‌رو و اصلی» می‌تواند بر جنبه افراطی آن غلبه کند. اتحادیه ضد افتراء که با ساخت مسجد و مرکز اسلامی در آن منطقه به شدت مخالفت می‌کرد، از منتقدین فرید زکریا بود و علیه وی جنجال‌هایی را به راه انداخت.

فرید زکریا در آگوست ۲۰۱۲ به اتهام دزدی ادبی به مدت یک هفته از فعالیت در مجله «تایم» و شبکه CNN معلق شد. وی در ستون خود در تایم و در یادداشتی با عنوان «کنترل اسلحه در آمریکا» بخش‌هایی از مقاله ذیل لپور در هفته‌نامه «نیویورکر» را بدون ذکر منبع منتشر کرده بود. او بعداً مجبور شد به این دزدی ادبی اعتراف و عذرخواهی کند.

مصاحبه‌های جنجالی و چهره به چهره با مقامات بلندپایه و سران کشورهای نیز توانسته است از فرید زکریا چهره‌ای جنجالی در محافل رسانه‌ای بسازد. مصاحبه با ون جیابانو، نخست‌وزیر پیشین و از سران حزب کمونیست چین، یکی از جنجالی‌ترین این مصاحبه‌ها بود که توانست وی را نامزد دریافت جایزه «امی» کند.

## ● جوایز و افتخارات

در سال ۲۰۱۰، مجله فارن پالیسی نام فرید زکریا را در میان فهرست صد متفکر برتر دنیا ذکر کرد. همچنین در سال ۱۹۹۹، مجله اسکوائر از وی به عنوان «تاثیرگذارترین مشاور سیاست خارجی تمام اعصار» نام برد. وی تا کنون پنج بار نامزد جایزه مجله ملی موسوم به «جایزه الی» شده و یکبار آن را تصاحب کرده است. این جایزه همه ساله به روزنامه‌نگاران برتر که در مجلات چاپی و دیجیتال قلم می‌زنند و فعالیت می‌کنند، اعطا می‌شود. وی به عنوان مجری برنامه تلویزیونی چندین بار نامزد «جایزه امی» بوده و یکبار برنده «جایزه پیبادی» شده است. وی یکبار مرد سال هفته‌نامه «پندیا ابرود» در سال ۲۰۰۸ شد. وی همچنین موفق شده است دکتری‌های افتخاری متعددی از دانشگاه‌های هاروارد، براون، دوک، جان هاپکینز، میامی، او کلاهاما، و غیره دریافت کند. در سال ۲۰۱۰، دولت هند جایزه «پدم بهوشن» را به خاطر نقش تاثیرگذارش در حوزه روزنامه‌نگاری به وی اعطا کرد.



احمد حاتمی یزد رئیس کمیته اقتصادی حزب کارگزاران سازندگی ایران از کاهش نرخ سود بانکی می‌گوید:

## بانک‌ها قواعد بازی را دور می‌زنند

**زیب کوهیار:** «در اختیار بانک‌ها و موسسات مالی و اعتباری»، در سایت بانک مرکزی عامل تعیین نرخ سود سپرده‌های بانکی از نیمه دوم سال ۹۰ تا پایان سال ۹۲ با این جمله معرفی شده است. در آن دو سال رقابت بازیگران بازار پولی کشور مردم را به مرحله فروش دارایی و سپرده کردن آن در حساب‌ها و دریافت سودهای کلان انداخت. سودهایی که پس از مدتی هم خودش دود شد و هم آتش را در اصل سپرده انداخت. احمد حاتمی یزد در گفت‌وگو با سازندگی به این سوال پاسخ می‌دهد که چرا سود بانکی به معضل بزرگ امروز اقتصاد ایران تبدیل شده است؟ تلاش‌های بانک مرکزی برای کاهش نرخ سود بانکی به شیوه دستوری تا چه اندازه به حل بحران بانک‌ها کمک می‌کند و صندوق‌های سرمایه‌گذاری که سود بیش از ۱۸ درصد پرداخت می‌کنند کجای بازی کاهش نرخ سود بانکی قرار دارند؟

نرخ سود سپرده‌های بانکی در سال ۸۴ در سپرده‌های کوتاه‌مدت ۷ و در پنج ساله ۱۷ درصد بود، اما از نیمه دوم سال ۹۰ تعیین نرخ به موسسات مالی و اعتباری و بانک‌ها واگذار شد. در یک بازه زمانی نسبتاً طولانی رقابت بین بانک‌ها و موسسات مالی و اعتباری برای جذب سپرده‌های بیشتر مردم با وعده سود بالا تا جایی پیش رفت که حرف از پرداخت سود ۲۴ درصد بود. امروز نرخ سود بانکی به معضل بزرگ اقتصاد ایران تبدیل شده است و کاهش آن پای ثابت راهکارهای کارشناسان برای حل مشکلاتی مثل بیکاری و رکود تولید فرض می‌شود. گلوله برفی سود بانکی دقیقاً به چه علت و از چه زمانی از بالای قله به پایین سُر خورد و روزه‌روز بزرگتر شد؟

بی‌انضباطی در نظام بانکی و پولی کشور در دولت‌های نهم و دهم ریشه مسئله‌ساز شدن سود بانکی در شرایط کنونی است. در دوره ریاست جمهوری احمدی‌نژاد هرج و مرج در شبکه بانکی به اوج رسید. در آن دوران دولت ادعا می‌کرد که پرداخت سود بانکی مصداق ریاست و باید میزان سود را کاهش داد و به صفر رساند. در ادامه همین شعارها فردی به ریاست بانک ملی رسید که مدعی شد می‌خواهد بانک ملی را تبدیل به یک قرض‌الحسنه کند و دیگر سودی در کار نباشد. این شعارها و ادعاها توسط دولت‌مردان و مسئولان بانکی دولت‌های نهم و دهم مطرح شد اما در نهایت دیدیم که بالاترین میزان سود سپرده بانکی نه فقط در سال‌های پس از انقلاب اسلامی بلکه در کل تاریخ بانکداری در همین دوران رایج شد. رویه‌های بانکی و برنامه‌ها در آن زمان جنبه علمی نداشت. نهادهای مسئول در کشور قانونمند و ضابطه‌مند کار نمی‌کردند و دولت هم این بی‌قانونی‌ها و بی‌ضابطه کار کردن‌ها را تحمل می‌کرد. یکی از مصداق عدم توجه به قانون در این دوره شکل‌گیری موسسات مالی و اعتباری غیرمجاز بود که توسط نهادهای غیردولتی و غیرخصوصی ایجاد شد. این موسسات با نادیده گرفتن قانون، بدون مجوز بانک مرکزی، بدون رعایت ضوابط حرفه‌ای بانکداری و بدون برخورداری از علم و تقوا موسسات را اداره می‌کردند و کار را به جایی رساندند که در عمل حرکت آنها متوقف شد. این موسسات غیرمجاز برای نجات خودشان از بحران سود بانکی را عَلم کردند و



**علی‌اکبر جعفری:** کاهش دستوری نرخ سود سپرده در عمل را به نام خودشان جذب کنند. به این دلیل که خود موسسات غیرقانونی و غیرمجاز فعالیت می‌کردند و شخصیت حقوقی نداشتند به نام اشخاص حقیقی که مدیر یا سهامداران موسسات بودند، حساب‌هایی را در بانک‌ها برای نگهداری از پول مردم ایجاد کردند. این اقدام موسسات بسیار خطرناک بود چرا که اگر این افراد فوت می‌کردند وراثت می‌توانستند به بانک‌ها مراجعه کنند و پول‌ها را بگیرند و در عمل سر صاحبان سپرده بی‌کلاه می‌ماند. علاوه بر این موسسات وارد خرید ملک شدند و دارایی‌های دیگر برای موسسات مالی و اعتباری ایجاد کردند به این امید که سود بالا کسب کنند و به سپرده‌گذاران هم سود بالا بپردازند. یادآوری بلبشویی که در آن دوران حاکم بود دل آدم را ریش می‌کنند.

وضعیت زمانی به طور جدی تغییر کرد که بانک‌ها برای رقابت با موسسات مالی و اعتباری غیرمجاز از پرداخت بهره روزشمار به پول خیر دادند که هیچ رابطه‌ای با بانکداری اسلامی نداشت. این اتفاق در اواخر دوره دولت دهم افتاد. در بانکداری اسلامی عقود اسلامی رایج است به معنی خرید و فروش، لیزینگ و... که برای انجام آن نیاز به گذر زمان داریم. اینطور که کسی پولی را پرداخت می‌کند و یک نفر مواد اولیه می‌خرد، کارخانه‌ای را ایجاد می‌کند، تولید می‌کند و می‌فروشد و در سود آن دیگران هم سهیم هستند اما در سود روزشمار این فاصله زمانی وجود ندارد و پرداخت این نوع بهره هیچ ارتباطی با عقود اسلامی ندارد. پس از تلاش بانک‌ها برای پرداخت سود روزشمار به سپرده‌های بانکی وضعیت نابه‌سامان قبلی تشدید شد. از یک طرف بانک‌ها دچار کمبود منابع شدند، نه‌تنها به این دلیل که منابع در اختیار دیگران بود بلکه دلیل اصلی این بود که شرکت‌ها اعم از دولتی و خصوصی از بانک‌ها وام گرفته بودند و قادر به بازپرداخت بدهی‌هایشان نبودند. در این شرایط مطالبات معوقه بانک‌ها افزایش پیدا کرد و به انجماد بخش عمده‌ای از نقدینگی در کشور دامن زد. نقدینگی که با نام دارایی سمی در ترازنامه بانک‌ها قرار گرفت. در این دوره نظارت درستی از نظر حسابرسی صورت نگرفت و به نظر من حسابرس‌های ما متهم به کوتاهی در انجام وظایف حرفه‌ای‌شان در این دوره هستند.

مشتری به بانک مراجعه کرده و ۲ میلیارد تومان وام درخواست کرده است. بانک ۱۸ درصد سود برای تسهیلات ۲ میلیارد تومانی در نظر گرفته است اما ۲۰ درصد پول را نزد بانک نگه داشته و اصطلاحاً به عنوان وثیقه وام سپرده کرده است که البته وثیقه وام به این ترتیب نیست. این یعنی یک میلیارد و ۶۰۰ میلیون تومان وام پرداخت شده، درحالی‌که بانک سود ۲ میلیارد تومان تسهیلات را دریافت می‌کند یعنی ۲۱۵ درصد بهره در فعال اقتصادی می‌گیرد و این می‌شود هزینه مالی گرفتن چنین وامی در شرایط فعلی از بانک‌ها. این روش در تمام بانک‌های خصوصی و دولتی رایج است تا هر نوع کاهش نرخ سود بانکی را دور بزنند. پیش از اجرای مصوبه شورای پول و اعتبار برای کاهش نرخ سود بانکی، بانک‌ها به مشتریان اعلام کردند که سپرده‌های کوتاه‌مدت را یک ساله کنند، برای اینکه نمی‌توانند سود روزشمار به مشتریان بدهند اما در همان زمان گفتند اگر می‌خواهید پس از یک ماه می‌توانید مبلغ سپرده را کم یا زیاد کنید و سود قابل توجهی هم بگیرید.

**علی‌اکبر جعفری:** بحران مالی بانک‌ها بازار سرمایه را هم بی‌نصبی نگذاشت. در دوره‌ای نماد بانک‌ها به دلیل ترازنامه‌های شفاف در بورس بسته شد. به، زمانی که بانک‌ها سود واقعی‌شان را نشان بدهند، درواقع سودشان کم شده و زیان‌ده می‌شوند. زمانی که سود یک شرکت کم شود و زیان آن افشا شود، قیمت سهام آن کاهش پیدا می‌کند. بانک‌ها بخش عمده‌ای از شرکت‌های بورسی را تشکیل می‌دهند. حجم سرمایه بانک‌ها بالاتر از سرمایه بسیاری از شرکت‌های بورسی

است و قیمت سهام بخش مالی با زیان بانک‌ها کاهش پیدا می‌کند. علاوه بر این مجموعه‌ای از موسسات دیگر مثل شرکت‌های سرمایه‌گذاری و بازتسهلتی سهام بانک‌ها و موسسات مالی و اعتباری را خریدند. بنابراین با افت سهام بانک‌ها این شرکت‌ها هم ضرر کردند. دومینوی افت ارزش سهام شرکت‌ها روی بازار سرمایه اثر گذاشت؛ بنابراین شاخص بورس افزایش پیدا نکرد و پایین آمد. این پدیده ناشی از تاثیر محاسبات سیستم بانکی و عدم تنظیم واقعی ترازنامه بانکی بود.

**علی‌اکبر جعفری:** صندوق‌های سرمایه‌گذاری را در ادامه راهکارهای بانک‌ها برای دور زدن مقررات جدید و کاهش نرخ سود ارزیابی می‌کنید؟ صندوق‌های سرمایه‌گذاری پدیده‌ای شناخته شده و مفید در فضای پولی و مالی کشورهاست، البته اگر استاندارد علمی و حرفه‌ای کار را رعایت کنند. در انگلستان UNIT TRUST و در ایالات متحده آمریکا MUTUAL FUND دو صندوق سرمایه‌گذاری است که عملکرد موفقیت‌آمیزی دارند اما نکته اصلی عمل به قواعد پیشرفته و پیچیده علمی است.

این صندوق‌ها با وعده عرضه پول مردم در بورس سپرده‌ها را جذب می‌کنند و اگر واقعا سرمایه‌های خرد را در بازار سرمایه هزینه کنند و مدیریت کنند موفق خواهند بود. قاعده کار صندوق‌های سرمایه‌گذاری این است که با منابعی که در اختیار دارند سهام شرکت‌ها را بخرند. بر این اساس این صندوق‌ها زمانی که ببینند سهام شرکتی بالا می‌رود آن را می‌خرند و زمانی که سهام شرکتی افت کند آن را

می‌فروشند. انجام این عملیات مستلزم برخورداری از دانش بالایی در عملیات بورس و به‌روز بودن است. کارشناسان و تصمیم‌گیرندگان صندوق‌های سرمایه‌گذاری باید نسبت به شرایط بورس آگاهی کافی داشته باشند و خطر خرید سهام را در نظر بگیرند. آنها باید ریسک خرید سهام را توزیع کنند. در نتیجه حداکثر سهامی که از شرکت‌ها می‌خرند ۱۰ درصد و حتی ۵ درصد است تا اگر سهام شرکت‌ها افت کرد کل صندوق سرمایه‌گذاری با مشکل روبه‌رو نشود.

متأسفانه صندوق‌های سرمایه‌گذاری در کشور ما اینطور عمل نمی‌کنند. بسیاری از این صندوق‌ها سرمایه در یافتی را با نرخ سود بالا در حساب‌های بلندمدت نزد بانک‌ها سپرده کردند و بخش کمی از منابع را در بازار سرمایه به کار می‌گیرند. خرید سهام با منابع صندوق‌های سرمایه‌گذاری منوط به رعایت قواعد پیچیده و عملی است که موفقیت صندوق را تضمین می‌کند. این صندوق‌ها در ایران ۱۰ تا ۱۵ درصد از سهام شرکت‌های حاضر در بورس را می‌خرند و به طور عمده این سهام متعلق به شرکت‌های وابسته به بانک خودشان است و از سوی دیگر بیشتر پول را نزد بانک سپرده می‌کنند. در این شرایط یکی از کارآمدترین روش‌ها برای رونق بازار سرمایه تبدیل به دستاویزی برای دور زدن مقررات بانکی اِیلاغی از سسوی بانک مرکزی شده است. اگر صندوق‌های سرمایه‌گذاری با ضوابط بین‌المللی کار کنند و سهام را با استفاده از توان علمی کارشناسان زبده، جوان و خوش‌فکر اداره کنند، این صندوق‌ها برای سپرده‌گذاران، صندوق‌ها و بانک‌ها ارزش‌آفرین خواهد بود.

نرخ سود سپرده بانکی در ده سال گذشته								
سال	کوتاه‌مدت	کوتاه‌مدت ۶ ماهه	یک‌ساله	دو‌ساله	سه‌ساله	چهارساله	پنج‌ساله	
۱۳۸۴	۷	۹	۱۳	۱۳-۱۷	۱۳-۱۷	۱۳-۱۷	۱۷	
۱۳۸۵	۷	۷-۱۶	۷-۱۶	۷-۱۶	۷-۱۶	۷-۱۶	۱۶	
۱۳۸۶	۷	۷-۱۶	۷-۱۶	۷-۱۶	۷-۱۶	۷-۱۶	۱۶	
۱۳۸۷	حداکثر ۹	به پیشنهاد و تایید بانک	حداکثر ۱۵	حداکثر ۱۶	حداکثر ۱۷	حداکثر ۱۸	حداکثر ۱۹	
۱۳۸۸	۹	۱۶	۱۷/۲۵	۱۷/۵	۱۸	۱۸/۵	۱۹	
۱۳۸۸	۹	۱۲	۱۴/۵	۱۵/۵	۱۶	۱۷	۱۷/۵	
۱۳۸۹	۶	۸ و ۱۱	۱۴	۱۴/۵	۱۵	۱۶	۱۷	
۱۳۹۰	۶	۸ و ۱۰	۱۲/۵	۱۳	۱۴	۱۴/۵	۱۵	
در اختیار بانک‌ها و موسسات اعتباری								
در اختیار بانک‌ها و موسسات اعتباری								
در اختیار بانک‌ها و موسسات اعتباری								
۱۳۹۳	۱۰	۱۴ و ۱۶	-	-	-	-	-	
۱۳۹۴	در اختیار بانک‌ها و موسسات اعتباری	در اختیار بانک‌ها و موسسات اعتباری	۳۳	-	-	-	-	
۱۳۹۴	حداکثر ۱۰	در اختیار بانک‌ها و موسسات اعتباری	۱۸	-	-	-	-	
۱۳۹۵	در اختیار بانک‌ها و موسسات اعتباری	در اختیار بانک‌ها و موسسات اعتباری	۱۵	-	-	-	-	

### دومینوی بانکی

یعنی به ورشکستگی نزدیک‌تر است. بانک مرکزی خیر داده که نظارت قوی‌تری برای اجرای نرخ ۱۵ درصدی سود سپرده دارد. امید فعالان اقتصادی به رعایت نرخ ۱۵ درصد برای سپرده‌های بانکی است اما مشکلات بانک‌ها یکی دو تا نیست. بانک‌ها حالا باید نرخ سودی را رعایت کنند که برای سرمایه‌داران خرد و کلان کمتر جذاب است و در شرایطی ملزم به رعایت نرخ مصوب‌اند که باید به کفایت سرمایه، اعمال مقررات جدید بین‌المللی و تلاش برای برقراری ارتباط با بانک‌های کوچک و بزرگ اروپایی هم فکر کنند.

قرار بود تسهیلات با نرخ ۲۲ درصد به جای ۲۴ درصد در اختیار بنگاه‌های اقتصادی قرار بگیرد و به سپرده‌ها یا دو درصد اختلاف سود ۱۸ درصد پرداخت شود اما عمل بانک‌ها خلاف این را نشان داد. در دومین تلاش شورای پول و اعتبار سود ۱۵ درصد برای سپرده‌ها و ۱۸ درصد برای تسهیلات در نظر گرفته شد اما اجرای این مصوبه هم با بیش از یک سال تاخیر در سال ۹۶ و در شهریورماه اتفاق افتاد و در حال حاضر کمتر از یک ماه از اجرای آن گذشته است. پیش از این ولی‌الله سیف در رسانه‌ها هشدار داد که هر بانک و موسسه‌ای که وعده سود بالا بدهد

و اعتباری مجاز و غیرمجاز که به مشکل برخورداند هم باید با احتیاط صحبت کرد. در سال‌های گذشته که بانک مرکزی با جدیت بیشتری به مدیریت بازیگران بازار پولی کشور پرداخت، پروژه ادغام مؤسسات مالی و اعتباری مشکل‌دار با بانک‌ها یا دیگر مؤسسات کلید خورد. از سوی دیگر برنامه کاهش نرخ سود بانکی و تسهیلات برای رونق تولید آغاز شد، پروژه‌ی که با افت و خیزهای فراوان همراه بود. در زمستان سال ۹۴ بانک‌ها برای کاهش نرخ سود بانکی و عمل به مصوبه شورای پول و اعتبار توافق کردند که نتیجه‌ای نداد. براساس این توافق

هر نوع وعده آن‌ها برای پرداخت سود سپرده بیشتر به مردم زیر ذربین تردید قرار گرفت. تولید که بیشتر سرمایه مورد نیازش را از محل بانک‌ها تأمین می‌کرد بهره دیگر این دومینو بود که با افت فعالیت بانک‌ها با مشکل روبه‌رو شد و در نهایت عدم تأمین بنگاه‌های اقتصادی به ابرمشکل اقتصاد ایران یعنی بیکاری دامن زد. مشکلی که نرخ ۱۲/۶ درصدی را در سه ماهه اول سال جاری به نام خود ثبت کرده است. کارشناسان بانکی معتقدند که اعلام خیر ورشکستگی بانک‌ها به راحتی ممکن نیست و حتی در مورد ورشکستگی مؤسسات مالی

کار نمی‌کنند و هر نوع برقراری ارتباط آن‌ها با بانک‌های بزرگ خارجی منوط است به تغییر مقررات حاکم بر شیوه‌های فعالیت آن‌ها.

این تنها یک زاویه از دوزنقه فعالیت بانک‌های ایرانی بود. بانک‌های ایرانی در سال‌های گذشته به دلیل پرداخت تسهیلات و عدم بازپرداخت آن در لبه پرتگاه قرار گرفتند، تا جایی که زمزمه ورشکستگی آن‌ها بیش از همیشه به گوش می‌رسید. مشکل دیگر این بود که بانک‌ها از سپرده‌های مردم برای خرید دارایی‌هایی استفاده کرده بودند که با توجه به رکود اقتصادی قابل نقد شدن نبود، در نتیجه

بانک‌ها یکی از خیرسازترین بخش‌های اقتصاد در سه سال گذشته بوده‌اند. پس از تصویب برجام و آغاز پسابرجام بانک‌ها به واسطه اینکه در ده سال گذشته در خط مقدم مبارزه با تحریم‌های یکجانبه کشورهای غربی قرار گرفتند، بیشتر سر زبان‌ها افتادند. با انجام توافق هسته‌ای ایران و ۵+۱ امیدها به توسعه روابط بانکی با بانک‌های بزرگ جهان تقویت شد اما در انتقادهای به شبکه بانکی در عدم استفاده درست از فرصت‌های برجام، فاصله ده ساله‌ای که بین بانک‌های ایرانی و خارجی افتاده بود کمتر دیده شد. پس از برجام مشخص شد که بانک‌های ایرانی منطبق با قوانین جهانی



## از عرش تا فرش

برزیل چگونه اقتصاد نوظهور شد و چگونه به زیر آمد؟

شیرین فرهادی  
خبرنگار

## ● برزیل از چه زمانی رشد کرد؟

چند سالی می‌شود که برزیل رو به توسعه گذاشته و به اصطلاح لقب اقتصاد نوظهور را گرفته است. البته که در این مسیر با چالش‌هایی همراه بوده و این روزها دیگر با روزهای اوجش فاصله گرفته، اما همچنان برزیل قوی‌ترین اقتصاد آمریکای لاتین است و در جنوب قاره آمریکاسلطنت می‌کند.

ماجرای رشد اقتصادی برزیل از دهه ۷۰ شروع شد و زمانی که لولا داسیلوا سرکار آمد، به یکباره قد کشید. احتمالاً هم برزیلی‌ها، رشد اقتصادی و نوظهور شدن اقتصادشان را مدیون داسیلوا می‌دانند. از سال ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۴ به گزارش بانک جهانی، ۲۹ میلیون نفر از فقر نجات پیدا کردند و نابرابری به میزان زیادی کاهش پیدا کرد. حتی گفته می‌شود که ضریب جینی در همان دوره از ۵۸٫۱ به ۵۱٫۵ کاهش یافت. معجزات داسیلوا به همانجا ختم نشد، طی سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۴، سطح درآمد ۴۰ درصد از فقیرترین برزیلی‌ها به طور متوسط ۷٫۱ درصد رشد کرد. این در حالی بود که رشد درآمد کل جمعیت ۴٫۴ درصد افزایش را نشان می‌داد. شاید این رشد‌ها از آنجا ناشی می‌شد که داسیلوا از بنیانگذاران حزب کارگر برزیل بود و خودش در خانواده‌ای فقیر به دنیا آمده بود و تا ۱۲ سالگی هم مجبور بود در خیابان از طریق واکس زدن کفش رهگذران پولی به دست آورد. با اینکه داسیلوا مظهر رشد برزیل بود، این روزها خبرهای خوبی درباره او منتشر نمی‌شود. مارس ۲۰۱۶، داسیلوا به اتهام دریافت سود غیرقانونی از شرکت نفتی پتروبراس دستگیر شد.

فایننشال تایمز درباره تاریخچه رشد اقتصادی برزیل نوشته است: «این کشور در دهه ۱۹۷۰ ناشی از حکمرانی ضعیف و محیط کسب و کار غیررقابتی است. برزیل در ابتدای سده بیست و یکم با اجرای برنامه‌های فقرزدایی و پرداخت یارانه نقدی مشروط به نام «بولسا فامیلیا» توانست کاهش شدیدی در فقر مطلق و نسبی را تجربه کند و تحسین بین‌المللی را دریافت کرد. این کشور حتی به تدریج رفاه اقتصادی برانگیخت. اما طی دو سه سال اخیر این اقتصاد نوظهور عضو گروه بریکس شاهد عملکرد نامناسب اقتصادی بوده است که

رشد چشمگیری داشت اما به دلیل افزایش نقدینگی بین‌المللی آن را از دست داد. زمانی که فدرال رزرو آمریکا، نرخ‌های بهره را در دهه ۱۹۸۰ افزایش داد، برزیل هم مانند بسیاری از کشورهای دیگر در معرض بحران قرار گرفت. دولت سعی کرد مشکلات را حل کند، اما راه حل آن تنها منجر به ایجاد تورم شدید شد.»

سال ۱۹۹۴، برزیل نرخ تورم را با سیاست‌های پولی تهاجمی و برابر نرخ دلار تثبیت کرد. کنترل تورم هم راه رشد را به وجود آورد. اما به دلیل تفاوت نرخ تورم در برزیل و ایالات متحده قیمت ارز افزایش یافت و منجر به بحران ارزی در پایان دهه ۱۹۹۰ شد. این مساله برزیل را از پا نینداخت. فایننشال تایمز در گزارش خود نوشت: «این بحران، شرایطی سیاسی برای یک سازو کار اقتصادی عمیق خلق کرد که با اتخاذ اهداف شناور همراه بود. اما دولت فرناندو هنریک کاردوسو با وجود بحران‌های خارجی قادر به تثبیت بدهی‌های عمومی و تورم نشد. کاردوسو از ژانویه ۱۹۹۵ تا ژانویه ۲۰۰۳ رئیس‌جمهوری برزیل بود.»

برزیل سال ۲۰۰۲ را با اقتصاد شکننده و چشم‌انداز پیروزی حزب کارگر آغاز کرد. حزب کارگر سه سال ۲۰۰۳ قدرت گرفت و کشور را با تیم اقتصادی محافظه کار شگفت‌زده کرد. در آن زمان، این تیم روند اصلاح مالی و پولی را آغاز کرد و باعث شد تورم به سرعت کاهش پیدا کند و بدهی‌های دولتی نزولی شود. اعتماد به کشور برگشت و اقتصاد اجازه پیدا کرد تا دوباره رشد کند. به رغم نتایج خوب، این سیاست اقتصادی به دلیل چشم‌انداز اقتصاد مداخله‌گر که البته در برزیل «توسعه‌گرایی» شناخته می‌شود، با مخالفت قوی مواجه شد.

۴٫۵ درصد بین سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۰، به ۲٫۱ درصد در سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۴ رسیده است. تولید ناخالص داخلی در سال ۲۰۱۵، به ۳٫۸ درصد کاهش پیدا کرد و انتظار می‌رفت در سال ۲۰۱۶ به ۳ درصد برسد.

طبق گزارش بانک جهانی، بحران اقتصادی برزیل، نتیجه سقوط قیمت‌ها و ناتوانی در تنظیم سیاست‌های لازم بود. البته که بحران‌های سیاسی هم مزید بر علت شد و به تخریب اعتماد مصرف‌کنندگان و سرمایه‌گذاران کمک کرد. کاهش نرخ ارز به مرور زمان باعث افزایش تورم در سال ۲۰۱۵ شد، به طوری که در دسامبر آن سال به ۱۰٫۷ درصد رسید. میزانی که خیلی بالاتر از پیش‌بینی دولت بود.

پس از برکناری دیلمسا روسف، رئیس‌جمهوری پرخیز برزیل در آگوست ۲۰۱۶، میشل تمر، معاون سابق، رئیس‌جمهور جدید شد و قرار است تا سال ۲۰۱۹ که دوره ریاست جمهوری تمام می‌شود، در این مقام باقی بماند. او در شروع کارش گفته بود اقداماتی برای تعدیل مالی و اصلاح اعتماد و بازگرداندن محیط سرمایه‌گذاری مطلوب انجام خواهد داد. البته که این کار در عمل با مشکلاتی همراه بود، چراکه اجرای برنامه اصلاحات دشوار است و با مخالفت کنگره مواجه می‌شود.

بانک جهانی در گزارشش درباره برزیل نوشته است: «تعدیل مالی به دلیل کسری بودجه دولت و محیط سیاسی متشنج تضعیف شده است. همچنین تنها ۱۵ درصد هزینه‌های برزیل اختیاری است. بیشتر هزینه‌های عمومی به طور قطعی (با استناد به قانون اساسی و سایر قوانین) تعیین می‌شود و به همین دلیل هم به طور قانونی نمی‌تواند کاهش پیدا کند.»

طبق گزارش‌های بین‌المللی، چشم‌انداز میان‌مدت برزیل به موفقیت اصلاحات جاری و تصویب اصلاحات افزایش‌دهنده رشد بستگی دارد. حالا هم افزایش تولید و رقابت، چالش اصلی برای دستیابی به رشد بیشتر در میان‌مدت است. با رکود پیشران‌های توسعه-مصرف سوخت، گسترش نیروی کار و رونق کالا-رشد به سرمایه‌گذاری بیشتر و سودآوری بهره‌وری نیاز دارد.

در حال حاضر هم با وجود دستاوردهایی که در کاهش فقر در دهه گذشته به دست آمده است، هنوز هم نابرابری در سطوح بالا باقی مانده است. علاوه بر این‌ها، با اینکه پیشرفت بزرگی در کاهش جنگل‌زدایی و زیست‌بوم برزیل رخ داده، این کشور هنوز هم با چالش‌هایی برای یافتن راه‌هایی ترکیبی از مزایای رشد کشاورزی، حفاظت از محیط زیست و توسعه پایدار مواجه است.

لازارد آمریکاز، رئیس سابق بانک مرکزی برزیل، در گزارشی در فایننشال تایمز نوشت: «رشد تولید ناخالص داخلی طی دهه آینده احتمالاً متوسط خواهد بود، اما برزیل شرایطی برای اصلاح مالی و کاری، بهبود محیط کسب و کار و تسهیل سرمایه‌گذاری‌های خصوصی در زیرساخت‌ها ایجاد کرده است. این اصلاحات شرایطی را ایجاد می‌کند تا کشور با نرخ‌های بالاتر رشد کند.»

طی دو سه سال اخیر، برزیل چهره خوبی در دنیا نداشته است. وضعیت و حاشیه‌های المپیک ریو در سال ۲۰۱۶ و جام جهانی فوتبال در سال ۲۰۱۴، نشان از اوضاع آشفته این کشور داشت. با این حال، اقتصاددانان به آینده بزرگترین کشور آمریکای لاتین خوش‌بین هستند.

## برزیل، غول از خط خارج شده

بزرگترین کشور آمریکای لاتین به روزهای اوج باز می‌گردد؟

از خط خارج شده است؟» این کشور منطقه آمریکای لاتین که دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ را با ابرتورم، بحران تراز پرداخت‌ها و بدهی عظیم خارجی پشت سر گذاشته بود، در دوره ریاست جمهوری فرناندو کاردوسو (۱۹۹۵ تا ۲۰۰۳) به یک غول اقتصادی تبدیل شد و امیدهای زیادی را برای دستیابی به رونق و رفاه اقتصادی برانگیخت. اما طی دو سه سال اخیر این اقتصاد نوظهور عضو گروه بریکس شاهد عملکرد نامناسب اقتصادی بوده است که

ناشی از حکمرانی ضعیف و محیط کسب و کار غیررقابتی است. برزیل در ابتدای سده بیست و یکم با اجرای برنامه‌های فقرزدایی و پرداخت یارانه نقدی مشروط به نام «بولسا فامیلیا» توانست کاهش شدیدی در فقر مطلق و نسبی را تجربه کند و تحسین بین‌المللی را دریافت کرد. این کشور حتی به تدریج رفاه اقتصادی برانگیخت. اما طی دو سه سال اخیر این اقتصاد نوظهور عضو گروه بریکس شاهد عملکرد نامناسب اقتصادی بوده است که

یافته است و این نگرانی در سایر زیرشاخص‌ها از قبیل بهداشت، تحصیل و محیط کسب و کار نیز خود را نشان داده است. شایع‌ترین افول را در شاخص‌های حکمرانی و کیفیت مدیریت اقتصادی شاهد هستیم که عمدتاً به رکود اقتصادی و افسای نتایج گسترش فساد نسبت داده می‌شود که به ناآرامی در حال تبدیل شدن به الگوی برای سایر کشورهای در حال توسعه بود. اما آمارهای فقر و نابرابری طی چند سال گذشته افزایش

یافته است و این نگرانی در سایر زیرشاخص‌ها از قبیل بهداشت، تحصیل و محیط کسب و کار نیز خود را نشان داده است. شایع‌ترین افول را در شاخص‌های حکمرانی و کیفیت مدیریت اقتصادی شاهد هستیم که عمدتاً به رکود اقتصادی و افسای نتایج گسترش فساد نسبت داده می‌شود که به ناآرامی در حال تبدیل شدن به الگوی برای سایر کشورهای در حال توسعه بود. اما آمارهای فقر و نابرابری طی چند سال گذشته افزایش

افشا و مجازات نشده بود. اثر کوتاه‌مدت این اتفاق منفی بوده و نرخ سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی را کاهش می‌دهد. قوه قضائیه مستقل نقش مهمی در جلوگیری از سوءاستفاده از قدرت توسط سیاستمداران و نزدیکان رئیس‌جمهور و تنبیه فساد ایفا می‌کند. تقویت حاکمیت قانون یک دستاورد مهم برای مردم برزیل خواهد بود و دموکراسی برزیل احتمالاً قوی‌تر خواهد شد که در بلندمدت اقتصاد کشور را هم منتفع می‌کند.

جعفر خیرخواهان  
کارشناس اقتصادی و امور بین‌المللی

هفت‌نامه اکونومیست در یکی از شماره‌های سال ۲۰۰۹ خود گزارش ویژه و عکس روی جلد خود را به برزیل اختصاص داد و نوشت: «برزیل اوج می‌گیرد». چهار سال بعد برزیل مجدداً به روی جلد اکونومیست برگشت اما این بار با تیترو باورنکردنی که «آیا برزیل







سال ۱۳۷۰، نماینده‌های رئیس‌جمهور وقت، هاشمی‌رفسنجانی، وزیر اقتصاد محسن نوریبخش و رئیس وقت بانک مرکزی محمدحسین عادلای در آمریکا اعلام کردند که در تصحیح امور گذشته تلاش خواهند کرد. به این ترتیب بعد ۱۳ سال برخوردار به ایران برگشت. او هفته‌ای چند روز به دادگاه انقلاب می‌رفت و چند ساعت بیرون در منتظر رسیدگی به پرونده‌اش می‌شد.

# کارآفرین

## به سوی ایرانی مدرن‌تر

سرگذشت سه نسل کارآفرینی در خاندان برخوردار

فریده عنایتی

خبرنگار

را تشخیص داد و در طی ۳۶ سال فعالیت مدام تجاری و صنعتی، موفق‌ترین فرد خانواده در زمینه توسعه شرکت‌های صنعتی شد.

محمدتقی سال ۱۳۰۳ در یزد به دنیا آمد. به روایتی در سال ۱۳۲۱ دیپلم گرفت. در همین زمان به همراه برادر بزرگش حاج محمدمهدی از طریق کویت به سفر حج رفته بود. در کتاب «موقعیت تجار و صاحبان صنایع در ایران عصر پهلوی؛ زندگی‌نامه و کارنامه محمدتقی برخوردار» درباره این سفر محمدتقی نوشته است: «درگیری‌های نظامی متفقین در منطقه خاورمیانه، فقدان وسایل نقلیه و نامتی راه‌ها باعث شد که سفر آن‌ها چندماه به طول انجامد» تا جایی که خود وی نقل می‌کند: «هر روز به خانه خدا می‌رفت و دعا می‌کرد که اتوبوسی برایشان فراهم نماید زودتر برگردند.» او پس از بازگشت به بهانه ادامه تحصیل به تهران آمد و مشغول کسب و کار شد. با اینکه خانواده‌اش با اقامت او در تهران مخالف بودند، اما پس از او، سه برادر و دو خواهرش هم به تهران آمدند.

تهران مسیری برای رشد محمدتقی شد. او در ۲۲ سالگی، کالاهای زیادی مثل پرینج، نخ، رنگ، چای، شکر، پسته، کاغذ، باتری، رادیو، ساعت، ماشین حساب، پنکه، پارچ، لیوان، سم دت، هیدروسولفت و... را از چند شرکت خارجی یا نمایندگان داخلی آن‌ها، وارد و توزیع می‌کرد. تجارت آن‌قدر با پوست و گوشت محمدتقی عجین شده بود که در ۲۲ سالگی به پدرش پیشنهاد داد زمین‌های نامرغوب کشاورزی را بفرشند و در تجارت سرمایه‌گذاری کنند. بعد از جنگ جهانی دوم، او به تجارت کشورهایی مانند آلمان و ژاپن -که کالاهای ارزان‌تر عرضه می‌کردند- تمایل بیشتری داشت. در ۲۴ سالگی به فکر افتاد دفتری در آمریکا اجاره کند.

فعالیت‌های محمدمهدی پدربزرگ در خانوادگی همگنان متبلور بود. تا جایی که محمدتقی، چای، رنگ، نخ، مس و صدور پسته، خنای بادام و زیره وارد می‌کرد.

طبق نوشته‌های کتاب «موقعیت تجار و صاحبان صنایع در ایران عصر پهلوی؛ زندگی‌نامه و کارنامه محمدتقی برخوردار»، حاج محمدتقی چون کارت بازرگانی نداشت، از کارت پسر برای واردات استفاده کرده و کارهای گمرکی، بانکی، اتاق تجارت، وزارت دارایی، تخلیه و ارسال کالا و مکاتبات مربوطه را انجام می‌داد. در کتاب «سرگذشت ۵۰ کشنگر اقتصادی ایران» هم این‌طور آمده است که محمدتقی احتمالاً سال ۱۳۲۸ در ۲۵ سالگی کارت بازرگانی‌اش را دریافت کرد. او درحالی که پیشه خانوادگی را ادامه می‌داد، اما سعی داشت در آن رشدی هم بکند. به همین دلیل هم برخلاف پدرش که کالاهای کشاورزی را معامله می‌کرد، او نمایندگان کالاهای بادوامی مثل رادیو، پنکه، یخچال، ماشین حساب و باتری را به دست آورد. البته در این مسیر باید راه و رسم این بازار را یاد می‌گرفت. به همین دلیل هم در تجارت‌خانه حکیم‌زاده نحوه واردات کالاهای بادوام را آموخت.



حاج محمدتقی برخوردار



پسران حاج محمدحسین برخوردار: از راست نشسته، حاج محمدتقی برخوردار، حاج محمدمهدی برخوردار - حاج علیاکبر برخوردار - ایستاده از راست: حاج محمدعلی برخوردار - عباس برخوردار - حاج محمدحسین برخوردار

### تولید در کنار تجارت

به تدریج با ورود کالاهای صنعتی به بازار ایران، شیوه‌های جدید فروش و احترام به مصرف‌کننده نیز توسعه یافت. حاج محمدتقی با معتبرترین شرکت‌های بین‌المللی کار می‌کرد، کالاهای مورد فروش او عیب و نقص کمتری داشت. فعالیت‌های صنعتی محمدتقی به نیروهای انسانی ماهر، دانش فنی بالا و منابع مالی گسترده نیاز داشت. همین مسئله، نیازمند مشارکت بزرگ‌ترین شرکت‌های صنعتی دنیا، مثل توشیبای ژاپن، جنرال الکتریک آمریکا، لگراند فرانسه و مؤسسات مالی داخلی، مثل مشارکت بانک توسعه صنعتی و معدنی و سایر فعالان صنعتی بود. علاوه بر این، حاج محمدتقی برخوردار در چندین شرکت و بانک سهام‌دار بود. اوج فعالیت اقتصادی او از سن ۳۸ تا ۵۴ سالگی بود. طبق کتاب «سرگذشت پنجاه کشنگر اقتصادی ایران» این دوره با فوت پدرش و سرمایه‌گذاری مشترک او با چند شرکت آمریکایی شروع شد. در تمام ۱۵ سالی که محمدتقی فعالیت صنعتی داشت، دفترش در محل شرکت تجاری تهران الکتریک بود. در همین دوره فعالیت تجاری‌اش بسیار گسترش یافت. پس از چند سال هم از فعالیت تجاری یک کالای خارجی به تولید آن روی می‌آورد. ساعت سیکو، تنها یکی از نمایندگان هایش بود. به طوری که طی چند سال توانست ۲۰ درصد از بازار ساعت را در دست بگیرد. بر همین اساس هم از سال ۱۳۵۴، طرح تولید ساعت دیواری را شروع کرد. محمدتقی از طریق شرکت‌های مهندسی و بازرگانی پارس، پارس الکترونیک و رویال الکترونیک، مسئولیت نمایندگی کمپانی‌های خارجی و توزیع محصولات شرکت‌های صنعتی خود را در ایران انجام داد. آن‌طور که در کتاب «موقعیت تجار و صاحبان صنایع در ایران عصر پهلوی؛ زندگی‌نامه و کارنامه محمدتقی برخوردار» نوشته شده است: «شرکت بازرگانی تهران الکترونیک در سال ۱۳۲۷ تأسیس شد. سرمایه اولیه آن، صد و پنجاه میلیون ریال بود. او از اواسط دهه پنجاه، به نهصد میلیون ریال رسید. او از طریق همین شرکت تا سال ۱۳۵۸، بخش عمده‌ای از فعالیت‌های وارداتی خود را در زمینه کالاهای برقی و اداری انجام می‌داد. این شرکت در سال

۱۳۵۷، حدود ۴۰۰ کارمند و نمایندگان ۱۶ شرکت بزرگ و معتبر بین‌المللی که شامل توشیبای ژاپن (نمایندگان لوازم صوتی و تصویری، لوازم خانگی و اداری، لامپ، پزشکی، باتری و...) آکائی و سان سوئی ژاپن (صوتی) سیکوی ژاپن (ساعت)، جنرال الکتریک آمریکا (لوازم خانگی بزرگ) کندی ایتالیا (لباس‌شویی) الیوتی ایتالیا (لوازم اداری) دووال آلمان (گرمافون) را در اختیار داشت.»

با شروع دهه ۱۳۴۰، کارها توسعه بیشتری پیدا کرد. به طوری که در فاصله سال‌های ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۷، فعالیت صنعتی او در زمینه کالاهای مصرفی بادوام، خصوصاً لوازم خانگی مثل تلویزیون، لامپ، پلوپز، پنکه، آبپوشه‌گیری، باتری، کاشی، فرش و یخچال بود. او تا سال ۱۳۵۲ -که قیمت هر بشکه نفت کمتر از دو دلار بود- شش شرکت بزرگ صنعتی با حدود چهار هزار پرسنل تأسیس کرد.

دیگر چیزی جلودار محمدتقی نبود. او یکی پس از دیگری شرکت و کارخانه تأسیس می‌کرد و چرخ اقتصاد را به گردش درمی‌آورد. مهر سال ۱۳۴۱ اولین شرکت ری، او، واک (قوه پارس) را در جاده مخصوص کرج تأسیس کرد. کار این شرکت به منظور تولید و فروش باتری‌های خشک در سه اندازه بزرگ، متوسط و کوچک بود. در ابتدای کار ۸۵ درصد از سرمایه متعلق به شرکت سرمایه‌گذار آمریکایی (از شرکت ری، او، واک) و ۱۵ درصد متعلق به حاج برخوردار بود. در سال ۱۳۵۵ این رابطه، معکوس شد و سهم برخوردار به ۷۰ درصد رسید. شرکت تا جایی رشد کرد که نیروی انسانی آن به حدود ۹۰۰ نفر افزایش یافت.

محمدتقی بازم از کار نایستاد. او سال ۴۲، شرکت پارس الکتریک را برای تولید رادیو و تلویزیون تأسیس کرد. در آغاز تلویزیون سیاه‌وسفیدی تولید می‌کرد، اما از سال ۱۳۵۶ به تولید تلویزیون رنگی روی آورد. این شرکت با سرمایه‌گذاری کاملاً ایرانی تأسیس شد و در زمان انقلاب ۲۰۰۰ شافل داشت.

شرکت صنعتی پارس توشیبای در بهمن ۱۳۴۷ در رشت تأسیس شد. ۴۰ درصد سرمایه متعلق به شرکت توشیبای ژاپن، ۴۰ درصد سهم حاج محمدتقی برخوردار و ۲۰ درصد متعلق به بانک

توسعه صنعتی و معدنی بود. کار این شرکت تولید انواع لوازم خانگی، مثل پنکه، آبپوشه‌گیری، چرخ‌گوشت و انواع پلوپز بود. میزان تولید آن در سال ۱۳۵۷ قریب به هفتصد هزار دستگاه بود. شرکت لامپ پارس توشیبای هم یک سال بعد با همان سرمایه‌گذاران در جوار کارخانه صنعتی پارس توشیبای شروع به کار کرد. هدف از تأسیس آن تولید لامپ‌های رشته‌ای (معمولی و شیمی) و فلورسنت بود. این دو شرکت، قریب ۲۰۰۰ نیروی انسانی داشتند. همچنان شرکت پشت شرکت تأسیس می‌شد. بهمن ۱۳۵۰، شرکت فرش پارس در شهر صنعتی البرز و با سرمایه‌گذاری مشترک ایرانی تأسیس شد. سال ۵۱، شرکت کالای الکتریک خریداری شد و انواع کلبه و پرز تولید می‌کرد. همان سال شرکت کشت و صنعت جیرفت برای تولید محصولات کشاورزی و دو کارخانه دیگر برای تولید کنسرو ماهی و انواع کمپوت خریداری کرد. سال ۵۲، شرکت‌های کارتن‌البرز، سرامیک البرز، کاشی پارس تأسیس و بهره‌برداری آزمایشی از آن‌ها سال ۵۴ و ۵۵ شروع شد. سال ۵۴، شرکت لوازم خانگی پارس با ۱۵ درصد سرمایه‌گذاری مشترک جنرال الکتریک آمریکا تأسیس شد. کار این شرکت تولید یخچال، فریزر و لباسشویی بود. البته انقلاب در تولید آن وقفه انداخت و بهره‌برداری به سال ۵۹ موکول شد.

سال ۵۴، صنایع الکتریک البرز با سرمایه‌گذاری مشترک شرکت لگراند فرانسه، بانک توسعه صنعتی و معدنی و حاج محمدتقی برخوردار تأسیس شد. در همان سال شرکت پوشش در رشت هم شروع به کار کرد.

### آزمون دولتی برای خاندان کارآفرین

انقلاب که شد، سه نسل کار و فعالیت در خاندان برخوردار محو شد. بر اساس کتاب «موقعیت تجار و صاحبان صنایع در ایران عصر پهلوی؛ زندگی‌نامه و کارنامه محمدتقی برخوردار»، سال ۱۳۷۰، نماینده‌های رئیس‌جمهور وقت، هاشمی‌رفسنجانی، وزیر اقتصاد محسن نوریبخش و رئیس وقت بانک مرکزی محمدحسین عادلای در آمریکا اعلام کردند که در تصحیح امور گذشته تلاش خواهند کرد. به این ترتیب بعد ۱۳ سال برخوردار به ایران برگشت. او هفته‌ای چند روز به دادگاه انقلاب می‌رفت و چند ساعت بیرون در منتظر رسیدگی به پرونده‌اش می‌شد. دادگاه در سال ۱۳۷۳، حکم به بازگرداندن مقداری از زمین‌های موروثی حاج محمدتقی در رفسنجان و یک سال بعد هم حکم استرداد منزل شخصی را صادر کرد. البته در این سال برای انتقال زمین، پولی بابت مراقبت و حفاظت گرفته شد.

محمدتقی تمام زندگی خود را کار کرد. اما زمانی که از بازپس گرفتن اموالش ناامید شده بود، در مقابل سؤالی که اگر امروز فعالیت تجاری‌ات را شروع می‌کردی چگونه عمل می‌کردی گفته بود: «یک شرکت تأسیس نموده و آن را شخصاً اداره می‌کردم و هرگز در جهت گسترش فعالیت‌ها اقدامی نمی‌نمودم.» او در حالی این جمله‌ها را بیان کرده بود که همیشه می‌گفت «زندگی، اولش کار، وسطش کار و آخرش کار است و کسی از پرکاری نمرده است.» در نهایت او زمانی رو به افول و مرگ رفت که اموالش صادره و بیکار شده بود. محمدتقی تیرماه سال ۹۰ بعد از یک دوره فراموشی درگذشت.



حاج محمدحسین برخوردار

طبق همان کتاب، «حاج برخوردار ظهر یکی از جمع‌های گرم اواسط تیر ۱۳۵۸ از رادیو شنید که شرکت‌های ملی شده است. ۲۴ ساعت در اندیشه بود. پس از آن به حکم شورای انقلاب اعتراض کرد. می‌گفت تولیدکننده‌ای که مالیاتش را پرداخته است نباید مشمول مصادره گردد.» «صوم سازمان‌ها یا شخصیت‌های ذی‌نفع، تحمل یا حوصله شنیدن اعتراضات سرمایه‌گذاران صنعتی را نداشتند... محاکمه دادگاه‌های انقلاب، تبعید و اعدام بعضی از فعالان اقتصادی در آن شرایط، بر هراس آن‌ها افزود و از شدت اعتراض حاج برخوردار و سایرین کاست. پس از آن با ترور کارزونی و احمد لاجوردی از فعالان صنعتی توسط گروه فرقان، حاج برخوردار از محافل عمومی کناره‌گیری کرد و احتمالاً در همین دوره برایش محافظ گذاشتند.»

پس از مدتی با فشار دوستان و خانواده به‌طور قانونی کشور را ترک کرد. پس از مصادره کارخانه‌ها در سال ۱۳۵۸ هنگامی که حاج محمدتقی به نهادهای دولتی و انقلابی مراجعه کردند به او گفتند: حاجی وقت را تلف نکن. سیاست انقلاب، مبتنی بر کوچک‌سازی است.

در نهایت بر اساس رأی دادگاه، کلیه اموال منقول و غیرمنقول برخوردار و اقارب درجه اول حاج محمدتقی برخوردار (غیر از سهام کارخانه‌ها که به تملک دولت درآمد) بر اساس حکم حکومتی به نفع مستضعفین مصادره شد.

بر اساس کتاب «موقعیت تجار و صاحبان صنایع در ایران عصر پهلوی؛ زندگی‌نامه و کارنامه محمدتقی برخوردار»، سال ۱۳۷۰، نماینده‌های رئیس‌جمهور وقت، هاشمی‌رفسنجانی، وزیر اقتصاد محسن نوریبخش و رئیس وقت بانک مرکزی محمدحسین عادلای در آمریکا اعلام کردند که در تصحیح امور گذشته تلاش خواهند کرد. به این ترتیب بعد ۱۳ سال برخوردار به ایران برگشت. او هفته‌ای چند روز به دادگاه انقلاب می‌رفت و چند ساعت بیرون در منتظر رسیدگی به پرونده‌اش می‌شد. دادگاه در سال ۱۳۷۳، حکم به بازگرداندن مقداری از زمین‌های موروثی حاج محمدتقی در رفسنجان و یک سال بعد هم حکم استرداد منزل شخصی را صادر کرد. البته در این سال برای انتقال زمین، پولی بابت مراقبت و حفاظت گرفته شد.

محمدتقی تمام زندگی خود را کار کرد. اما زمانی که از بازپس گرفتن اموالش ناامید شده بود، در مقابل سؤالی که اگر امروز فعالیت تجاری‌ات را شروع می‌کردی چگونه عمل می‌کردی گفته بود: «یک شرکت تأسیس نموده و آن را شخصاً اداره می‌کردم و هرگز در جهت گسترش فعالیت‌ها اقدامی نمی‌نمودم.» او در حالی این جمله‌ها را بیان کرده بود که همیشه می‌گفت «زندگی، اولش کار، وسطش کار و آخرش کار است و کسی از پرکاری نمرده است.» در نهایت او زمانی رو به افول و مرگ رفت که اموالش صادره و بیکار شده بود. محمدتقی تیرماه سال ۹۰ بعد از یک دوره فراموشی درگذشت.



مردم در خیابان به نمایش تلویزیون ایستاده‌اند



کارخانه پارس الکتریک، ساخت بدنه تلویزیون



## بحران آب

ضرورت درک اولویت‌ها یا مقابله با دوگانه‌سازی‌های مرسوم

سهیلا تقوی‌نژاد

مترجم



براساس نیازها و ظرفیت‌ها؛ اولویت‌بندی کند، اگر بخواهیم واقع‌بینانه به موضوع بنگریم، این موضوع را می‌پذیریم که بحران آب بسیار جدی و از آنچه تصور می‌شود به ما نزدیک‌تر است اما همه اینها نافی اهمیت حفظ تنوع زیستی نیست، شاید بهتر باشد در مسائل زیست‌محیطی، برای بیان اهمیت یک موضوع، از مقایسه و ایجاد دوگانه‌های مرسوم پرهیز شود. ممکن است عجیب به نظر برسد وقتی ۷۰ درصد سطح کره زمین از آب تشکیل شده است، چطور ممکن است بحرانی جدی در بخش قابل توجهی از کره خاکی در اثر کمبود آب بروز و ظهور پیدا کند! خاورمیانه با وجود اینکه حدود ۱۴ درصد از مساحت زمین را تشکیل می‌دهد، تنها دو درصد از ذخایر آبی زمین را در اختیار دارد. کشور ما در منطقه خشک و نیمه خشک کره زمین قرار دارد و میانگین بارندگی در ایران کمتر از یک‌سوم میانگین جهانی است و از طرفی جمعیت و مصرف آب در کشورمان بیش از استانداردهای جهانی است. به عبارتی بحران موجود ناشی از عدم تناسب عرضه و تقاضا رخ داده است. وجود آب سالم برای نیازهای انسانی از جمله شرب، کشاورزی و صنعت از عوامل اساسی است. اهمیت این عنصر حیاتی را صد البته در نواحی خشک و نیمه‌خشک بهتر می‌دانند؛ در این مناطق است که باران برکت است و برای نزول آن راز و نیاز می‌شود.

## ● دلایل مواجهه با کم‌آبی چیست؟

عمده‌ترین دلیل بحران آب در کشور ما به شرایط جغرافیایی، وضعیت آب‌وهوا و میزان بارش برمی‌گردد ولی در کشورهای پیشرفته با شرایط مشابه، مصرف آب به شکل دقیق‌تری مدیریت می‌شود. اگر تقسیم‌بندی درباره سلسله دلایل شرایط به‌وجودآمده صورت گیرد، علاوه بر قرارگیری فلات ایران روی کمربند خشکالی، می‌توان به مواردی اشاره کرد که مهم‌ترین آنها عبارتند از استفاده نادرست و هدررفت بی‌رویه آب در کشاورزی، استفاده غیراصولی از آب‌های زیرزمینی، پایین بودن بازدهی در کلیه مراحل تامین، توزیع و تحویل آب، آلودگی منابع آب‌های زیرزمینی و سطحی آب، تلفات زیاد آب در شبکه آبرسانی،

لوله‌کشی غیراستاندارد صنعتی و مسکونی، کافی نبودن تصفیه‌خانه‌های شهری و صنعتی، عدم وجود الگوی مناسب کشت، استفاده آب برای محصولات پر مصرف، مصرف بی‌رویه آب در واحدهای مسکونی و صنعتی و... که عموماً نسبت به استانداردهای جهانی فاصله زیادی وجود دارد و اگر عزمی جدی برای مقابله با بحران آب وجود داشته باشد، باید برای حل تمام موارد مذکور برنامه‌ریزی دقیقی صورت گیرد.

## ● عوارض کمبود آب

کاهش دسترسی مردم به آب: قابل‌لمس‌ترین نتیجه کمبود آب، از دسترس خارج شدن آب جهت شرب و مسائل بهداشتی است. تصور اینکه در آینده‌ای نه چندان دور ممکن است برای استحمام یا نوشیدن آب با مشکل جدی روبه‌رو شویم، ممکن است بتواند چهره شوم این بحران را عمومی کند.

از بین رفتن محیط‌زیست: بسیاری از تالاب‌های دارای اهمیت بسیار بالا در سال‌های اخیر در سرانشی ناپودی قرار گرفته‌اند؛ دریاچه ارومیه هنوز شرایط پایداری پیدا نکرده است، تالاب هامون، شادگان، هورالعظیم، گاوخونی و... در شرف رسیدن به نقطه پایان قرار گرفته‌اند و هر یک تاثیر بسزایی در نوع زندگی کلیه موجودات زنده پیرامون خود دارند.

کاهش آب‌های سطحی: تعداد قابل توجهی از رودخانه‌های مهم کشور تبدیل به رودخانه‌های فصلی یا کم‌آب شده‌اند که از معروف‌ترین آنها می‌توان به زاینده‌رود اشاره کرد که در شرایط بحرانی قرار دارد. رودخانه قره‌سو در استان اردبیل و رودخانه قزلاوزن در استان آذربایجان غربی از دیگر نمونه‌های این رودخانه‌ها هستند. از بین رفتن جانوران: گونه‌های مختلف جانوری بر اثر عوامل متعددی که مرتبط با کمبود آب و خشکسالی است، از بین رفته‌اند؛ گروهی به طور مستقیم بر اثر نبود آب تلف شده‌اند و گروهی از پرندگان در اثر خشک شدن تالاب‌ها مکان مناسبی برای تابستان‌گذرانی پیدا نکرده‌اند. بعضی از حیوانات نیز بر اثر کم‌آبی زیستگاه خود را از دست داده یا زیستگاه‌شان هر روز محدودتر می‌شود و در نتیجه ادامه حیاتشان با مشکل اساسی روبرو می‌شود یا مجبور به کوچ

از منطقه می‌شوند. ایجاد بیابان و گردوغبار: یکی از مهم‌ترین معضلات زیست‌محیطی در سال‌های اخیر بدون شک موضوع گردوغبار است که باز هم از طرق مختلف با کمبود آب در ارتباط است؛ اول اینکه خاک موجود در فضای زیر آب‌های سطحی، با هر گونه باد یا فشاری در فضا به حرکت در می‌آید و از طرف دیگر پوشش گیاهی‌ای که می‌تواند مانع گسترش بیابان شود، در اثر فقدان آب، کم‌جان‌تر می‌شود و از بین می‌رود.

کاهش محصولات کشاورزی: با وجود اینکه حدود ۹۰ درصد آب موجود در کشور صرف کشاورزی می‌شود هر گونه نقصان و کمبود آب، در صورت ادامه همین روند باعث کاهش چشمگیر محصولات کشاورزی و از طرف دیگر منجر به بی‌کاری بخش قابل توجهی از کشاورزان و زمین‌داران می‌شود. تنها راه چاره برای حفظ کشاورزی، مدرنیزاسیون و استفاده از فناوری‌های نوین در عرصه تولید محصولات است.

شیوع بیماری‌ها: کمبود آب به طور مستقیم و غیرمستقیم می‌تواند در به وجود آمدن بیماری‌های متعددی موثر باشد.

مجموعه موارد فوق، اهمیت بحران آب را برای علاقه‌مندان به محیط‌زیست عینی‌تر می‌کند، به نوعی موضوع آب با اکثر دغدغه‌های زیست‌محیطی مرتبط است و می‌تواند در کشور ما مناسب‌ترین اولویت سازمان حفاظت از محیط‌زیست باشد. به مصاحبه رئیس جدید سازمان برمی‌گردیم، با درک درستی از شرایط موجود مهم‌ترین و اصلی‌ترین اولویت زیست‌محیطی را شناسایی کرده است؛ منتها بهتر بود به عنوان رئیس دولتی متولی محیط‌زیست، هیچ‌کدام از دغدغه‌های زیست‌محیطی را کم‌اهمیت جلوه نمی‌داد. از طرفی می‌توان گفت به طور متوسط جامعه‌ای که نسبت به موضوعات محیط‌زیستی حساس باشد به عموم مسائل نگاه ویژه‌ای خواهد داشت. البته کلاتری در بخشی از کنفرانس خبری با اشاره به چالش‌های اصلی زیست‌محیطی گفته است: «مسائل زیست‌محیطی در نقاط مختلف کشور فرق می‌کند. در شمال کشور مسئله اول پسماند است اگرچه در دیگر نقاط کشور اولویت چهارم و پنجم را دارد. مسئله آب



در دیگر نقاط کشور اهمیت شماره یک است. در جایی مثل بیرجند پسماند اصلاً مشکل نیست و آنجا مسئله اول آب است و جای دیگری مسئله اول آلودگی هواست.»

## ● راهکارهای پیشنهادی در مواجهه با بحران آب

در وهله اول، مهم‌ترین موضوع درک صحیح و واقعی از شرایط موجود است که با پیمایش و پژوهش‌های دقیق علمی میسر خواهد شد، که این راه می‌تواند تا حدودی نیازها و مسیر آینده را تعیین کند. موضوع مهم و اساسی دیگر بالا بردن بهره‌وری در کشاورزی و جلوگیری از روش‌های سنتی کشت است که باید با روش‌های بهینه‌ای جایگزین شود و از کشت محصولاتی که به آب زیادی نیاز دارند در مناطق خشک و نیمه‌خشک جلوگیری شود. جدا کردن آب مصرفی جهت شرب و دیگر مصارف خانگی، مراقبت از هر گونه تخریب پوشش‌های گیاهی و تلاش برای گسترش آن، مطالعه مجدد روی سدها، تلاش برای فرهنگ‌سازی و آموزش به منظور اصلاح الگوی مصرف، اصلاح تمامی شبکه‌های آبرسانی قدیمی و جلوگیری از اتلاف آب حین توزیع، استفاده از انرژی‌های مدرن، استفاده از تمیزکننده‌های دیگر که نیازی به آب نداشته باشد و مواردی دیگر از این دست که با بررسی بیشتر قابل شناسایی است.

کلاتری به عنوان ارشدترین مدیر دولتی محیط‌زیست معتقد است برای حل بحران آب باید همکاری و ارتباط تنگاتنگی با وزارت نیرو و کشاورزی وجود داشته باشد. کلاتری معتقد است نباید شیر آب در اختیار یک سازمان یا وزارتخانه باشد، بلکه باید تصمیم‌گیری کلان‌تر باشد و زیر نظر شورای عالی آب با ریاست رئیس‌جمهور صورت گیرد. او معتقد است «اگر بپذیریم حدود ۹۹-۱۰۰ میلیارد مترمکعب آب تجدیدپذیر داریم، طبق ضوابط بین‌المللی فقط ۴۰ درصد آن را می‌توانیم مصرف کنیم. حدود ۴۰ میلیارد مترمکعب ما آن را زیر پا می‌گذاریم و ۵۵ تا ۶۰ درصد مصرف کنیم. حداکثر آبی که کشور می‌تواند در ده سال آتی بهره‌برداری کند، ۵۵ تا ۶۰ میلیارد مترمکعب است. از این چند درصد سهم بخش کشاورزی باشد که وقتی می‌خواهیم رشد اقتصادی داشته باشیم کشاورزی نمی‌تواند سهم زیادی در رشد اقتصادی داشته باشد. بخش خدمات و صنعت باید توسعه پیدا کنند. این

بخش‌ها که توسعه پیدا می‌کنند نیاز آبی آنها افزایش پیدا می‌کند. یعنی حداکثر آبی که در آینده می‌توانیم در بخش کشاورزی حساب کنیم حدود ۴۰ میلیارد مترمکعب است. به فرض اینکه سرمایه‌گذاری کردیم و بتوانیم تولید ماده خشک در مقابل یک مترمکعب آب از ۹۵۰ گرم موجود را به ۱/۲ کیلوگرم برسانیم؛ یعنی ۱۲۰-۱۲۵ درصد افزایش دهیم؛ تولید ما در آن صورت به اندازه تولید سال گذشته خواهد بود که ۸۲ میلیارد مترمکعب آب مصرف کردیم و برای ۳۳ میلیون نفر کالای اساسی تولید کردیم. باقیمانده را وارد کردیم. واقعا باید سیاست‌گذاران به این مهم پی ببرند که به علت محدودیت آب، حتی با دو برابر شدن بهره‌وری به فرض که در ده سال آینده ۹۵۰ گرم را به دو کیلو و صد گرم افزایش دهیم، باز اگر امروز ۷۶ میلیون نفر جمعیت داریم که سال گذشته برای ۳۳ میلیون نفر کالای اساسی تولید کردیم، دو برابر هم بشود چون مقدار آب از ۸۰ میلیارد به چهل میلیارد در بخش کشاورزی می‌رسد، تقریباً ثابت می‌ماند. یعنی بخش کشاورزی ما هرچه بیشتر فشار بیورد تا آب بیشتر برداشت کند، تمدن کشور را با سرعت بیشتری از بین خواهد برد. هفت هزار سال تمدن ضرورت ندارد در سی سال از بین برود.»

مدیریت کلان محیط‌زیست و حرکت در مسیر کاهش چالش‌ها و معضلات زیست‌محیطی همگی تنها با مشارکت و احساس مسئولیت عموم مردم امکان‌پذیر است و برای جلب این مشارکت نیاز به ایجاد همدلی و همراهی در همه علاقه‌مندان به این عرصه وجود دارد. البته تنها موضوعی که در ابتدای راه برای کلاتری حاشیه ایجاد کرد، موضوع دوگانه یوز و بحران آب نبود؛ موضوع محصولات کشاورزی تراریخته نیز چالشی برای رئیس جدید به وجود آورد. کلاتری در کنفرانس خبری گفت «تابه حال آتهایی که مخالف تراریخته هستند، یک استدلال منطقی و علمی ندارند و حرف‌های سیاسی و شعاری مطرح می‌کنند.» البته وزارت بهداشت نیز اعلام کرده که پس از تحقیقات و آزمایش‌های پی‌برده است که برنج تراریخته برای سلامتی خطری ندارد. ولی انتظار می‌رود با توجه به ممنوعیت تولید و توزیع این محصولات در کشورهای مختلف دنیا، درباره این موضوع و موضوعاتی از این دست با تامل بیشتری اظهار نظر شود.

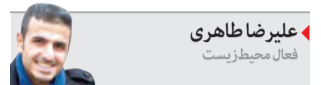




یوزپلنگ ذاتا آرام است و نه تنها خطری برای انسان ندارد که حتی به سرعت به انسان خو می‌گیرد، همین موضوع سبب شده تا یوزپلنگ‌های زیادی در طول تاریخ به عنوان حیوان دست‌آموز در کنار انسان‌ها زندگی و به آنها در شکار کمک کنند. سرعت زیاد این گربه، شکار را برایش آسان می‌کرد و انسان‌ها هم از این توانایی یوز استفاده می‌کردند.

# بحران یوزپلنگ

نهم شهریور؛ روز ملی یوزپلنگ ایرانی



علیرضا طاهری  
فعال محیط‌زیست

نهم شهریورماه برای دوستداران حیات وحش ایران یک روز بخصوص است، روزی که برای یادآوری ارزش یک گونه نزدیک به انقراض در تقویم کشورمان قرار گرفته است. حدود ۲۵ سال پیش و در یک روز گرم تابستانی، یوزپلنگ ماده به همراه سه توله‌اش برای نوشیدن آب به سوی باغ‌های اطراف باقی می‌رود و مردم آموزش ندیده و ناساگه آن‌روز تصمیم به نابودی این چهار حیوان بیگانه می‌گیرند، مادر که درشت‌هیکل‌تر بود با وجود صدمات فرار می‌کند ولی توله‌ها با مصدومیت شدیدی روبرو می‌شوند. فردی موضوع را به اداره محیط زیست باقی گزارش می‌کند و ماموران خود را به محل حادثه می‌رسانند، متأسفانه بعد از رسیدن متوجه می‌شوند یکی از توله‌ها نیز جان خود را از دست داده است. دو توله دیگر به سرعت به یزد انتقال داده می‌شود و توله دیگری نیز در یزد تلف می‌شود. توله سوم توسط دامپزشکان مداوا و برای مراحل تکمیلی درمان به تهران منتقل می‌شود و خوشبختانه نجات پیدا می‌کند. به گزارش محیط‌بانان مساده یوز هر روز برای یافتن توله‌هایش به نزدیکی شهر باقی می‌آمده و بعد از یک هفته ناکامی دیگر ناپدید می‌شود.

توله بازمانده ماریت نامگذاری شد و بعد از مدتی بهبودی کامل یافت و تادی ماه ۱۳۸۲ یعنی تانه سالگی در پارک پردیسان تهران باقی ماند و در همانجا مرد. هر چند دو توله جان باختند اما ماریت نجات یافت و نهم شهریور، روز ملی یوزپلنگ ایرانی نام گرفت. این نامگذاری برای یادآوری بار امانت بزرگی است که بر دوش ما ایرانیان قرار گرفته، مسئولیت حفظ یک گونه در سراسر کره خاکی. ۹ شهریور یادآوری می‌کنند که یوزپلنگ آسیایی، تبدیل به یوزپلنگ ایرانی شده است. ۹ شهریور به ما تذکر می‌دهد که حفظ تک‌تک گونه‌های باقیمانده چقدر ارزشمند است، ۹ شهریور به ما یادآوری می‌کند که برای حفظ این میراث طبیعی چه مسئولیت سنگینی در قبال خالق هستی و در قبال جهانیان داریم. ۹ شهریور قرار است در تقویم برای ایجاد عزمی جزم در جهت حفظ یوزپلنگ ایرانی شاید این اولین بار بود که این موضوع به شکل گسترده رسانه‌ای شد و مورد توجه افکار عمومی قرار گرفت ولی قرار گرفتن تصویر یوزپلنگ ایرانی روی پیراهن تیم ملی توانست اهمیت موضوع را عمومی کند.

## ● یوزپلنگ ایرانی از چه دیدگاهی اهمیت دارد؟

موضوع نگران‌کننده این است که امروز با وجود حفاظت گسترده، ایجاد پروژه و طرح بین‌المللی، تنها در حدود ۵۰ تا ۶۰ یوزپلنگ آسیایی در کشور ما و کل دنیا باقی مانده و خطر انقراض این حیوان بسیار جدی است.

یوزپلنگ را سریع‌ترین دوندۀ جهان می‌دانند. این پستاندار قادر است تا با سرعت ۱۱۵ کیلومتر در ساعت بدود که هیچ حیوانی چنین توانایی‌ای ندارد. علاوه‌براین، آنها می‌توانند در ۲٫۵ ثانیه به سرعت صد کیلومتر در ساعت برسند که تنها چند خودرو مسابقه در جهان قادرند چنین شتابی داشته باشند؛ هرچند سرعت زیاد یوزپلنگ دوام زیادی ندارد و نمی‌تواند بیشتر از ۱۵ ثانیه به دودیدن با

حد اکثر سرعت خود ادامه دهد که دلیل آن گرمای بیش‌ازاندازه در عضلات یوزپلنگ و خستگی زیاد ناشی از دویدن است. ولی در همان مدت کوتاه برای رسیدن به هدف و شکار تلاش خود را انجام می‌دهد. پاهای بلند یوزپلنگ، توانایی دویدن با سرعت زیاد را به او می‌دهند. علاوه‌براین ناخن‌های بیرون‌زده دست و پاها مانع سُر خوردن و برهم خوردن تعادلش می‌شود. به‌همین دلیل است که یوزپلنگ برخلاف تمامی گربه‌سانان، قادر به جمع کردن ناخن‌های خود نیست. دُم بلند و سنگینش نیز در هنگام دویدن همانند سکان عمل می‌کند و با پرتاب کردن دُم خود به چپ و راست، جهت حرکتش را تعیین می‌کند. شش‌ها و قلب بزرگ یوزپلنگ نیز به او در جریان سریع خون و تنفس بهتر حین دویدن کمک می‌کنند. نام یوزپلنگ نیز از همین خصوصیت دوندۀ بودن آن آمده است. یوز از مصدر «یوزیدن» به معنای جهیدن است و به دلیل شباهت زیادش به پلنگ، به عنوان یوزپلنگ، یعنی پلنگی که با جهیدن طعمه‌اش را شکار می‌کند، شناخته شده است. مهم‌ترین طعمه‌های یوزپلنگ در ایران، قوچ و میش (گوسفند وحشی)، آهو، جبیر (حیوانی بسیار شبیه به آهو از خانواده غزال‌ها)، پازن (بزرگ وحشی) و خرگوش وحشی هستند.

یکی دیگر از اهمیت‌های یوزپلنگ به عنوان یکی از گربه سانان، زیبایی این جانور است، بدن آنها به رنگ زرد متمایل به خاکستری و از خال‌های سیاه تو پر پوشیده شده است. وجود همین خال‌ها ممکن است باعث شود تا یوزپلنگ با پلنگ اشتباه گرفته شود. خال‌های بدن پلنگ به صورت توخالی و شبیه به گل هستند و با خال‌های توپر و نقطه‌ای یوزپلنگ متفاوت‌اند. برخی از مردم تصور می‌کنند یوزپلنگ و پلنگ یک حیوان هستند؛ در صورتی که این دو با یکدیگر کاملا متفاوت و دو حیوان مجزا هستند. از نکات جالب خال‌های بدن یوزپلنگ این است که شکل قرار گرفتن و تعداد خال‌های روی بدن، همانند اثر انگشت در انسان، از فردی به فرد دیگر متفاوت است. هیچ دو یوزپلنگی در جهان نیستند که خال‌هایی کاملا یکسان و شبیه به هم داشته باشند. این خصوصیت به محققان کمک می‌کند تا یوزپلنگ‌های مختلف را از یکدیگر تشخیص دهند. اطراف دهان، چانه و گلوئی این جانور سفیدرنگ است و زیر شکم و بخش درونی دست و پاهایش نیز رنگ روشن تری دارد. به دلیل داشتن دست و پاهای بلند و کشیده و سینه فراخ به سگ‌های تازی شباهت‌هایی دارد. موهای ریز و کوتاهی دارد که در زیبایی آن تاثیر بسزایی دارد. اندازه بدن آن بین ۱۱۲ تا ۱۳۸ سانتیمتر و اندازه دم ۶۵ تا ۸۴ سانتیمتر، بلندی شانه‌ها ۷۰ تا ۸۵ سانتی متر است و وزنش می‌تواند از ۳۴ تا ۵۵ کیلوگرم باشد. سر کوچک و مجسمه کشیده‌ای دارد و چشمانش در بالای کاسه سرش قرار دارد و خطی که به خط اشک معروف است از گوشه چشم حیوان به موازات بینی تا گوشه لبش امتداد یافته است که رنگ سیاه آنها باعث جذب اشعه آفتاب و راحتی دید حیوان می‌شود. در واقع می‌توان گفت این خطوط، مانند یک عینک آفتابی عمل می‌کنند. این خط در یوز ایرانی ضخیم‌تر از نوع آفریقایی است. یوزپلنگ را می‌توان از طریق همین خط به سادگی از بقیه گربه‌سانان خالدار شناسایی کرد. پشت گردن یوز موهای بلندی قرار دارد که از سر تا روی شانه امتداد دارد و شبیه پال است. این پال‌ها تا حدود ۳ ماهگی پشت سر و بدن

## ● آرام و بی‌خطر

یوزپلنگ ذاتا آرام است و نه تنها خطری برای انسان ندارد که حتی به سرعت به انسان خو می‌گیرد، همین موضوع سبب شده تا یوزپلنگ‌های زیادی در طول تاریخ به عنوان حیوان دست‌آموز در کنار انسان‌ها زندگی و به آنها در شکار کمک کنند. سرعت زیاد این گربه، شکار را برایش آسان می‌کرد و انسان‌ها هم از این توانایی یوز استفاده می‌کردند. اما سرعت زیاد توسعه شهرها و روستاها، بلای جان یوزپلنگ‌ها شد و زیستگاه آنها را محدودتر کرد. چرای دام در زیستگاه‌ها، باعث شد تا منابع گیاهی مناطق روزه‌روز کاهش یابد و از جمعیت قوچ، میش، آهو و جبیر که طعمه‌های اصلی یوزپلنگ هستند، کاسته شود. طبیعتا کاهش جمعیت طعمه‌ها، آثار زیان‌باری را بر جمعیت خود یوزپلنگ داشته است. علاوه‌براین، عبور جاده از زیستگاه‌های اصلی یوز، مرگ تعداد زیادی از این گوشت‌خوار را به دنبال داشته است. شکار با مقاصد مختلف نیز به وضعیت نامناسب زندگی یوزپلنگ‌ها در ایران در سال‌های گذشته دامن زده است. در دهه‌های گذشته بسیاری از یوزها از روی ناآگاهی مردم شکار شده‌اند؛ در دهه ۶۰ و ۷۰ علاوه بر ماجرای خانواده ماریت چندین گزارش دیگر از حمله مردم به یوز وجود دارد که در تمامی این موارد، بی‌اطلاعی مردم و ترس از حمله حیوان به اهالی و دام‌ها، باعث کشته‌شدن یوزپلنگ‌ها شده است. حال آنکه تاکنون از حمله یوزپلنگ به انسان گزارشی منتشر نشده است. در واقع یوزپلنگ حیوانی نسبتا ضعیف است که معمولا در مواجهه با انسان، فرار را بر قرار ترجیح می‌دهد. امروزه خوشبختانه به دلیل آموزش و فعالیت‌های تبلیغاتی شکار یوزپلنگ بسیار کاهش داشته است و تنها مشکل این است که در بعضی زیستگاه‌ها، دامداری بسیار گسترده‌ای وجود دارد و چوپان‌ها و سگ‌های گله برای حفاظت از دام ممکن است مخاطراتی برای یوز به وجود بیاورند. به طور مثال در منطقه توران ۱۸۶ آغل وجود دارد که به طور متوسط ۵۰۰ گوسفند دارند و هر یک چندین سگ گله دارند و این تهدیدی بسیار بزرگ برای یوزپلنگ‌های منطقه است.

تا ابتدای دهه ۱۳۲۰ جمعیت یوزپلنگ در ایران بالغ بر ۴۰۰ قلابه برآورد شده بود؛ اما در حال حاضر این تعداد به کمی بیشتر از ۵۰ یوزپلنگ رسیده است. در سرشماری حیات وحش معمولا از واژه «برآورد» استفاده می‌شود؛ چراکه هیچ‌کس نمی‌تواند تعداد دقیق حیوانات را مشخص کند. کارشناسان حیات وحش با توجه به شواهد به‌دست آمده مانند عکس، فیلم، آثار حضور حیوانات، خلق و خوی حیوانات و ... جمعیت حیات وحش را از طریق تخمین‌های کارشناسی برآورد می‌کنند. هرچه روش‌های علمی دقیق‌تر و متعددی به کار گرفته شود، برآورد جمعیت حیات وحش نیز دقیق‌تر خواهد بود.

## ● تهدید و خطر

تعداد بسیار کم یوزپلنگ ایرانی، این حیوان را بسیار آسیب پذیر کرده است. خطرات پیش رو به دو بخش طبیعی و انسانی تقسیم می‌شود که بی‌شک در وضعیت فعلی این حیوان عوامل انسانی نقش بیشتری داشته‌اند. از عوامل طبیعی می‌توان به شرایط سخت باروری و زندگی دور از هم نر و ماده اشاره کرد به طوری که اگر نر و ماده در معرض دید هم باشند، تمایلی به جفتگیری وجود ندارد و اگر دور از هم باشند امکان جفتگیری کاهش پیدا می‌کند، تهدید دیگر؛ جانورانی مثل ببر، کفتار، گرگ و پلنگ هستند و از بین رفتن توله‌ها بر اثر حمله این جانوران بارها ثبت شده است. خطر مهم دیگر، بیماری‌ها و حساسیت به بیماری‌های عفونی است؛ حتی گرامیش زمین نیز به طور غیر مستقیم

در کاهش جمعیت یوز موثر بوده است. ولی همانطور که اشاره شد سلسله عوامل مهم و تاثیرگذاری که باعث کاهش تعداد یوزپلنگ شده‌اند عموما توسط انسان‌ها انجام گرفته است. از بین بردن و تکه تکه کردن زیستگاه، شکار خود و منابع غذایی‌اش، تبدیل مراتع به مزارع، ورود دام به زیستگاه یوز، تصادف با ماشین و ... از موضوعاتی است که هر کدام قصه غم‌انگیز از دست رفتن چندین یوزپلنگ را یادآوری می‌کند. کم شدن منابع غذایی و آب برای آهو، میش، بز و ... به عنوان منابع غذایی یوز و در نتیجه کوچک و یا تلف شدن آنها.

تصادف ماشین با یوز در جاده‌هایی که درست از وسط زیستگاه این جانور می‌گذرد تلفات بسیاری داده است به طوری که در ۱۵ سال اخیر بیش از ۱۵ قلابه یوز در اثر تصادف از بین رفته‌اند که این یعنی بیش از یک چهارم کل یوزپلنگ آسیایی موجود، یا شکار بی‌رحمانه یوزپلنگ برای تفریح و استفاده از پوست آن در پالتوهای چرم بسیار غم‌انگیز است و غم‌انگیزتر اینکه برای تولید یک پالتوی زنانه به پوست پنج تا شش یوزپلنگ نیاز است که خوشبختانه به نظر می‌رسد در کشور ما با فرهنگ‌سازی‌های انجام گرفته این اتفاق کمتر رخ داده است.

## ● بالاتر از خطر

به طور کلی می‌توان گفت تمام گونه‌ها در طبیعت از یک زمانی آغاز می‌شود، در یک دوره‌ای که شرایط برای آن فراهم باشد به اوج خود می‌رسد و بعد از یک بازه زمانی افت می‌کند و منقرض می‌شود؛ یعنی حتی اگر دخالت‌های انسان هم نبود و ساخت جاده‌ها و شکار هم نبود این روند طی می‌شد و در یک زمانی یوزپلنگ منقرض می‌شد ولی امروزه شاهد آن هستیم که انسان این روند را بسیار سریع‌تر کرده است. به طور مثال اگر قرار بود حیات یوزپلنگ تا یک میلیون سال دیگر باقی بماند، در حال حاضر نگران هستیم که آیا تا ۱۰ سال دیگر زندگی می‌کند یا خیر؟ بعد از جنگ‌های جهانی، یوزپلنگ در بخش عمده‌ای از آسیا، اروپا و آفریقا سکونت داشته است. قلمرو زندگی یوزپلنگ آسیایی از دریای مدیترانه تا هندوستان ادامه داشته است. بعد از این جنگ‌ها و تسلط انسان به ادوات جنگی، ماشین آلات و اسلحه‌ها افزایش پیدا می‌کند که این موضوع شرایط را برای بسیاری از گونه‌های موجود در حیات وحش سخت می‌کند. خیلی از گونه‌ها در این دوره منقرض یا به سمت انقراض حرکت کردند که یوزپلنگ هم از آن دسته است. برای همین در بخش‌هایی از آسیا و آفریقا یوز از بین رفته است و گونه آسیایی تنها در بخش مرکزی ایران که در آن دوران دسترسی کمتری به آن وجود داشته، باقی مانده است و البته در بخش‌هایی که از نظر حیات وحش غنی‌تر بوده به کلی این حیوان نابود می‌شود. شاید تقدیر این باشد که آخرین یوزپلنگ‌های آسیایی موجود در روی زمین هم‌وطنان ما باشند و همین موضوع مسئولیت ما را چند برابر می‌کند.





# مکتب اتریش چیست؟

## اقتصاد اتریشی چه هست و چه نیست؟



استیون هورویتز  
مترجم: مانی قائم‌مقامی

استیون هورویتز زاده ۷ فوریه ۱۹۶۴ در دیترویت آمریکا اقتصاددان آزادی‌خواه مکتب اتریش است. وی تحصیلات عالی‌اش را با مطالعه فلسفه و اقتصاد از دانشگاه میشیگان آغاز کرده و دکترایش را در رشته اقتصاد از دانشگاه جورج میسون، که یکی از مراکز اصلی مکتب اتریش در دنیای امروز است، دریافت کرده است. از هورویتز آثاری همچون تکامل پولی، بانکداری آزاد و نظم اقتصادی و همچنین کنش انسانی و نه طراحی انسان: لیبرالیسم در سنت ووشنگری اسکاتلندی، بنیانهای ی‌خرد و اقتصاد کلان: دیدگاهی اتریشی، و مدرن فیلیپ هایک: لیبرالیسم کلاسیک و فرگشت نهادهای اجتماعی منتشر شده است.

از زمان آغاز بحران و رکود اقتصادی، پژوهشگران، روشنفکران اجتماعی، و حتی رسانه‌های علاقه‌ای دوباره به اندیشه‌های اقتصادی مکتب اتریش پیدا کرده‌اند. پس از مدت‌های مدید، چارچوب تحلیلی اقتصاد اتریشی توجه شمار متعددی از خط‌دهندگان بانفوذ افکار عمومی راه اگر نگوییم به طور جدی، به خود جلب کرده است. البته که این اتفاقی خوب است.

اما، در عین حال، این اقبال جمعی باعث شده است بسیاری صفت «اتریشی» را برای اشاره به دیدگاه‌هایشان درباره‌ی مسائلی به کار برند که ورای مسائلی قرار می‌گیرند که در چارچوب تحلیلی اقتصاد اتریشی مطرح می‌شود. علی‌الخصوص صفت «اتریشی»، نه تنها غیرمستقیم، بلکه مستقیماً از رهگذر کاربرد اصطلاحاتی نظیر «اتریشی-آزادی‌خواهانه» برای توصیف ترجیحات خاص سیاست‌گذاری یا جهان‌بینی‌های وسیع‌تر، بدل به معادلی تقریبی برای «بازار آزاد» یا «آزادی‌خواهانه» شده است. نتیجه‌ی این است که، آن‌چه اقتصاد اتریشی هست، به‌رغم بالارفتن شهرت در

این اواخر، اغلب به چیزی تحریف شده که اقتصاد اتریشی نیست.

مثلاً، اوایل همین ماه، جسی. دی. هیمل یادداشت‌نویس می‌نویسد: «اگر از چشم‌اندازی اتریشی که بنگریم، دآوری [اتریشی‌ها] درباره‌ی سیاست‌گذاری‌های عمومی شتابزده است و استوار بر به‌پرسش گرفتن انگیزه‌های دیگران» و بعد اشاره می‌کند به «نفرت اتریشی‌ها از سیاست خارجی آمریکا و علاقه‌شان به مستبد خواندن [ابراهام] لینکلن». مکتب اتریشی‌ها باید فکری به حال این باورهای ددرسراساز بکنند که الف) «چشم‌انداز» ما [یعنی اتریشی‌ها] دربرگیرنده‌ی «داوری‌های شتابزده» در مورد سیاست‌های عمومی است ب) از چشم‌انداز ما [مکتب‌اتریشی‌ها] انگیزه‌های دیگران را باید زیر سوال برد؛ و ج) اقتصاد اتریشی مستلزم این است که دیدگاهی معین درباره‌ی سیاست خارجی یا جنگ داخلی آمریکا داشته باشیم.

وقتی افراد این باورها را به اقتصاد اتریشی نسبت می‌دهند، یعنی ما در انتقال اندیشه‌های اساسی مکتب اتریش موفق نبوده‌ایم و به‌ویژه در انتقال اینکه اقتصاد اتریشی رویکردی است در مطالعه‌ی کنش‌های بشری و جهان اجتماعی، و نه مجموعه‌ای از احکام درباره‌ی سیاست‌گذاری‌های دولتی. اگر به‌راستی به دنبال فهم جهان به منظور بهبود آن هستیم، به آراء اقتصاد اتریشی نیازمندیم و نباید مردم را با ایجاد این تصور دلزده کنیم که اقتصاد اتریشی مستلزم باور به چیزهایی است که در آن چارچوب تحلیلی قرار نمی‌گیرند (و برخی از آنها را می‌توان، به درستی یا به غلط، احماقانه دانست).

باید بگوییم ایراد کار دوسویه است. نخست، بسیاری از روزنامه‌نگاران و مفسران یا، به‌رغم وفور اطلاعات بسیار در اینترنت، تلاشی نمی‌کنند در یافتن اقتصاد اتریشی واقعاً درباره‌ی چیست/یا اینکه پیشنهادی‌های خودشان را دارند که باعث می‌شود هر کاریکاتوری از مکتب اتریشی را که می‌توانند پیدا یا جعل کنند، بپذیرند. دوم،

بنا نبود در چنین مجموعه‌ای گنجانده شوند، تصویری روشن و منسجم از دست‌آوردهای متمایز اقتصاد اتریشی به‌دست می‌دهند. این مقاله‌ها را به‌زحمت می‌توان در سه گروه دسته‌بندی کرد. اولین گروه مقالاتی هستند درباره‌ی ماهیت اقتصاد، دومین گروه مقالاتی که عموماً مقالات «شناختی» خوانده می‌شوند و بعد از آن، سه مقاله‌ی هایک در باب مجادله‌ی محاسبه‌ی سوسیالیستی. هر مقاله‌ی هایک که مستقیماً به بحث درباره‌ی کینز و گنتوگو درباره‌ی اقتصاد کلان در دهه‌ی ۱۹۳۰ می‌پردازد، از این مجموعه غایب است؛ که عجیب می‌نماید.

پیش‌تر این مقالات در کتاب سود، بهره و سرمایه‌گذاری، در سال ۱۹۳۰ منتشر شده‌اند. مقاله‌های فردگرایی: درست و نادرست، و واقعیت‌های علوم اجتماعی، که مقدمات مهمی در ورود به اندیشه‌ی نظم اختیاری و ذهنیت‌گرایی به‌دست می‌دهند، در گروه نخست جای گرفته‌اند. اولین مقاله فردگرایی در نظر اندیش‌مندانی مانند آدام اسمیت و دیوید هیوم را، که در کی ملایم‌تر و کم‌تر عقلایی از فردگرایی دارند، از مکتب عقل‌گرا تر روسو و دیگران،

که قدرت بی‌اندازه‌ای از خلق و کنترل جهان اجتماعی به فرد می‌دهد، تفکیک می‌کند. هایک می‌گوید سنتِ اسمیت-هیوم معتقد است از آنجا که ابنا‌ی بشر از شناخت محدودی برخوردارند، برای اینکه این شناخت را در دسترس دیگران قرار دهیم، آزادی ضروری است. درمقابل، انتظار زیاده‌ازحد عقل‌گرایان از عقلانیت انسان به تخریب و تهدید آزادی فردی انجامیده است.

● **واقعیت‌های جهان اجتماعی**

مقاله‌ی دوم به اقتصاددانان، و در مقیاس عام‌تر دانشمندان علم اجتماع، یادآور می‌شود که واقعیت‌های جهان اجتماعی باورها و مشاهدات افراد هستند. هر تبیین مناسبی از پدیده‌های اجتماعی، مانند پدیده‌های بازار، باید با چگونگی درک افراد از جهان آغاز شود. این بدین معنی نیست که جهان چیزی جز افراد نیست، بلکه می‌گوید توضیح سازمان‌ها و نتایج اقتصادی باید از افراد شروع شود. مقالات «شناختی» مهم‌ترین مقالات این کتاب برای اقتصاددانان اتریشی مدرن هستند. هایک در اقتصاد و شناخت، می‌گوید بازارها ماهیتاً فرآیندهایی

کارآفرینانه است [فرآیند است؛ یعنی طی طریق است، نه تعادل مقصد، نه وضع جاری امور].

۸- پول خنثی نیست [قبض و بسط در حجم پول در رونق و رکود در اقتصاد واقعی بلا تأثیر نیست].

۹- ساختار سرمایه از کالاهای ناهمگنی شکل می‌گیرد که هر یک مصارف خاص متعددی دارند و باید با هم ردیف شوند.

۱۰- نهادهای اجتماعی غالباً نتیجه‌ی کنش‌های انسان‌ها هستند، اما محصول طرح‌ریزی انسان‌ها نیستند.

پیتربنکی در مقاله‌ی مذکور این گزاره‌ها را شفاف بیان کرده است، و نیاز نیست من آنچه او می‌گوید را تکرار کنم. در عوض، صرفاً می‌خواهم نشان دهم چطور هر یک از اینها گزاره‌ای است درباره‌ی ماهیت جهان اجتماعی-اقتصادی/یا چگونگی تحلیل آن. هیچ کدام از گزاره‌های فوق حکمی مربوط به سیاست‌گذاری در مسائل اقتصادی یا هر چیز دیگری، نیست. بار دیگر می‌گویم: اقتصاد اتریشی مجموعه‌ای از اندیشه‌ها و مفاهیم مفید در تحلیل و درک جهان است؛ و نه مجموعه‌ای از احکام سیاست‌گذاری. اقتصاددان‌های غیراتریشی [غیرمکتب اتریشی] بسیاری از دیدگاه‌های سیاست‌گذارانه‌ی به‌شدت آزادی‌خواه وجود دارند (مثلاً برایان کابلان) و اقتصاددانانی هستند که هرچند نه همه، اکثر گزاره‌های بالا را قبول دارند، اما خودشان را آزادی‌خواه نمی‌خوانند (مثل راجر کاپل). و پرشمارند افرادی که معتقدند لینکلن مستبد بوده است و سیاست خارجی آمریکا کابوسی امپریالیستی است، اما به مکتب اقتصادی اتریشی تعلق ندارند (و اقتصاددانان مکتب اتریشی‌ای هستند که با هر دو ادعای فوق مخالفند).

برای رسیدن از اقتصاد اتریشی به نتیجه‌گیری‌هایی در باب سیاست‌ها، باید برخی عقاید غیراقتصادی اساسی را در اقتصاد دخیل کرد، عقایدی از این دست که تشریح مساعی اجتماعی، صلح و رفاه مطلوبند و اینکه هیچ ارزش مهم‌تری از

اینها وجود ندارد. افزون بر این، بیان همچو ادعاهایی، به‌خصوص آنجا که اساس‌شان بر فهم تاریخی است، همچنین مستلزم داوری تفسیری اقتصاددان است، تفسیری که او را به ورای اصول مصرح اقتصاد اتریشی می‌راند. اظهارنظری درباره‌ی سیاست‌گذاری یا تاریخ مستلزم این است که اقتصاددان از دانش حوزه‌های دیگر استفاده برد و به فهمش از تاریخ و بازیگران زمان حال استناد جوید. تئوری اقتصاد اتریشی به‌تنهایی نمی‌تواند چنین داوری‌ای درباره‌ی سیاست‌ها کند یا همچو فهم تاریخی‌ای به‌دست دهد. گفته‌ی میزس درباره‌ی وظیفه‌ی مورخان را ملاحظه کنید:

«مورخ در برخورد با مسأله‌ای تاریخی از دانشش برگرفته از منطق، ریاضیات، علوم طبیعی و به‌ویژه رفتارشناسی انسانی بهره می‌گیرد. حال آن‌که افزارهای ذهنی این علوم غیرتاریخی برای کار او کفایت نمی‌کنند. این افزارها بسرای او ابزارهای کمکی‌ای صرف‌نظرکردنی و ناگزیر هستند، که به‌خودی‌خود پاسخ‌گویی به پرسش‌هایی را که با آنها سروکار دارد، امکان‌پذیر نمی‌سازند.

مورخ نمی‌تواند این مسائل را صرفاً بر پایه‌ی قضایی که علوم دیگر در اختیارش گذاشته‌اند حل کند. همیشه در پس هر یک از مسائل او چیزی هست که تن به تحلیل به‌وسیله‌ی آموزه‌های دیگر علوم نمی‌دهد. خصوصیات منحصره‌فرد و یگانه‌ی هر رویداد موضوع مطالعه‌ی فهم تاریخی هستند. «...این روشی است که همه‌ی مورخان و کسان دیگر در شرح و تفسیر رویدادهای بشری گذشته و پیش‌بینی رویدادهای آینده به کار می‌برند.» (کنش انسانی صص. ۴۹-۵۰)

اقتصاد اتریشی (رفتارشناسی انسانی اتریشی) در مسائلی نظیر مسائل مربوط به سیاست خارجی آمریکا، یا جنگ داخلی آمریکا هیچ حرفی در خود و از خودش برای گفتن ندارد، یا درباره‌ی اینکه آیا نظام ملی بانکی آمریکا محصول دسیسه‌چینی‌های مخفیانه بانکداران است، یا اینکه آیا

تفکر می‌رساند که کار یک هیأت برنامه‌ریزی مرکزی-قیمت‌گذاری و تخصیص کالاهای سرمایه‌ای-دشووارتر از وظیفه‌ای نیست که پیش روی بازار قرار می‌گیرد. در الگوهای «سوسیالیست‌های بازارباور» اندیشمندانی مانند اسکار لانگه فرض بر این قرار می‌گیرد که [نهاد برنامه‌ریزی مرکزی] مجموعه‌ای تعادلی از قیمت‌هاست، یعنی درست همان کاری که گمان می‌شد بازار انجام می‌دهد. پس چرا شرایط الگویی کاملاً رقابتی را در بنگاه‌های اقتصاد سوسیالیستی پیاده‌نکنیم؟

● **منحنی‌ای در کار نیست**

هایک اصرار دارد منحنی‌های هزینه و تقاضایی که در نظریه‌های اقتصادی به کار می‌ندیم، و لانگه فرض را بر دسترس‌ی هیأت مرکزی به آنها می‌گذارد، وجود عینی ندارند و از این رو بازیگران صحنه‌ی دنیای واقعی از آنها آگاه نیستند؛ آنها در عوض باید هر روز این متغیرها را کشف کنند. این فرآیند کشف، فقط زمانی می‌تواند اتفاق افتد که کارآفرینان با رقابتی واقعی روبه‌رو هستند، منابع خود را به کار می‌بندند

اقتصاد اتریشی مجموعه‌ای است از گزاره‌های تحلیلی درباره‌ی جهان و نحوه‌ی مطالعه‌ی آن. این اقتصاد مجموعه‌ای از احکام ناظر بر سیاست‌گذاری یا تفسیرهای تغییرناپذیر از تاریخ نیست.

خانواده‌ی بسوش ارتباطی با نازی‌ها دارند، اینکه حق مالکیت معنوی مشروع است، یا اینکه انداختن بمب‌های اتمی روی ژاپن موجه بوده است یا خیر. باین‌همه، اندیشه‌ها و مفاهیم تئوریک مکتب اتریش بدون‌شک در تلاش‌های ما برای فهم این مسائل کاربرد دارند (همان‌طور که تحقیقات کریس کوبین روی سیاست خارجی آمریکا نشان داده است)، اما هیچ‌چیز، تکرار می‌کنم هیچ‌چیز، وجود ندارد که «لازم آورد» کسی که اندیشه‌های مکتب اتریش را به کار می‌گیرد درباره‌ی این دست مسائل موضع خاصی بگیرد. و هیچ موضعی که بر این اساس گرفته شود را نمی‌توان به درستی دیدگاه «مطلق» اتریشی در آن مورد خواند. افزون بر این، اقتصاد اتریشی هیچ حرفی درباره‌ی «حقوق طبیعی» ندارد که بزند. در واقع، میزس منکر وجود حقوق طبیعی بود و معلوم نیست که اگر براهین مبتنی بر حقوق طبیعی را بر براهین دایر بر نتیجه‌گرایی (consequentialism) ترجیح دهیم اصلاً اقتصاد، هر مکتبی که باشد، به چه درد خواهد خورد.

اقتصاد اتریشی مجموعه‌ای است از گزاره‌های تحلیلی درباره‌ی جهان و نحوه‌ی مطالعه‌ی آن. این اقتصاد مجموعه‌ای از احکام ناظر بر سیاست‌گذاری یا تفسیرهای تغییرناپذیر از تاریخ نیست. فارغ از اینکه چه دیدگاهی از این مسائل دیگر داشته باشیم، لازم است اقتصاددانان مکتب اتریش به‌صراحت بگویند که این دیدگاه‌ها مؤلفه‌ای ضروری از کاربرد چارچوب اتریشی برای تحلیل نیستند. و اگر بتوانیم در تصریح این تمایز میزسی بهتر عمل کنیم، حتی بهتر از پیش خواهیم توانست نه تنها عقاید خودمان را به گوش مخاطبان برسانیم بلکه تأیید و موافقت‌شان را نیز به‌دست آوریم؛ کاری که از طریق جدا کردن عقاید و اندیشه‌های مان از مواضع خصوصی ممکن می‌شود درباره‌ی مسائلی که لزوماً هیچ ارتباطی با اقتصاد اتریشی ندارند و مکرراً کسانی را که شاید می‌توانستند در غیر این صورت با ما همدل باشند، می‌تاراند.

و بر سر آنها مخاطره می‌کنند. سوسیالیسم، چه در قالب برنامه‌ریزی جامع و چه در معنای «سوسیالیسم بازار»، هرچه بکوشد نمی‌تواند با بازار هموندی کند، زیرا فاقد قیمت‌هایی است که بر اساس ارزش واقعی پول تعیین شده‌اند و چنین فرآیند کشفی ندارد. مسأله رسیدن به موازنه نیست، بلکه تنظیم لحظه‌به‌لحظه‌ی آن تا رسیدن به تعییری مدام در شناخت انسان و میزان دسترس به منابع است. فاصله گرفتن از اندیشه‌ی موازنه‌باور برتری بازار را بیش از پیش آشکار می‌سازد. بسیاری از مضامینی که از زمان احیای اقتصاد اتریشی در نیمه‌ی دهه‌ی ۱۹۷۰ به شاخصه‌های این مکتب اندیشه‌ی اقتصادی تبدیل شده‌اند، برگرفته از این مقالات هستند. به بیان دقیق‌تر، اقتصاد اتریشی پس از احیا، آمیزه‌ای از تمرکزهایک بر شناخت، کشف و نظم اختیاری و تأکید میزس بر کنش هدفمند، برآورد پولی و کارآفرینی بوده است. این مجموعه‌ی مضامین شالوده‌ی رویکرد اتریشی مدرن است، و در سومین کتاب مهم قرن بیستم بود که ترکیب مضامین میزسی و هایکی نخستین بار به بار نشست.

# فردگرایی و نظم اقتصادی

## نگاهی به نظریه‌ی فردریش فون هایک



استیون هورویتز  
مترجم: صبا رستگار

هایک می‌گوید سنت اسمیت-هیوم معتقد است از آنجا که ابنا‌ی بشر از شناخت محدودی برخوردارند، برای اینکه این شناخت را در دسترس دیگران قرار دهیم، آزادی ضروری است. در مقابل، انتظار زیاده‌ازحد عقل‌گرایان از عقلانیت انسان به تخریب و تهدید آزادی فردی انجامیده است.

در سه یادداشت‌های پیشین‌ام در باب متون بنیادین اقتصاد اتریشی قرن بیستم، به بررسی کتاب عمل انسانی لودویگ فون میزس پرداختم که ترجمه‌ی انگلیسی آن در سال ۱۹۴۹ منتشر شد. کم‌تر از یک سال پیش از آن، دومین کتاب از کتاب‌های سه‌گانه‌مان در این باره، به بازار آمد. فردگرایی و نظم اقتصادی مجموعه‌ای است از مقاله‌های فردریش هایک، از دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰، که بیش‌ترشان پیش‌تر در مجله‌های اقتصادی منتشر شده بودند. اگرچه این مقاله‌ها



# دولت خواهی گم‌شده

◀ **سعید حجازیان** نظریه پرداز سیاسی

نظریه پرداز سیاسی

این روزها در میان اخبار با دو رویداد مهم روبه‌رو هستیم. اولین آن‌ها جشن‌های هفتادمین سال استقلال پاکستان از هند است و دیگری فراخوان مسعود بارزانی برای برگزاری فرزندوم استقلال کردستان عراق. ایسن دو رویداد بسرای ما از آن جهت اهمیت دارند که بدانیم گذشته و حال همواره درس‌هایی برای ایران داشته و دارند. زمانی که هند از یوغ استعمار بریتانیا بیرون آمد همه اقوام آن‌ اعم از هندو، سیک، مسلمان و زرتشتی درباره ایده ضدیت با استعمار هم‌داستان بودند تا اینکه بعدها به دلیل دعوای دینی، میان مسلمانان و هندوها اختلاف افتاد و در مواجهه‌ای همراه با تلفات زیاد پاکستان از پیکره هند جدا شد. امروز علیرغم جدایی و ثبات نسبی همچنان این تخاصم ادامه دارد؛ در واقع رهبران اولیه پاکستان یعنی محمدعلی جناح، فاطمه جناح و اقبال لاهوری بی آنکه به عواقب عمل‌شان بیندیشند باعث جدایی جبهه اسلام از هندوستان شدند و در ادامه همین مسیر پاکستان نیز به دو بخش تقسیم شد و پاکستان شرقی (بنگلادش) نیز جداسری پیشه کرد.

درباره فاصله ایجاد شده میان هند و پاکستان بسیاری می‌توان نوشت اما به همین نکته می‌توان اکتفا کرد که پاکستان در بدو تولدش به قدری از هند فاصله گرفت که حتی سرود ملی یا «ملی ترانه»اش را به زبان فارسی سرودند؛ این امر در حالی صورت گرفت که زبان رسمی پاکستان اردو بود و زبان‌های دیگر نیز مثل پنجابی، پشتو و بلوچی در آن رواج داشت و عملاً زبان فارسی به صورت جدی در میان مردم رواج نداشت.<sup>۱</sup>

از سوی دیگر، با کردستان عراق مواجه هستیم. پس از سقوط صدام و اخراج بعثی‌ها از دولت و مناصب نظامی عراق، عملاً قدرت به دست شیعیان این کشور افتاد و کردها که سابقه مبارزه با دولت بعثی را در کارنامه‌شان داشتند، سرزمین خود را بازیابی کردند و فی‌الحال مسعود بارزانی می‌خواهد تا زنده است کشور مستقل کردستان را تأسیس کند. البته در طول این مدت اهل سنت عراق نیز بیکار ننشستند و مدت‌ها در تکریت و موصل بسا دولت مرکزی جنگیدند تا اینکه بالاخره داعش سر برآورد و خود را به‌عنوان دولت آنان معرفی کرد و بسیاری از آن‌ها با ابوبکر بغدادی بیعت کردند چرا که سهم‌شان در دولت مرکزی به نسبت شیعیان کم بود.

غرض از این مقدمه آن است که مادامی که یک جمعیت طایفه باشند، شیخ می‌خواهند مانند طوایف عرب جنوب کشور که هر کدام شیخی دارند و به آن «شیخ‌الطائفه» می‌گویند. وقتی جمعیت رشد کند و ویژگی قومی (ethnic) پیدا کند افراد به دنبال رهبر هژمون یا با قول عرب‌ها سیادت می‌گردند و به دنبال یافتن «سیدالقوم» می‌روند. در مرحله بعد زمانی که تکامل جمعیت بیشتر شد و به مرحله ملت رسید، دولتخواهی مطرح می‌شود و ملت در پی برقراری دولت خود برمی‌آید چرا که گذشته‌اش دولت خودش است. برای مثال در نمونه کردستان عراق شاهد هستیم که از دوره ملامصطفی بارزانی تا به امروز پرچم، سرود، کنسولگری، پیش‌مرگه و ارتش اختصاصی پدید آمده

و دولتمردان هر آن ممکن است واحد پول منطقه‌ای مشخص کنند و به چاپ اسکناس نیز دست بزنند. کردهای عراق فی‌الواقع فقط دولت ندارند و اگر دولت‌شان برقرار شود، nation-state تشکیل می‌شود. این جمعیت قبلاً زبان، مذهب، نژاد، پیشینه فرهنگی و تاریخی مشترکی داشتند اما با این حال قوم بودند و این پارامترها هنوز برای اطلاق واژه ملت کفایت نمی‌کرد، چرا که یک قوم زمانی ملت می‌شود و قوم (STABILITY) پیدا می‌کند که دستگاه حاکمه (ESTABLISHMENT) داشته باشد.

● حال به نمونه ایران توجه کنید؛ کشوری که هم ملت داشته و هم به تعبیر هگل اولین دولت را در تاریخ داشته است. ملت ایران به لحاظ فرهنگي دوام داشته است ولی گاهی همچون زمان حمله اسکندر دولت‌اش محو شده است، اما بعداً همین ملت دولت‌اش را بر بستری که از قبل موجود بوده ایجاد کرده است؛ چنانکه دیدیم بعد از حمله اعراب به ایران، ایرانیان سعی کردند دولت خود را بسازند. این مقوله را در ادبیات‌مان نیز شاهد هستیم که بارزترین آن شاهنامه است که فی‌الواقع اثری دولت‌نما محسوب می‌شود؛ فردوسی در اثر خود بیش از آنکه بخواهد احیاگر زبان فارسی باشد به دنبال احیای دولت از دست رفته است. در جای دیگر نیز یعقوب لیث می‌گوید: «چیزی را که من انسدر نیایم چرا باید گفتن» که فی‌الواقع می‌خواهد جداسری خود از خلافت بغداد و همچنین احیای دولت ملی را نشان دهد. از این نمونه‌ها فراوان‌اند؛ چه نادر، چه شاه صفی و تبارش و چه جنبش مشروطه و حتی دولت موقت مهندس بازرگان. حتی به اعتقاد من فلسفه انتظار برای ایرانیان هم فلسفه دولت از دست رفته است که برای اثبات این امر می‌توان به عبارت «لَهِمَّ اَنَا نُرْعِبُ الْيَكِ فِى دَوْلَةِ كَرِيْمِهِ» در دعای افتتاح استشهاد کرد که طلب دولت در آن به وضوح مشخص است.

فی‌الواقع بعد از شکست ایران در جنگ‌های ایران و روس و پی بردن ایرانیان به مسأله توسعه‌نیافتگی و عقب‌ماندگی که نمود آن در قشون نمایان شد، اهالی سیاست متوجه شدند که توسعه و ترقی امری است پس واجب که بعدها در همین راستا چه در دولت قائم‌مقام فراهانی و چه در دولت امیرکبیر تلاش شد که عقب‌ماندگی به‌نحوی جبران شود و این امر ممکن نبود جز با تشکیل دولتی ملی و نه دولتی سلطانی. پس از آن در اواخر دوره قاجار تفاسیری از مهدویت به دست داده شد که گویا مبین آن بود که برای تعجیل در فرح باید دولتی به وجود آید که آن را تمهید کند، امری که در غرب نیز سابقه داشته است و نمونه آن را در مورد پیوریتن‌ها مشاهده می‌کنیم. پیوریتن‌ها مسیانیتسم را سوخت توسعه خود کردند و زمانی که به مرحله‌ای از ترقی و توسعه رسیدند، ایده‌های مسیانیتی تبخیر شد. تقریباً مانند داستان منطق‌الطیر عطار که جمعی از پرندگان به‌دنبال سیمرغ روانه قاف شدند و در میانه راه عده‌ای از بین رفتند و الهایه وقتی به قله رسیدند فقط سی پرنده باقی مانده بودند که فهمیدند سیمرغ خود آن‌ها هستند.

از این گذشته دولت در ایران به نسبت دیگر کشورها اهمیت بیشتری دارد. امروز در ایران نه همچون انگلیس و آمریکا، بورژوازی موتور توسعه است و نه مانند چین و ویتنام، حزب فراگیر می‌تواند ایفای نقش کند. در کشور ما به دلایل مختلف

فصل ۴ : فرهنگ و اندیشه

# گفتمان

◀ **محمد درودیان** نویسنده و پژوهشگر جنگ ایران و عراق

منظور از «مواجهه تجربی» صورتی از مواجهه فردی و اجتماعی به‌معنای عام و خاص در حوزه موضوعات و مسائل انسانی است. به این اعتبار، تجربه تجربه‌اندوزی یک امر انسانی و در زیست انسانی است. در این رویارویی تجربی، قابلیت‌های درونی افراد و جامعه، در آزمون جدید و یا تکرار آن، آشکار و وضعیت جدیدی خلق می‌شود که ما به‌ازاء درونی و بیرونی دارد. تغییرات حاصل از مواجهه تجربی، موجب تمایز و تقسیم‌بندی زندگی فردی و اجتماعی به زمان و یا دوره قبل و بعد از تجربه می‌شود. برپایه توضیح یادشده، مسیر زندگی انسان از ابتدا تا انتها، در فرآیند مواجهات تجربی شکل می‌گیرد و ادامه پیدا می‌کند. حتی در دوران کهولت و بی‌عملی نیز احتمالاً بازمینی تجربیات و آگاهی‌های حاصل از آن نیز به خلق جدیدی در ساحت اندیشه و گاه مواضع و رفتار منجر خواهد شد. با مقدمه یادشده، این پرسش وجود دارد که تجربه جنگ ایران و عراق را چگونه و با چه الگویی می‌توان مورد نقد و بررسی قرار داد؟

مسئله اساسی در شناخت مواجهات تجربی این است که؛ بررسی تجربیات فردی یا اجتماعی در عین حالی که به اعتبار امر تجربی، عام است، در موضوعات مختلف خاص است، لذا تجربه دیگران را با نگاه بیرونی می‌توان ادراک کرد، حال آنکه در نگاه به تجربه فردی- اجتماعی خود، رسیدن به یک پیش‌فرض‌های ما در نگرش به پدیده‌ها، چیزی جز همان باورهای تجربی ما و مجموعه‌ای از سایر آگاهی‌های باورمند و غیرباورمند نیست. مهمتر آنکه؛ ما قادر به مشاهده تجربیاتمان با بیرون ایستادن از تجربیاتمان نیستیم، زیرا مائیت ما چیزی جز تجربیات ما نیست. به همین دلیل، گاهی قادر به استفاده از تجربیاتمان نخواهیم بود، زیرا از درون تجربه، به تجربه نمی‌توان نگریمت! به‌عبارت دیگر درس‌آموزی از تجربیات و بازمینی آنها، به‌معنای فراروی از امر تجربه‌شده است، لذا تا زمانیکه در درون یک تجربه قرار داریم و با آن زیست می‌کنیم، امکان فراروی و بازمینی تجربه حاصل نخواهد شد، مگر آنکه با تجربه جدیدی مواجه شویم که به‌معنای تغییر در وضعیت پیشین و قرار گرفتن در وضعیت جدید است. در این صورت، امکان بازمینی تجربیات، با نگاه از بیرون به تجربیات، فراهم خواهد شد.

با این توضیح و با فرض امکان‌پذیر شدن بررسی تجربه جنگ با عراق، بازمینی و نقد و بررسی تجربیات جنگ با عراق، با الگوهای مختلفی امکان‌پذیر است؛

می‌توان تجربه جنگ را در نسبت با امر جنگ در دوره تاریخی جنگ مورد بازمینی قرار داد. می‌توان تجربه جنگ را در نسبت با شرایط صلح و ضرورت‌های ناظر بر دو زیست متفاوت در زمان جنگ و پس از آن، مورد بازمینی قرار داد. می‌توان تجربه جنگ با عراق را در نسبت با الگوهای مختلفی امکان‌پذیر است؛

می‌توان تجربه جنگ را در نسبت با امر جنگ در دوره تاریخی جنگ مورد بازمینی قرار داد. می‌توان تجربه جنگ را در نسبت با شرایط صلح و ضرورت‌های ناظر بر دو زیست متفاوت در زمان جنگ و پس از آن، مورد بازمینی قرار داد. می‌توان تجربه جنگ با عراق را در نسبت با الگوهای مختلفی امکان‌پذیر است؛

است به خطبه ۸۹ نهج البلاغه مراجعه کنید.<sup>۲</sup> این نگاه در لویاتان هابز نیز نسبت به مردم وجود دارد، آنجا که می‌گوید مردمی که از بیعت خارج می‌شوند به وضع طبیعی می‌روند.

قدما حکمت را به دو بخش عملی و نظری تقسیم کرده‌اند. حکمت عملی شامل اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مُدن بود و فی‌الواقع سیاست مدن که همان حکومت‌داری است ذروه حکمت است. از آن سو در روایتی که عنوان یادداشت حاضر بر گرفته از آن است داریم «الحکمه ضاله المومن»، یعنی حکمت گم‌شده مؤمن است و گمشده ما چیزی نیست جز حکمت عملی یا همان دولت.

به واقع اگر دولتی وجود داشت چرا باید یک پناهجوی جوان ایرانی در جزیره مانوس خود کشتی کند؟ چرا باید یک جوان ایرانی در انگلیس توسط پلیس تحقیر شود و سپس توسط همسایگانش به طرز فجیعی کشته شود؟ این در حالی است که دیگر کشورها حتی حامی قاتلان زنجیره‌ای‌شان هستند و حاضر نیستند دولت یا ملتی غریبه بر اتباعشان ظم روا دارد.

پی‌نوشت‌ها:

۱- بجاست به این نکته اشاره شود که در حال حاضر سه کشور هستند که سرود ملی‌شان به زبان فارسی است. ایران، تاجیکستان و پاکستان و حتی افغانستان نیز سرودش به زبان پشتو است و نه دری. یعنی پاکستان بسا زبان اردو به قدری گرایش ضد هند پیدا کرد که به ایران نزدیک شد و این در حالی بود که افغانستان یعنی همسایه نزدیک ایران در سرود ملی‌اش به زبان پشتو وقادار ماند.
۲- پیامبر را در زمانی فرستاد که رشته رسالت منقطع، و خواب غفلت ملت‌ها طولانی، و فتنه‌ها جدّتی، و امور حیات از هم گسیخته، و آتش جنگ‌ها شعلور بود. نور دنیا در کسوف، و دنیا با ظهور چهره فریبنده در حال خودنمایی، برگ‌های درخت زندگی زرد، نویدی از بارور شدن شجره حیات بر دل‌ها چیر، و آب زندگی فروکش کرده بود. زمانی که نشانه‌های هدایت کهنه، علائم گمراهی نمایان بود. دنیا به اهلس روی زشت نموده، و نسبت به خواننده‌اش عبوس بود. میوه‌اش فتنه، غناییش مردار، جامه‌ زیرش ترس، و جامه رویش شمشیر بود. پس ای بنندگان خدا پند بگیر، بسد، و به یاد آرید عقاید و آرایی را که پسران و برادرانتان در گرو آنند، و بر اساس آنها مورد محاسبه حق قرار گرفته‌اند. به جانم سوگند میان شما و آنان فاصله زیادی نیست، و سال‌ها و قرن‌ها میان شما و آنها نگذشته، و شما در امروز از روزی که در اصلاط آنان بودید دور نیستید. به خدا قسم پیامبر چیزی را به گوش نسل گذشته شما نشنوند مگر اینکه من امروز به شما شنوادم، و گوش شما در این زمان پست‌تر از گوش آنان نیست، و دیده‌های آنان بینا نگشت، و دل‌هایی برای آنان در آن زمان‌ها قرار داده نشد مگر اینکه در این زمان به مانند همان چشم و دل به شما عنایت شده. و به خدا سوگند شما بعد از آنان به چیزی بینا نشده‌اید که گذشگان آن را نمی‌دانستند، و شما به چیزی مخصوص نگشته‌اید که آنان از آن محروم شده باشند. و همانا بلا و آزمایشی بر شما فرود آمده که مهارش مضطرب و تنگش سست است. بنابراین آنچه فریب خوردگان از آن بهره‌مندند شما را فریب ندهد، زیرا که فریبنده‌ها سایه‌ای است گسترده تا زمانی معین.

# مواجهه با تجربه جنگ؛ چرا و چگونه؟

هم‌اکنون بازمینی تجربه جنگ با عراق، با سه الگوی متفاوت دنبال می‌شود که نتایج مختلفی را به همراه دارد:

بازمینی تجربه جنگ با عراق در نسبت با دوره جنگ، موجب اتخاذ رویکرد و روش تاریخی- عملیاتی و راهبردی شده و بیشتر بر نقد یا توجیه هر آنچه واقع شده، استوار است. به‌عبارت دیگر در این مواجهه قطبی و دوگانه؛ یا هر آنچه انجام شده، تماماً توجیه و از آن دفاع می‌شود و یا کاملاً مورد نقد قرار می‌گیرد. نگاه متعادل درباره تجربه جنگ با ارزیابی نتایج جنگ، هنوز شکل نگرفته است.

بازمینی تجربه جنگ در مقایسه با دوره پس از جنگ، موجب نگاه متفاوتی به مسئله جنگ از منظر ضدیت آن با زندگی شده است. نظر به پیامدهای سیاسی- اجتماعی جنگ، نسل دهه ۶۰ با وجود برخورداری از خاطرات مختلف از جنگ، از جمله جنگ شهرها، مایل به زندگی با خاطرات گذشته نبوده و برای فرار از آن، به زیست تجربی بدون جنگ تکیه می‌کند.

بازمینی تجربه جنگ با عراق در نسبت با جنگ آینده، بیشتر در حوزه دفاعی- امنیتی و در ساختار نظامی و اطلاعاتی، همچنین در برخی مراکز پژوهشی و تصمیم‌گیری مورد اهتمام است و به یک مسئله عمومی و اجتماعی تبدیل نشده است.

در نقد و بررسی تجربه جنگ در نسبت با اهداف و نتایج جنگ در همان دوره تاریخی، هم‌اکنون مناقشات سیاسی درباره تصمیم‌گیری‌ها برای جلوگیری از جنگ و سپس نحوه ادامه آن، همچنین نقش سازمانی ارتش و سپاه در پیروزی‌ها و شکست‌ها، همچنان جریان دارد. سطح دیگری از مناقشات نیز درباره میزان پشتیبانی دولت از جنگ است که در زمان حیات مرحوم آیت‌الله هاشمی رفسنجانی جریان داشت و ایشان نیز متقابلاً بر این باور بود که، نظامی‌ها نتوانستند پیروزی لازم را کسب کنند تا متکی بر آن، بتوان مذاکره کرد و به جنگ پایان داد. برای روشن شدن نحوه مواجهه با تجربه جنگ در دوره جنگ، به نظر می‌رسد می‌توان برای رسیدن به نتیجه مطلوب، به چهار پرسش اساسی پاسخ داد:

جامعه ایران چه ادراکی از شرایط تاریخی خود پس از پیروزی انقلاب و مسئله جنگ داشت؟

واکنش جامعه ایران و ساختار سیاسی- نظامی کشور به مسئله جنگ چه بود و چه نتایجی را به همراه داشت؟ راهبرد نظامی و عملیاتی ایران در مراحل مختلف جنگ، شامل بازدارندگی، دفاع، آزادسازی و تعقیب دشمن چه بود و چه نتیجه‌ای داشت؟

با نظر به نتایج جنگ در مراحل مختلف، چه نسبتی میان اهداف با منابع و راهبرد با نتایج داشت؟ پاسخ به پرسش‌های فوق، ناظر بر الگوی اول مبنی بر بازمینی تجربه جنگ در نسبت با دوره تاریخی جنگ است. برای بررسی الگوی دوم، باید از رویکرد جامعه‌شناختی استفاده و الگوی سوم را باید در پاسخ به این پرسش بررسی کرد که درس‌های برآمده از تجربه جنگ با عراق کدام است و چگونه برای مواجهه با جنگ آینده قابل بهره‌برداری است؟



## گانت عرب

گفت‌وگو با محسن آرمین درباره نظرات عابد الجابری، نصر حامد ابوزید و دیگر روشنفکران عرب

آقای دکتر! پیش از بحث درباره

کتاب «نوسازی، تحریم و تأویل» به‌جاست به پیشینه فکری و سیر تطور اندیشه نصر حامد ابوزید بپردازید. جایگاه این متفکر میان نواندیشان و قرآن‌پژوهان کجاست و تا انتهای عمر چه دوره‌های فکری را طی کرده است؟

نصر حامد ابوزید در جهان عرب، در محافل غربی و نیز در ایران متفکر و قرآن‌پژوه بلند آوازه‌ای است. ابوزید دست‌پرونده مکتب تفسیر ادبی و مدرسه الامنای مصر است که شیخ امین الخولی در نیمه قرن گذشته آن را پایه گذاشت. درباره این مکتب به اجمال می‌توان گفت امین الخولی کوشید با توجه به آموزه‌های مکتب نقد ادبی با قرآن مواجه شود. وی مدتی از طرف دولت مصر در دو کشور آلمان و ایتالیا مأمور بسود و در آنجا با مباحث نقد ادبی آشنا شد و بعد از همان یافته‌ها برای مواجهه با قرآن الگو گرفت. از نظر او قرآن پیش از آنکه کتابی دینی باشد، شاهکاری ادبی یا به تعبیر خود وی شاهکار ادب عربی است.

کنار امین الخولی و بلکه پیش از او باید به آرا و نقش شیخ محمد عبده نیز توجه کرد. عبده، پایه‌گذار تفسیر نوین در عصر حاضر، در سنت تفسیر انقلابی به‌وجود آورد. وی معتقد بود مفسران گذشته به هدف و مقصود اصلی که قرآن برای نیل به آن آمده توجه نکرده‌اند و آن هدف چیزی نیست جز هدایت انسان‌ها. او به همین جهت این سخن را مطرح کرد که باید از قرآن نکات هدایتی آموخت و از تفسیر این کتاب نیز در راستای همین هدف استفاده کرد. اساساً تفسیری که در خدمت چنین هدفی نباشد تفسیر نیست. عبده بر همین اساس از مفسران قدیمی و سنتی انتقاد می‌کرد که در تفاسیرشان ملغمه‌ای از مباحث کلامی، فلسفی، ادبی ارائه کرده‌اند به‌طوری که از هدف اصلی که هدایت باشد، غافل شده‌اند. او در تفسیر المنار سعی کرد بر همین اساس قرآن را تفسیر کند.

امین الخولی که از ادامه‌دهندگان و تربیت‌شدگان مکتب شیخ محمد عبده بود، تکمله‌ای به نظر عبده افزود و گفت قرآن پیش از آنکه کتابی دینی باشد و بدان به عنوان کتاب هدایت‌نگریست، شاهکاری ادبی است و به همین سبب اختصاصی به مسلمانان ندارد و مخاطبانش همگان هستند. بنابراین برای فهم آن باید با جامعه عرب عصر نزول آشنا بود و به تعبیر خودش باید ذوق عربی داشت. در نتیجه این نوع نگاه بود که مکتب تفسیر ادبی پایه‌ریزی شد و ابوزید شاگرد با واسطه این مکتب است.

نکته مهم درباره ابوزید این است که ما با یک ابوزید مواجه نیستیم و دست‌کم با سه ابوزید مواجه‌ایم. آثار اولیه او کاملاً در چارچوب مبانی مکتب تفسیر ادبی به روایت و تعریف امین الخولی است. زمانی که رساله فوق‌لیسانس‌اش با عنوان «التفسیر العقلی عند المعتزله» را بررسی می‌کنیم، درمی‌یابیم که نگارنده کاملاً سعی داشته است مباحث قرآنی را براساس تفسیر ادبی طرح کند. وقتی قرآن اثر ادبی برتر تلقی شود، به متنی تبدیل می‌شود که در آن تمام صنایع ادب عرب در عالی‌ترین سطح به‌کار رفته است. لذا اینان گرایش زیادی به آرای معتزله پیدا می‌کردند که معتقد به کاربست صنایع ادبی و بلاغی در قرآن بودند. ابوزید در مرحله بعد، یعنی

**مهدی دریس‌پور:** نام محسن آرمین با سیاست و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران پیوند خورده است اما با این حال وی سال‌های زیادی است که تمرکز خود را بر پژوهش‌های دینی با محوریت قرآن گذاشته است که حاصل آن تاکنون چندین ترجمه و تألیف بوده که کتاب «نوسازی، تحریم و تأویل» به‌قلم نصر حامد ابوزید آخرین آنها و بهانه انجام این گفت‌وگو است. این نواندیش دینی در گفت‌وگو با «سازندگی» نخست به سیر تطور اندیشه ابوزید و پیشینه فکری او اشاره کرده و سپس به جایگاه این متفکر در فضای نواندیشی دینی پرداخته و در نهایت به پرسش‌هایی درباره کتاب پاسخ گفته است.



و برخی برداشت‌های معتدلی دارند و شاید اگر ابوزید زنده می‌ماند می‌توانست به شفاف‌سازی نظریه‌اش کمک بیشتری کند.

ابوزید بیشتر خود را متفکر در حال شدن می‌دید یعنی خود را صاحب یک نظریه قطعی نمی‌دانست و به همین دلیل مطالب متعددی را مطرح می‌کرد ولی پروژه اصلی او نقد گفتمان سنتی درباره قرآن است چنان‌که می‌بینیم موضع‌گیری‌های سختی علیه این گفتمان داشت که البته شاید بی‌مهری‌های داعیه‌داران گفتمان سنتی در مصر نسبت به او در رادیکال شدن مواضع انتقادی وی نسبت به این گفتمان بی‌تأثیر نبود.

**آلبته** این موضوع شاید طبیعت کار باشد؛ چنان‌که در ایران نیز می‌بینیم هرگاه منازعات سیاسی به مباحث علمی غالب می‌شود جنبه آکادمیک موضوعات کاشی پیدا می‌کند.

بله، به نظر من هم دقیقاً این اتفاق برای ابوزید رخ داده است که نمونه آن را در مواجهه‌اش با شیخ عبدالصبور شاهین مشاهده می‌کنیم. به هر حال در بررسی آثار و آرای ابوزید گوشه چشمی نیز باید به این نکته داشت.

**ابوزید بر نواندیشان دینی ایران چه تأثیری داشته است؟ به‌عنوان مثال این پرسش مطرح است که مبحث «ذاتی و عرضی در دین» دکتر سروش تا چه حد مرتبط با مباحث ابوزید درباره فرهنگ و بستر متن بوده است.**

بله؛ اجمالاً شباهت‌هایی هست اما به‌طور دقیق اطلاع ندارم که این شباهت صرفاً یک توارد است یا ناشی از آشنایی دکتر سروش با آثار ابوزید. ولی آن‌گونه که مشخص است، زمانی که قبض و بسط توسط دکتر سروش مطرح شد، چند سالی از انتشار کتاب معنای متن می‌گذشت. در آن سال‌ها متن عربی کتاب به دستم رسیده بود و حتی با دکتر سروش نیز مطرح کردم در حال گذار و در حال شدن ببینیم. ایده آخر او که متأسفانه فرصت تکمیل و تبیین آن را نیافت، نقاط ابهام زیادی دارد تا این حد که از موضوع برداشت‌های متفاوت و متضادی شده است. بعضی از نظریه آخر او برداشت‌های رادیکال کرده

به دیگر متفکران عربی که در حوزه قرآن‌پژوهی فعالیت داشته‌اند، شناخته‌شده‌تر است. به نظر من بخش زیادی از این شهرت را باید در جنبه‌های سیاسی ماجرای ابوزید و آن چه بر او رفت جست‌وجو کرد. چرا که در واقع در مقطعی میان روشنفکران ما و ابوزید نوعی همذات‌پنداری صورت گرفت؛ البته علت شهرت ابوزید در خارج از مصر و بالاخص در جهان غرب نیز ناشی از جنبه سیاسی و اخبار مربوط به حکم تکفیر بوده است چرا که به هر حال غربی‌ها به این قبیل مسائل حساسیت زیادی دارند و سعی می‌کنند از متفکرانی که در معرض تهاجم قرار گرفته‌اند، دفاع کنند. ولی باید توجه کنیم که تقابل ابوزید با گفتمان رسمی به هیچ وجه او را به همدلی و همسویی با غرب نکشاند؛ او در اوج تقابلی که با گفتمان سنتی داشت نقدهای بسیار جدی به سیاست غرب دارد چنان‌که در این کتاب نیز آثاری از این موضوع را مشاهده می‌کنیم و در جای دیگر نظرات روشن و محکم‌اش در مورد اسرائیل را می‌بینیم.

**شما پیش از ترجمه کتاب «نوسازی، تحریم و تأویل»، کتاب «رهیافتی به قرآن» از محمد عابد الجابری را ترجمه کردید. این دو متفکر به لحاظ نگرش و روش چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی دارند؟**

عابد الجابری پیش از آنکه متفکری قرآن‌پژوه باشد، فیلسوف و نظریه‌پرداز است اما حوزه مطالعات ابوزید دانش قرآنی است و می‌دانیم که خیلی دیر به تحصیلات آکادمیک قرآنی روی آورد و مدرک دکتری گرفت. جابری ابن‌رشدشناس و ابن‌خلدون‌شناس برجسته‌ای است و آثار فلسفی بسیار تأمل‌برانگیزی دارد؛ اگر چه موضوع کاری با برنامه پژوهشی او به تعبیر خودش تراش و دغدغه اصلی‌اش سنت و مدرنیته است. او پژوهش در این حوزه را با کتاب «نحن والتراث» آغاز کرد و تا پایان عمر این پژوهش را پی گرفت. لذا جابری پیش از آنکه به‌عنوان قرآن‌پژوه مطرح بشود با آثار خود در زمینه نقد عقل عربی به شهرت رسید؛ تا آنجا که بی‌اغراق می‌توان گفت دهه ۹۰ جهان عرب، دهه جابری بود. او را به خاطر پرداختن به موضوع عقل عربی و نوآوری‌هایش در

این زمینه کانت جهان عرب لقب داده‌اند. جابری در ادامه آثارش در حوزه تراش به قرآن می‌پردازد و کتاب «هیافتی به قرآن کریم» را به نگارش درمی‌آورد و در ادامه براساس همین اثر سه جلد کتاب در شرح مختصر قرآن تحت عنوان «فهم القرآن» می‌نگارد که من در حال حاضر مشغول ترجمه آن هستم و تقریباً آن را به‌تازگی ترجمه کرده‌ام. پس در گام نخست باید بدانیم که دیدگاه جابری به دلیل خاستگاه فلسفی‌اش نسبت به ابوزید عمیق‌تر و از مبانی نظری استوارتری برخوردار است. شاید به همین دلیل است که می‌توان ابوزید را متفکری در حال شدن دانست. او در مقاطع مختلف حیات فکری خود نظریه‌های متفاوتی درباره قرآن مطرح می‌کند. چنان‌که گفتیم ما با یک ابوزید مواجه نیستیم بلکه با سه ابوزید مواجهیم.

از این گذشته جابری به دلیل دیدگاه فلسفی و عدم درگیری در منازعات سیاسی نسبت به ابوزید آرای متوازن‌تر و معتدل‌تر و عمیق‌تری دارد و من نیز با وی همدل‌تر هستم و دیدگاهش را اصیل‌تر می‌دانم.

**جابری و ابوزید هر دو نوع‌معتزلی روشنفکران عرب اساساً نوع‌معتزلی هستند ولی میان آن‌ها طیف‌بندی وجود دارد. جابری و ابوزید درباره نسبت قرآن و عصر نزول برآنند که قرآن ارتباط وثیقی با زمانه‌اش دارد اما تفاوت جابری و ابوزید در تبیین چگونگی این نسبت است که به نظر من دیدگاه‌های جابری روشن‌تر و تأمل‌برانگیزتر است. از این گذشته جابری قرآن را یک متن ادبی آن‌گونه که پیروان مکتب نقد ادبی می‌پندارند، نمی‌داند که این خود تفاوت عمده‌ای است.**

**با توجه به تمرکز تان بر آرای جابری که آراء‌اش را تأمل‌برانگیزتر می‌دانستید، با چه دغدغه‌ای به سراغ ترجمه کتاب ابوزید رفتید؟ کتابی که پیش‌تر ترجمه‌ای از آن منتشر شده بود...**

این کتاب مشتمل است بر چهار مقاله و در اصل سخنرانی‌ای است که بعد از فوت ابوزید جمع‌آوری و منتشر شده‌اند. ناشر کتاب در مقدمه می‌نویسد ابوزید مقالات را به او سپرده و درباره جرح و تعدیل‌شان نیز مواردی را مطرح کرده است. این چهار

بخش زیادی از شهرت ابوزید در ایران را باید در جنبه‌های سیاسی ماجرای او جست‌وجو کرد. در مقطعی میان روشنفکران ما و ابوزید نوعی همذات‌پنداری صورت گرفت؛ البته علت شهرت ابوزید در خارج از مصر و بالاخص در جهان غرب نیز ناشی از جنبه سیاسی و اخبار مربوط به حکم تکفیر بوده است.

مقاله در مقاطع مختلف نگاشته شده‌اند و مربوط به ادوار مختلف فکری ابوزید هستند اما با این حال وجوه اشتراکی هم دارند. آنچه باعث مطرح شدن این کتاب شد، آخرین مقاله کتاب با عنوان «ویکسردی نو به قرآن: گذار از متن به گفتار» است که به وجه گفتاری بودن قرآن توجه می‌دهد. این مقاله در فضای قرآن‌پژوهی و حتی فضای مجازی به‌عنوان یک نظریه جدید سروصدای زیادی ایجاد کرد و همانطور که پیش‌تر گفتیم، از آن تفاسیر مختلفی شد و بعضی با استناد به این نظر ابوزید و وجه گفتاری بودن قرآن، مدعی شدند وحی برای همیشه از دسترس پیروان خارج و فهم قرآن ممتنع شده است. زیرا فهم گفتار مقرون به شبکه‌ای از شواهد و قرآنی است که با تبدیل آن به نوشتار از بین می‌رود و در نتیجه با از بین رفتن آن شبکه فهم گفتار ناممکن می‌شود. من نسبت به این موضوع حساس شدم و این انگیزه‌ای شد که به سراغ مقالات این کتاب بروم. زمانی که کتاب را مطالعه کردم، به این نتیجه رسیدم که خود ابوزید برخلاف آن چه که برخی گفتند از نظریه گفتاری بودن قرآن چنین مقصود و برداشت رادیکالی ندارد؛ او خود در این مقاله چندین بار تصریح می‌کند «قرآن فقط متن نیست» در واقع او با تأکید بر وجه گفتاری قرآن می‌خواهد توجه دهد که کنار وجه متن‌بودگی قرآن باید به وجه گفتاری آن توجه کرد و بدون توجه به این وجه نمی‌توان قرآن را آن‌گونه که باید فهمید. به عبارت بهتر او نه ویژگی متن‌بودگی قرآن را نفی کرده و نه تفسیر و فهم قرآن را ممتنع دانسته است. البته در همین مقاله گذار از متن به گفتار ابهام‌هایی در این زمینه وجود دارد که احتمالاً ناشی از کامل نبودن این ایده در ذهن ابوزید است. اگر او فرصت می‌یافت احتمالاً به رفع این ابهام‌ها می‌پرداخت و نظریه خود را تکمیل می‌کرد.

بنده ابتدا بنا نداشتم تمام کتاب را ترجمه کنم و قصد داشتم صرفاً مقالات را در فضای مجازی منتشر کنم چرا که شرایط پس از سال ۸۸ به‌گونه‌ای نبود که امکان چاپ کتاب برای ما فراهم باشد. لذا سه مقاله از چهار مقاله کتاب را ترجمه کردم. این کتاب بعدها توسط آقای مهدی خلجی در خارج از کشور ترجمه و منتشر شد. به همین علت از ترجمه مقاله چهارم صرف‌نظر کردم و پرونده کتاب را برای خود بستم. بعد از حدود دو سال دوستانی پیشنهاد کردند که با توجه به این که بخش اعظم کتاب را ترجمه کرده‌ام و ترجمه خارج از کشور هم امکان توزیع در داخل ندارد به تکمیل ترجمه و انتشار آن اقدام کنم.

**شما در ترجمه کتاب به‌خصوص در مقاله اول و آخر روش خاصی را به کار برده‌اید و با متن به صورت انتقادی برخورد کرده و در باورقی‌ها به تعبیری ترجمه انتقادی هستید؟**

با تعبیر ترجمه انتقادی موافق نیستیم. معتمد مترجم به دو علت سراغ ترجمه یک اثر می‌رود؛ یکی اهمیت اثر و نیاز جامعه به آن و دیگری همدلی با مولف اثر. در هر صورت مترجم مجاز نیست ترجمه را با نقد همراه کند؛ چرا که ترجمه اساساً عرصه نقد نیست و اگر مترجم با اثری همدلی ندارد نباید به سراغ ترجمه‌اش برود. مگر این که چنان‌که گفتیم، احساس کند



زمانی که قبض و بسط توسط دکتر سروش مطرح شد، چند سالی از انتشار کتاب معنای متن می‌گذشت. در آن سال‌ها متن عربی کتاب به دستم رسیده بود و حتی با دکتر سروش نیز مطرح کردم که قرابت‌هایی میان نظر ایشان و ابوزید وجود دارد. ایشان مقدمه کتاب را خواند و تعجب کرد که کتاب را ندیده است و از این جهت به نظرم این شباهت لاف‌لا در آغاز ناشی از نوعی توادری بوده است

جواز ازدواج مختلط را به طرف دیگر نیز تعمیم دهیم؛ چه با این نتیجه‌گیری موافق باشیم چه نباشیم، این نتیجه ربطی به گفتار ابوزید نمی‌باشد. با اعتقاد به هر یک از دو نظریه می‌توان با استناد به حقوق بشر و برابری زن و مرد چنین حکمی داد. و این نتیجه‌گیری و استنباط از جمله مواردی است که به نظر می‌رسد ابوزید آن را به نظریه گفتاری بودن قرآن تحمیل کرده است. و گرنه با این نظریه لزوماً چنین نتیجه‌ای از آیات قرآن به دست نمی‌آید.

**ابوزید نظریه گفتاری بودن را در مقابل دو رویکرد «ناسخ و منسوخ» و «محکم و متشابه» مطرح کرده است. تا اینجا به برخی از انتقادات نسبت به این نظریه پاسخ گفتیم؛ دستاورد این نظریه در حوزه قرآن پژوهی چه بوده است؟**

تلقی ابوزید از تعبیر آیات بدین شکل است که می‌گوید آیات مقدم به وسیله آیات متأخر نسخ نشده‌اند و بلکه این تغییر حکم ناشی از تغییر شرایط مسلمانان است. این نظریه جدیدی نیست و اگر در ترجمه کتاب بنای بر نقد داشتیم به این مسأله اشاره می‌کردم. سیدقطب در تفسیر فی الضلال تعریف متفاوتی از مسأله نسخ به دست می‌دهد. سیدقطب می‌گوید نسخ به معنای از بین رفتن حکم قبلی به وسیله حکم جدید نیست بلکه به معنای تطبیق اصل بر شرایط متفاوت است. در واقع او به نسخ مرحله‌ای معتقد است. وی این نظر را درباره جهاد مطرح کرده است و می‌گوید در مکه جهاد نبود چون مسلمانان ضعیف بودند و در مدینه جهاد شریع شد چون مسلمانان قوی شدند، و نظر مفسران را مبتنی بر این که آیات صفح و عفو توسط آیات جهاد منسوخ شده است، رد می‌کند و موضوع را به زمانه و شرایط ارجاع می‌دهد. من زمانی که در لبنان بودم، این سخن را از عبدالله علائی که متفکر مسلمان برجسته‌ای است هم شنیدم. ایشان می‌گفت نسخ به معنای تطبیق اصول قرآنی با شرایط متفاوت است. پس توجه کنید که دیگران با مفروض داشتن متن بودگی چنین گفته‌هایی را مطرح کرده‌اند و لذا نمی‌توان گفت نظریه مرحله‌ای بودن نسخ بر اساس مستندات جدید همچون قرآن یمن و قرآن توپینگن چنین کنونی آیات در سوره‌های قرآن دستکم در دهه‌های اول هجری نیز همین گونه بوده است؛ بنابراین می‌توان بسا احتمالی مقرون به قطع گفت چنین آیات سوره‌هایی که یکپارچه نازل نمی‌شدند زیر نظر پیامبر انجام گرفته است. بنابراین ادعای مستشرقینی که می‌گفتند تدوین قرآن تا دو قرن بعد ادامه داشته صحیح نیست. برخی از اسلام‌شناسان غربی نظیر موتسکی به این حقیقت تصریح کرده‌اند. سوم آنکه قرآن کلام حکیم است؛ البته ممکن است در سخنان فردی که طی دو دهه ایراد شده تناقض‌هایی ببینیم. اما اگر این سخنان را یک حکیم گفته باشد، فرض ما بر این خواهد بود که او متناقض سخن گفته و موارد به ظاهر متعارض در نظر او را باید با ابزارهای فهم نظیر «عام و خاص»، «مطلق و مقید» و... حل کنیم. حتی اگر قرآن را کلام محمد بدانیم، در این که او فردی حکیم و شخصیتی ویژه با درکی فوق انسان‌های معمولی بوده، تردیدی نمی‌توان کرد. لذا انتظار این که سخنان ایشان به رغم مسافت زمانی منسجم و هماهنگ باشد انتظاری بیجا نیست. با توجه به سه نکته‌ای که اشاره شد، باید بگوییم که قرآن هم ماهیت گفتاری و هم ماهیت متنی دارد؛ بنابراین برای فهم آن باید روشی تلفیقی اختیار کرد و توأمان از ابزار فهم متن و فهم گفتار استفاده کرد.

مختلط در فهم قرآن معتقد است. به عقیده وی برخی از آیات قرآن را باید براساس شرایط نزول یا تحلیل تاریخی تفسیر کرد. برخی آیات که فرازمانی هستند را نیز می‌توان با روش تفسیر قرآن به قرآن تفسیر کرد و برخی که دوجنبه هستند را باید با روش تلفیقی تفسیر کرد.

**ابوزید براساس نظریه گفتاری خود دگراندیشی‌هایی را مطرح می‌کند که برای نمونه می‌توان به جواز ازدواج مختلط اشاره کرد. آیا این قبیل برداشتها را همچنان باید درون دینی دانست؟**

این مسأله یکی از مواردی است که به نظرم ابوزید نتیجه مدنظرش را به نظریه گفتاری تحمیل کرده است چرا که می‌توان این نظر را از نظریه متن‌بودگی قرآن نیز استخراج کرد. ابوزید می‌نویسد دو آیه در باب ازدواج مختلط وجود دارد. اولین آن‌ها آیه ۲۲۱ سوره بقره است که می‌گوید با زنان مشرک ازدواج نکنید و دومین آن‌ها آیه ۵ سوره مائده است که می‌گوید طعام و زنان اهل کتاب بر مسلمان حلال است. ابوزید می‌گوید بر اساس نظریه گفتاری بودن قرآن این دو آیه با یکدیگر تضاد دارند؛ امری که مورد توجه برخی دیگر از مفسرین هم قرار گرفت و سعی کردند به دلیل مقدم و تأخر دو سوره با ابزار ناسخ و منسوخ به آن پاسخ بگویند. البته که بعضی نیز معتقد بودند آیه ۲۲۱ سوره بقره متأخر است و آیه ۵ سوره مائده را نسخ کرده است. ابوزید می‌گوید اگر قرآن را گفتار بدانیم، می‌توانیم بگوییم که در مقطعی اسلام شخص دینی لازم را پیدا نکرده و چالش‌های موجود عصر نزول و به طور کلی بستر و کانتکت نزول وحی توجه کند و این سخن دقیقی است. من معتقدم یکی از نقدهایی که می‌توان به تفسیر قرآن به قرآن وارد دانست، بی‌توجهی به همین جنبه از قرآن است. منبای تفسیر قرآن به قرآن این است که این کتاب یک متن خودبسنده است؛ به این معنا که برای فهم آن نیازی به بیرون وجود ندارد و می‌توان معنی آیات را با خود آیات فهمید. استدلال علامه طباطبایی در مقدمه تفسیر المیزان درباره این نگرش این است که اگر قرآن تیباً لکل شی است تیبان خود نیز می‌باشد و اگر در جایی سخن مجمل است در جای دیگر تفسیرش آمده است. این مبنا کاملاً براساس متن بودگی است و بی‌توجه به فضای تاریخی بودن در حالی که اگر به جنبه گفتاری بودن توجه کنیم، در تبیین معنای پاره‌ای آیات می‌تواند معنای پاره‌ای آیات به دنبال شواهد و قرائن برون‌متنی نیز می‌گردیم و می‌توانیم آیات را به ویژه آیات ناظر به امور اجتماعی و تاریخی و نه آیات مربوط به حوزه عقیده را در پرتو تحلیلی از تاریخ عصر نزول تبیین کنیم. به گمان من جابری این دغدغه را دقیق‌تر و روشن‌تر پرداخت کرده است. او به روشی

مکتوب شدن گفتار وحی و تبدیل شدن وحی به قرآن/مصحف قرائن و شواهد موجود در گفتار از بین رفته و عملاً وحی از دسترس ما خارج و فهم و تفسیر آن ممنوع شده است در نتیجه نمی‌توان آن را منبای استنباط احکام و قوانین قرار داد. اما با رجوع به مقاله «گذار از متن به گفتار» به روشی می‌توان دریافت که این نتایج و ادعاها به هیچ وجه مورد نظر ابوزید نبوده است. ابوزید در این مقاله تأکید می‌کند که «قرآن را نباید صرفاً یک متن دانست» و کنار متن بودن باید به گفتاری بودن قرآن توجه کرد و این توجه و انتباه ابوزید البته نکته بسیار مهمی است. باید گفت این نقد ابوزید به بسیاری از مفسران گذشته ما وارد است. چرا که بسیاری از مفسران با تأکید صرف بر متن‌بودگی و غفلت از جنبه گفتاری قرآن بسیاری از معانی ناب قرآن را نادیده گرفته‌اند که شاید اگر گوشه‌چشمی به گفتاری بودن قرآن داشتند، گرفتار برخی کج‌فهمی‌ها نمی‌شدند. برداشتهای صحیح‌تری از آیات قرآن می‌داشتند.

**واقعیت این است که قرآن گفتاری بوده که به متن تبدیل شده و مفسر امروز با یک متن واحد روبه‌روست نه گفتار. لذا باید مغفول ماندن گفتاری بودن قرآن را طبیعی دانست. دغدغه ابوزید را چگونه می‌توان درک کرد؟**

براساس برداشت معتدل از نظریه گفتاری بودن قرآن ابوزید می‌خواهد بگوید وقتی فرد با قرآن مواجه می‌شود، باید به شرایط و فضای نزول، فضای گفتاری و چالش‌های موجود عصر نزول و به طور کلی بستر و کانتکت نزول وحی توجه کند و این سخن دقیقی است. من معتقدم یکی از نقدهایی که می‌توان به تفسیر قرآن به قرآن وارد دانست، بی‌توجهی به همین جنبه از قرآن است. منبای تفسیر قرآن به قرآن این است که این کتاب یک متن خودبسنده است؛ به این معنا که برای فهم آن نیازی به بیرون وجود ندارد و می‌توان معنی آیات را با خود آیات فهمید. استدلال علامه طباطبایی در مقدمه تفسیر المیزان درباره این نگرش این است که اگر قرآن تیباً لکل شی است تیبان خود نیز می‌باشد و اگر در جایی سخن مجمل است در جای دیگر تفسیرش آمده است. این مبنا کاملاً براساس متن بودگی است و بی‌توجه به فضای تاریخی بودن در حالی که اگر به جنبه گفتاری بودن توجه کنیم، در تبیین معنای پاره‌ای آیات می‌تواند معنای پاره‌ای آیات به دنبال شواهد و قرائن برون‌متنی نیز می‌گردیم و می‌توانیم آیات را به ویژه آیات ناظر به امور اجتماعی و تاریخی و نه آیات مربوط به حوزه عقیده را در پرتو تحلیلی از تاریخ عصر نزول تبیین کنیم. به گمان من جابری این دغدغه را دقیق‌تر و روشن‌تر پرداخت کرده است. او به روشی

که معتقدم اگر زنده می‌ماند می‌توانست و شاید باید از نظریه‌اش رفع ابهام می‌کرد. **نظریه گفتاری بودن قرآن بر روشنفکری ایران چه تأثیری داشته است؟ چرا که ما در این سال‌ها با دو نظریه کلام محمدی اکبر گنجی و رویای رسولانه سروش مواجه شدیم که به نظر اشتراکاتی با مباحث ابوزید دارند.**

ممکن است برداشتهایی صورت گرفته باشد اما نظریه قرآن کلام محمد منبای متفاوتی دارد؛ ممکن است کسی قرآن را متن بداند نه گفتار و در عین حال آن را کلام محمد بینداند. دانستن قرآن به گمان بنده ربطی به انسانی بودن یا الهی بودن الفاظ قرآن ندارد. نظریه رویای رسولانه نیز این گونه است. نکته دیگر این که دیدگاه ابوزید چه در زمانی که قرآن را متنی زبانی می‌دانست و چه در زمانی که بسر وجه گفتاری قرآن تأکید می‌کرد، با نظریاتی نظیر قرآن کلام محمد تفاوت‌های اساسی دارد و مبتنی بر متفاوتی می‌تواند است. در نظر ابوزید لازم این که قرآن متنی زبانی و الفاظ آن از پیامبر باشد، این نیست که الفاظ قرآن به مثابه حقایق علوی از سوی خداوند و به وسیله فرشته به پیامبر انکار شود و قرآن را جوشیده از درون محمد(ص) و حاصل مواجهه او بدانیم. ابوزید در مرحله «مفهوم النص» یا معنای متن به قرآن رویکردی زبان‌شناسانه دارد. او نزول قرآن را به دو مرحله تقسیم می‌کند: مرحله وحی به پیامبر و مرحله ابلاغ از جانب پیامبر به مردم. او تأکید می‌کند زبان‌شناسی و نتایج و دستاوردهای آن تنها در تبیین مرحله دوم دینی ما بوده است. چگونه می‌توان متن ثابت و واقعیت متغیر را به هم پیوند داد؟ روشنفکران دینی که می‌دیدند واقعیت در حال تحول است و احکام مستنبط از متن که مربوط به گذشته است پاسخگوی نیازهای جدید نیست، در حل نظریه این مشکل اندیشیده‌اند. این البته موضوع جدیدی هم نیست. برای قداما هم مطرح بوده است و برای حل آن اصولیون مقوله اجتهاد را پیش کشیدند و عرفا به سراغ تأویل رفتند، متکلمان از ابزار حقیقت و مجاز بهره بردند و هر کدام پاسخی گرفتند. اما مهم این است که پاسخ‌ها تا چه حد مستند و سازگار با متن هستند و می‌توانند هدف را تأمین کنند. ابوزید در عبور از نظریه متن به گفتار به دنبال چنین هدفی است و البته در این مسیر برداشتها و نتایجی گرفته است که برخی از آن‌ها شاید صحیح نباشد. او براساس یک برداشت از نظریه گفتاری بودن می‌خواهد مسأله نسخ را حل کند و براساس برداشتی دیگر که معتقد است باید قرآن را وارد گفت‌وگوهای روزمره انسانی کنیم می‌خواهد مسأله تواتریتاریسم را حل کند که البته به نظر می‌رسد تلاشش چندان موفق نیست. به همین دلیل است

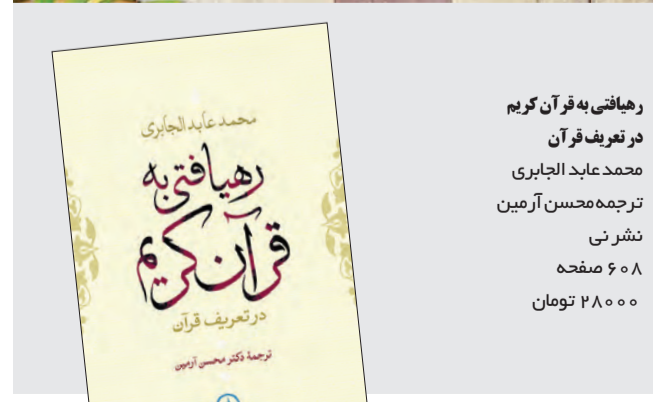
بلکه رفع بدفهمی، یا اصلاح ارجاعات و نقل قول‌های متن است که فکر می‌کنم آگاهی خواننده از آن‌ها ضروری است. **در مقاله آخر، که نظریه قرآن به مثابه گفتار مطرح شده است، به نظر می‌رسد ابوزید از نظریه گفتاری بودن قرآن برداشتی من‌عندی داشته است. چرا که وی نتیجه گرفته است که برداشت ایده‌نولوژیک و استبدادی از قرآن گفتاری اساساً صورت نمی‌گیرد. به نظر استدلال و نتیجه‌گیری ابوزید از قوام کافی برخوردار نیست چرا که لاف‌لا در نظریه تأویل استبدادی از متن ثابت کمتر است از گفتار متغیری که می‌توان آن را مصادره به مطلوب کرد.**

با شما درباره اصل مطلب موافق هستم و معتقدم ابوزید می‌خواهد نتایجی را به نظریه گفتار خود تحمیل کند که لزوماً از نظریه استخراج نمی‌شوند یا اینکه متقابلاً می‌خواهد نتایجی را به نظریه متن‌بودگی قرآن تحمیل کند که لزوماً از این نظریه استنباط نمی‌شود و لازمه آن نیست. یعنی می‌توان قرآن را متن دانست اما از آن برداشت تواتریتاریخ نداشت. برخی عالمان ما به این نکته توجه داشته‌اند به عنوان مثال سید مرتضی معتقد بود مفسر مجاز است هر برداشتی که متن آن را تحمل کند، داشته باشد منتها نباید برداشتهاش را به خدا نسبت بدهد و دیگر برداشتهای سازگار با متن را باطل بداند. اما باید علاوه بر این نقطه نظرات، فحوای کلام ابوزید را نیز به درستی متوجه شد. ببینید! نسبت متن با واقعیت همواره مسأله روشنفکران دینی ما بوده است. چگونه می‌توان متن ثابت و واقعیت متغیر را به هم پیوند داد؟ روشنفکران دینی که می‌دیدند واقعیت در حال تحول است و احکام مستنبط از متن که مربوط به گذشته است پاسخگوی نیازهای جدید نیست، در حل نظریه این مشکل اندیشیده‌اند. این البته موضوع جدیدی هم نیست. برای قداما هم مطرح بوده است و برای حل آن اصولیون مقوله اجتهاد را پیش کشیدند و عرفا به سراغ تأویل رفتند، متکلمان از ابزار حقیقت و مجاز بهره بردند و هر کدام پاسخی گرفتند. اما مهم این است که پاسخ‌ها تا چه حد مستند و سازگار با متن هستند و می‌توانند هدف را تأمین کنند. ابوزید در عبور از نظریه متن به گفتار به دنبال چنین هدفی است و البته در این مسیر برداشتها و نتایجی گرفته است که برخی از آن‌ها شاید صحیح نباشد. او براساس یک برداشت از نظریه گفتاری بودن می‌خواهد مسأله نسخ را حل کند و براساس برداشتی دیگر که معتقد است باید قرآن را وارد گفت‌وگوهای روزمره انسانی کنیم می‌خواهد مسأله تواتریتاریسم را حل کند که البته به نظر می‌رسد تلاشش چندان موفق نیست. به همین دلیل است

با ترجمه آن می‌تواند به نیاز جامعه پاسخ گوید. در این ترجمه از نقد پرهیز کرده‌ام ولی از ارائه توضیحاتی درباره برخی نکات کتاب ناگزیر بودم. بخشی از پاورقی‌های کتاب ابوزید مربوط به حساسیت و وسواس بنده نسبت به جست‌وجو و ذکر منابع و مأخذ است. این وسواس را در ترجمه‌های دیگر نیز دارم. یک نمونه جالب برایتان بگویم در ترجمه کتاب «منال عرفان» در جایی از این کتاب عبدالعظیم الزرقانی نویسنده کتاب درباره تفسیر مفاتیح‌الغیب فخررازی می‌نویسد: «به قول برخی این کتاب همه‌چیز هست جز تفسیر». بنده مدت‌ها به دنبال این «برخی» گشتم و نهایتاً آن را در تفسیر ابن‌حبان در تفسیر سوره بقره یافته‌ام که تعریضی به مفاتیح‌الغیب می‌زند و آن جمله را به کار می‌برد.

به جز مواردی که اشاره کردم، بعضی اوقات مترجم با استنادهایی از سوسی مؤلف مواجه می‌شود که دقیق نیستند. فکر می‌کنم در ایسن موارد حق خواننده است که مستندات صحیح را بشناسد چرا که مستندات نادرست منبای تحلیل نادرستی در متن می‌شود و ذهن خواننده را منحرف می‌کند. مثلاً در همین کتاب، ابوزید با استناد به جمله‌ای از شیخ محمد عبده در مقدمه تفسیر المنار می‌نویسد شیخ محمد عبده نیز قصص قرآن را واقع‌نما نمی‌دانست. من برای تکمیل ارجاعات به مقدمه تفسیر المنار مراجعه کردم و دیدم نظر عبده برعکس آن چیزی است که ابوزید آورده است یعنی عبده به واقع‌نمایی قصص قرآن معتقد است. بنده به ناگزیر چنین مواردی را در پاورقی متذکر شده‌ام. نکته دیگر این که روش بنده در ترجمه کتاب‌های علوم قرآن این است که مفاهیم و استدلال‌ها را با توضیحاتی برای خواننده غیرمتخصص ساده‌سازی، شفاف و قابل استفاده کنم. مثلاً در این کتاب از کلام نفسی سخن به میان آمده است. این اصطلاح برای خواننده عادی مفهوم نیست این گونه موارد را حتی الامکان در پاورقی توضیح داده‌ام. البته بعضی مطالب نیز در کتاب وجود دارد که برای خواننده متخصص نیز مبهم است؛ ببینید! علوم قرآن دانشی است که از علوم دیگر همچون تاریخ، فقه و فلسفه تغذیه می‌کند؛ بنابراین ممکن است مواردی مطرح شود که برای متخصصین علوم قرآنی گنگ باشد. مثلاً در مقاله هنر و گفتارمن تحريم ابوزید به نظر افلاطون اشاره می‌کند که معتقد بود شعر واقعیت را به‌طور مضاعف وارونه می‌کند. این سخن برای کسانی که متخصص دانش قرآنی هستند نیز سخت‌فهم است چرا که متخصص علوم قرآنی نوعاً با فلسفه یونان و آرای افلاطون آشنا نیست. به گمان بنده مترجم باید به توضیح این موارد متعهد باشد.

ابوزید در جای دیگر از کتاب پیکار صفین نصر بن مزاحم درباره اختلافات قبیله‌ای سپاه حضرت علی(ع) در جریان پیکار صفین به نقل از اشعث بن قیس کندی می‌نویسد: «تا قیامت یک مَضری بر ما حکومت نکند یا پر ما داوری نکند.» (لا یحکمنا مَضری الی یوم القیامه) همانطور که می‌بینیم از این عبارات اختلافات قبیله‌ای برداشت نمی‌شود. زمانی که به متن اصلی یعنی واقعه صفین اثر نصر بن مزاحم مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم «مضریان» است و نه «مضری» و مقصود اشعث این است که هیچ دو مَضری نباید درباره ما داوری کند. موضوع نیز به ماجرای حکمیت مربوط است؛ حضرت علی(ع) در ماجرای صفین برای حکمیت ابن‌عباس را انتخاب کرد و معاویه عمرعاص را. در رد این دو انتخاب اشعث بن قیس کندی می‌گوید این دو حکم مَضری هستند و ما اجازه این کار را نمی‌دهیم. اصلاح استناد و توضیح این موارد که مقصود از مضریان چه کسانی هستند و حساسیت اشعث چه بوده است، برای فهم درست متن ضروری است. می‌خواهم عرض کنم پس من اکثر این پاورقی‌ها نقد ابوزید نیست





## دیدگاه

## احزاب و فراکسیون‌های حزبی در دوره دوم مجلس

زمینه‌ها و بسترهای فعالیت احزاب در ایران

در قسمت پیشین از یادداشت‌های حاضر بیان شد که برآمدن، تشکیل و فعالیت فراکسیون‌های حزبی در دوره دوم مجلس شورای ملی (۱۲۹۰-۱۳۲۷/۱۳۲۷ قمری) حاصل همکاری سه موفه مردم، احزاب و حاکمیت است. نقش مردم به طور مختصر در همان قسمت مورد بحث قرار گرفت. دومین عامل شکل‌گیری فراکسیون‌های مذکور، احزاب است. در مقطع زمانی مورد بحث مؤسسان و بنیانگذاران احزاب، حضورشان در فرآیند انتخابات و از این طریق حضورشان در عالی‌ترین نهاد انتخابی حاکمیت را به‌عنوان یک استراتژی کلی و اصلی حزب تعریف کرده و در دستور کار خود قرار می‌دادند. با توجه به وجود قوانین لازم، سازوکار مشارکت آزادانه احزاب در حاکمیت فراهم شده و مشارکت مذکور از همان نقطه آغازین انتخابات یعنی تشکیل هیات‌های نظارت بر انتخابات شروع شده و در نهایت با به رسمیت شناختن حضور نمایندگان حزبی منتخب مردم از طرف نهادهای حاکمیتی به پایان می‌رسید.

در چنین بستری، گرداندگان و مدیران یک حزب، فرقه یا جمعیت سیاسی خود را موظف می‌دیدند علاوه بر فعالیت در عرصه‌های فرهنگی، اجتماعی و ... جامعه، برنامه‌های با اهداف روشن و روش‌هایی خاص جهت حضور در انتخابات و در مجلس ارائه کرده و خود را موظف به اجرای آن برنامه می‌دانستند. علاوه بر آن، گرداندگان احزاب از طریق جراید و نشریات وابسته، مذاکرات جلسات عمومی، خصوصی و دیگر جلسات مجلس شورای ملی پیرامون تصمیمات مهم مملکتی و نیز عملکرد دولت را برای مطلع ساختن اعضای حزب و عموم مردم منتشر می‌کردند. بدین ترتیب فعالیت بخش‌های حاکمیتی شفاف‌سازی شده و نظارت مردم بر آن‌ها بیشتر می‌شد.

عامل دیگر موثر در شکل‌گیری فراکسیون‌های حزبی در مجلس شورای ملی، آیین‌نامه‌های داخلی مجلس بود. مفاد آن آیین‌نامه‌ها مهر تأییدی بر تشکیل فراکسیون‌های حزبی و فعالیت ویژه و خاص آنها در جلسات رسمی و غیر رسمی و خصوصی مجلس بود. از این طریق زمینه لازم برای فعالیت نمایندگان مجلس در چارچوب یک فراکسیون حزبی فراهم می‌شد.

بدین ترتیب با پشتوانه قرار دادن نگرش و دیدگاه مثبت رایج در جامعه در مورد حضور نمایندگان حزبی در مجلس و نیز با استفاده از بسترهای مناسب قانونی، فراکسیون‌های حزبی (همچون فراکسیون اعتدالی، فراکسیون علمیه و فراکسیون دموکرات‌ها) در دومین دوره مجلس شورای ملی شکل گرفته و شروع به کار کردند. غنای بالا و کیفیت زیاد مباحث مطرح شده در آن دوره مجلس، تصویب قوانین و مقررات متعدد و... در شرایطی که کشور دچار تهاجم خارجی و هرج‌ومرج سنگین داخلی بود، فرصت‌های اصلی کارنامه درخشان فعالیت فراکسیون‌های حزبی در آن دوره مجلس را تشکیل می‌دهد.

## درس‌گفتارهای تاریخ احزاب ایران

## فروپاشی حزب دموکرات ایران

دوره دوم و سوم : ۱۳۰۰ - ۱۲۹۰



مسعود کوهستانی‌نژاد پژوهشگر تاریخ معاصر

انحلال دومین دوره مجلس شورای ملی و متعاقب آن حمله روس‌ها به مناطق شمالی ایران و مخالفت تمام‌عیار دولت روسیه با دموکرات‌ها و به موازات آن شروع جنگ دولت با مدعیان سلطنت نظیر سالارالدوله در غرب کشور، ضربه بسیار سنگینی را بر حزب دموکرات وارد کرد. در نتیجه تضییقات شدید، آن بخش از کادرهای اصلی باقی‌مانده حزبی نیز پراکنده شده و حزب عملاً وارد دوره رکود شد. حدود دو سال بعد از آن، قدرت‌گیری ناصرالملک (به‌عنوان نایب‌السلطنه) و دولت همسو با او، فرصتی را برای شروع فعالیت حزب دموکرات فراهم نکرد. تا اینکه در اواخر سال ۱۳۳۱ قمری/ ۱۲۹۲ با آغاز انتخابات دوره سوم مجلس، اعضا و برخی از کادرهای حزب به‌تدریج فعالیت خود را در چارچوب انتخابات آغاز کردند. اما به نظر می‌رسید با توجه به تجربیات گذشته، این بار حزب دموکرات در برخورد با مسائل موجود در ایران احتیاط بیشتری را به خرج داد. از جمله موضع آن حزب نسبت به دین و امور مذهبی بود.

نتیجه انتخابات دوره سوم مجلس برای دموکرات‌ها امیدوارکننده بود. با وجود فشارها و تضییقات زیادی علیه آنان، تعداد قابل توجهی از داوطلبان نمایندگان حزب دموکرات، به مجلس راه یافتند که از جمله آنها می‌توان به عبدالملک، وحیدالملک، مرآت السلطان، مشارالدوله، شیخ محمدجواد، نجات، معصم السلطنه، مساوات، میرزا طاهر تنکابنی، سیدحسین کزازی، ملک‌الشعراى بهار، سلیمان میرزا اسکندری و میرزا محمدعلی‌خان اشاره کرد. نکته قابل توجه در این میان، حضور تعداد زیادی از نمایندگان مزبور از شهرستان‌ها و ایالات و ولایات است. فشار شدید و اختناق حاکم بر تهران، سبب شد که در جریان انتخابات مذکور، تعداد کمی از نمایندگان فرقه دموکرات از آن شهر به مجلس راه یابند. در مقابل به طور مثال از خراسان و شهر مشهد تعداد بیشتری از نمایندگان وابسته به آن حزب در مجلس حاضر شدند. البته باید در نظر داشت که در دوره سوم مجلس شورای ملی به دلیل وجود نیروهای روسی در آذربایجان و حکومت دست‌نشاندهاگان روسیه در آن ایالت، نماینده‌های از آن منطقه در آن دوره مجلس حضور نداشتند.

شروع به کار دوره سوم مجلس و اندکی قبل از آن تاجگذاری رسمی احمدشاه و پایان عصر ناصرالملکی در ایران، همراه با حضور تعداد قابل توجهی از نمایندگان دموکرات در مجلس و مشارکت آنان در مباحثات و تصمیم‌گیری‌های اصلی کشور، همراهی و همسویی برخی از وزرا و رئیس‌الوزرا (نظیر مستوفی‌الممالک) با مواضع حزب دموکرات، نویددهنده گسترش فعالیت حوزه‌ها و سازمان‌های حزبی و انتشار جراید و نشریات معتبری همچون نوبهار در سراسر کشور بود. اما تندباد حوادث و وقایع این بار با شدتی هر چه تمام‌تر علیه ایران و حزب دموکرات ایران وزیدن گرفت. کشیده شدن دامنه جنگ جهانی اول به ایران در ماه‌های پایانی سال ۱۲۹۳/ ۱۳۳۳ قمری بلیه‌ای بود که تمامی ارکان ایران را به مرز انهدام کامل رساند. در جریان این جنگ، دموکرات‌ها کنار نیروهای عثمانی و مبلغین آلمانی، علیه روس‌ها و انگلیسی‌ها وارد جنگ شدند. در جریان تشکیل دولت موقت مهاجرین در کرمانشاه نیز دموکرات‌ها در حد توان به آن دولت کمک کردند؛ همان‌گونه که آن گروه از اعضای حزب دموکرات که در اروپا بودند (نظیر سیدحسن تقی‌زاده) نیز



سلیمان میرزا اسکندری

انجام فعالیت‌های مشابهی را در پیش گرفتند. در ایران، پیروزی نهایی نیروهای انگلیسی و روسی منجر به تشکیل دولت‌هایی در تهران شد که حامی سیاست‌های آن دو دولت بوده و تمام تلاش خود را بر جلوگیری از فعالیت دموکرات‌ها متمرکز می‌کردند. بدین ترتیب دومین دوره فعالیت حزب دموکرات در حدود سال ۱۳۳۴ قمری/ ۱۲۹۵ به پایان رسید.

دوره سوم: شروع انقلاب بلشویکی در روسیه از اوایل سال ۱۲۹۶ و در نهایت پیروزی آن انقلاب که به انقلاب اکتبر ۱۲۹۶/۱۹۱۷ شوروی مشهور است، سبب آغاز فعالیت مجدد داعیان و مبلغین دموکرات شد. به عنوان نمونه در آبان سال ۱۲۹۶/ نوامبر ۱۹۱۷/ ۱۳۳۷ قمری «فرقه دموکرات دامغان بعد از ورود جعفرزاده و مناقشات خود را برطرف کرده و تشکیلات خود را توسعه داده. چندی است کمیته محلی را انتخاب نموده‌اند. فعالیت این جمعیت سیاسی اهالی را امیدوار می‌سازد. از طرف [فرقه] کمیته هفت نفری برای تأمین [گندم] خبازخانه به اسم فرقه دموکرات [تشکیل شده] که به اواسط التاس و فقرا تخصیص دهند و افراد جمعیت در کنفرانس خصوصی حاضر شدند هر یک به فراخور خود مقداری گندم از قرار خروار سی تومان به مخیازت داده و پول آن را بعد از شش ماه دریافت دارند. همین اقدام خیر برای جدیت و همت و صمیمیت دموکراسی دامغان کافی است. در صورتی که غالبی [خجازان-نانوایان] گندم نداشتند و خریداری کردند. از طرف کمیته مقرر شده است که همه هفته ایام جمعه سه ساعت به غروب در مدرسه ناظمیه جمعی از فرقه معتقد و کنفرانس‌هایی مشمول بر نطق‌های مفیده داده شود».

اندکی بعد و در زمستان همان سال کمیته تهران فرقه دموکرات با صدور بیانیه‌ای موضع خود نسبت به تحولات داخلی و خارجی را مشخص کرد. در بخش سیاست داخلی کمیته مذکور بر این موارد تأکید کرد:

- ۱- تسریع انتخابات ولایات و اهتمام در اینکه تا ۱۵ حمل آتیه [۱۲۹۷] انتخابات [دوره چهارم مجلس شورای ملی] به انجام رسیده و مجلس تشکیل یابد.
- ۲- تعیین و اعزام حکام صالح به فوریت به ایالات و ولایات
- ۳- اقدام در اصلاح ادارات دولتی خصوصاً ایچاد قوه نظامی متحدالشکل
- ۴- تأمین طرق و شوارع به واسطه تشکیلات منظم
- ۵- توسعه تشکیلات نظمیه به ولایات
- ۶- تأسیس انجمن‌های ایالتی و ولایتی و بلدی
- ۷- اهتمام و جدیت در تسهیل امر ارتزاق عمومی
- ۸- در مسائل مربوط به سیاست خارجی، کمیته تهران فرقه دموکرات معتقد بود:
- ۹- اتخاذ سیاست روشن و اطمینان‌بخشی در روابط خارجی که مبنی بر تأمین اصل استقلال



محمدتقی بهار

و تمامیت و آزادی کامل سیاسی و اقتصادی ایران بوده باشد. ۱۰- محافظت اصول بی‌طرفی و تخلیه مملکت از قوای اجانب ۱۱- الغاء قراردادهای و معاهدات مضره ۱۲- تهیه وسایل اشتراک ایران در کنفرانس صلح».

مواضع فوق بلافاصله مورد تأیید کمیته تبریز فرقه دموکرات قرار گرفت. در مقام اجرای خواسته‌های مذکور و به‌ویژه علیه سیاست‌های انگلیس در ایران، برگزاری تظاهرات و میتینگ‌هایی در دستور کار کمیته‌های دموکرات‌ها در تهران و شهرستان‌ها قرار گرفت. اما به‌رغم چنین شور و هیجانی، به نظر می‌رسد در این دوره از فعالیت، حزب دموکرات به‌عنوان یک حزب واحد وجود نداشته و کمیته‌های مختلف آن حزب در شهرها، ایالات و ولایات، مستقل از یکدیگر به فعالیت می‌پرداختند. در جریان برگزاری انتخابات دوره چهارم مجلس در کرمانشاه که در اواخر زمستان سال ۱۲۹۷/ ۱۳۳۷ قمری برگزار شد، دموکرات‌ها پس از مدتی مناقشه با اعتدالیون، ترجیح دادند با آنها ائتلاف کنند. بنا به گزارش مخبری از کرمانشاه در اواسط زمستان سال ۱۲۹۷/ ۱۳۳۷ قمری پس از مناقشات و درگیری‌های زیاد بین کمیته‌های دموکرات و اعتدالی با یکدیگر در جریان برگزاری انتخابات دوره چهارم مجلس شورای ملی در آن شهر، بالاخره طرفین دعوی به تفاهم رسیده و با صدور قطعنامه‌ای کاندیداهای مشترک خودشان را به این ترتیب معرفی کردند: «هم‌مسئولان محترم!

چنان که به اطلاع خاطر محترمان رسیده است، پس از حصول ائتلاف مقرر شده بود با مراجعه به شعب و حوزه‌های فریقین کاندیداهای ائتلافی معین و در خاتمه مقررات حزبی، آقایان ذیل به سمت کاندیدای منتخب و معرفی شده‌اند: اول شاهزاده نصرت‌الدوله، دوم آقای امیر کل، سوم آقای معتمدالدوله، چهارم شاهزاده مرآت السلطان. برادران و هم‌مسئولان محترم البته به‌خوبی توجه و التفات به این نکته فرموده‌اید که استفاده ائتلاف تا چه درجه ملازم با موفقیت کاندیداهای فرقه است. در این صورت عموم برادران و هم‌مسئولان نهایت جدیت و فعالیت منظوره را در گذراندن کاندیداهای به عمل خواهند آورد و شرافت و احترام تعهدات مراکز عالی فریقین را حسب وظیفه مراعات خواهند فرمود.

هیات عالی اجتماعین اعتدالیون و کمیته دموکرات کرمانشاهان»

در مشهد اوج‌گیری مجدد فعالیت کمیته ایالتی دموکرات‌ها در آن شهر، همراه با بروز مشکلاتی در حوزه‌های آن حزب شد. در این رابطه در گزارشی می‌خوانیم: «مسئک دموکراسی امروزه بهترین مسالک سیاسی و عملی‌ترین آنها شناخته شده. زیرا که حد وسط مابین افراط و تفریط یا سوسیالیست

توجه و تفاهم به این نکته فرموده‌اید که استفاده ائتلاف تا چه درجه ملازم با موفقیت کاندیداهای فرقه است. در این صورت عموم برادران و هم‌مسئولان نهایت جدیت و فعالیت منظوره را در گذراندن کاندیداهای به عمل خواهند آورد و شرافت و احترام تعهدات مراکز عالی فریقین را حسب وظیفه مراعات خواهند فرمود.

کمیته محلی و کمیته ایالتی خاتمه یافته و منحل گردیده و با این همه پاره‌ای از افراد فرقه داخل مذاکرات و مراسلات می‌شود.»

به‌رغم گزارش مذکور، برگزاری انتخابات دوره چهارم مجلس در تبریز در نیمه دوم سال ۱۲۹۸/ ۱۳۳۸ قمری تعدادی از سازماندهی مجدد دموکرات‌ها در آن شهر کرد. به نحوی که کاندیداهای آن حزب در تبریز پیروز شده و به عنوان نماینده مجلس انتخاب شدند. اما دولت وثوق‌الدوله واکنش تندی از خود نشان داده و انتخابات تبریز را باطل کرد. در واکنش به رفتار دولت، دموکرات‌ها به رهبری شیخ محمد خیابانی از فروردین ۱۲۹۹/ ۱۳۳۸ قمری اقدامات گسترده‌ای را به عنوان اعتراض انجام داده که در نهایت منجر به یک قیام عمومی علیه

نتیجه انتخابات دوره سوم مجلس برای دموکرات‌ها امیدوارکننده بود. با وجود فشارها و تضییقات زیادی علیه آنان، تعداد قابل توجهی از داوطلبان نمایندگان حزب دموکرات، به مجلس راه یافتند

دولت وثوق‌الدوله شد. قیام تا شهریور همان سال به طول انجامید و پس از حمله نیروهای قزاق به مقر قیام کنندگان و قتل خیابانی به پایان رسید.

در تهران کار دموکرات‌ها با مشکلات بسیاری همراه شد. به فاصله کوتاهی از شروع فعالیت آنها، از اواخر سال ۱۲۹۶ اختلافات درونی شدیداً میان حوزه‌های حزبی بروز کرد. در فرآیند اعلامیه‌ای که به همین مناسبت از سوی کمیته تفتیش حزب دموکرات در اردیبهشت ۱۲۹۷/ ۱۳۳۶ قمری انتشار یافت، می‌خوانیم: «هم‌مسئولان! بدون تفاخر و بالیدن‌های عملی و صرف‌نظر از مفاخر تاریخی و نیرومندی‌های شگفت حزب دموکرات، امروز باید در عین تأسف تصدیق کنیم که یک سال و اندی از بهترین ایام فرصت و فراغت وطن، دموکراسی دستخوش بدترین سمومات قاتله یعنی اختلافات بدفرجام گردیده و به حدی قسواى اخلاقی، ادبی و سیاسی دموکراسی در زیر چرخ ائتلاف ضعیف و فرسوده شده که اگر روح جوانی و قوی اکثریت این جمعیت نمی‌بود، خاتمه این جمعیت شروع می‌گردید. با این نقطه نظر دستجات مختلف دموکرات که هر یک در اثر یک خبط و یک سوء‌تدبیر متأسفانه از یکدیگر جدا شده بودند، حس احتیاج به وحدت و در نظام‌نامه عمومی فرقه قید شده بر آن داشت که از وجهه حقیقت و فلسفه به اختلافات نظر افکنده و برای رفع آن قیام کنند. بالتجربه یک کمیسیون مختلط موقتی از طرف عموم دستجات دموکرات انتخاب و کمیته تهران در نتیجه تبادل نظر با منتخبین دستجات و حس عدم پیشرفت کار، انحلال خود را در روزنامه اعلان و تجدید یک سلسله تشکیلات رسمی جدیدی را که موسس وحدت حزبی باشد، مطابق اصول و نظامات دموکراسی تصریحاً به عهده کمیسیون مختلط مزبور و آغاز نموده و در تاریخ ۲۰ رجب ۱۲۹۷ اردیبهشت ۱۲۹۷ خود را منحل و به دخالت در امور جاریه خاتمه خواهد داد.

هم‌مسئولان! بر ما ثابت شد که یک حزب رنجبر و یک جمعیت جوان ملی که باید با تمنیات و عادات پوسیده اشرافیت و دیکتاتوری پنجه دراندازد و از آزادی و قانون دفاع نماید، نمی‌تواند اختیارات خود را دست اشراف و اعیان و شارلاتان‌های عوام فریب بگذارد.»

اما ماجرا به همین سادگی پایان نیافت. وجود دولت مقتدر وثوق‌الدوله و تلاش آن دولت در جلب همکاری و همراهی حزب دموکرات با خود و عدم حضور رهبران اصلی حزب، ضربه ویرانگری بر بقایای حزب دموکرات در دوره سوم فعالیتش وارد کرد. در مواجهه با چنین وضعیتی، گروهی از دموکرات‌ها درصدد تشکیل تمام‌عیار و گسترش فعالیت حزب (البته با همراهی دولت) برآمده و به تشکیلین معروف شدند. در مقابل، مخالفین آنها اعتقاد داشتند با توجه به شرایط دولت و عدم تشکیل دوره چهارم مجلس، حزب نباید تشکیل شود. این گروه به عنوان دموکرات‌های ضدتشکیلی یاد می‌شود. نزاع این دو گروه با یکدیگر، ضربه نهایی را بر پیکره بی‌جان حزب دموکرات وارد آورد. بدین ترتیب در آستانه کودتای اسفند ۱۲۹۹ حزب دموکرات عملاً از بین رفته و اعضای پرشور آن به گروه‌ها و جمعیت‌های سوسیالیستی پیوستند که الهام‌گرفته از پیروزی انقلاب اکتبر و تشکیل دولت شوروی، روزبه‌روز به فعالیت خود در ایران توسعه می‌دادند. اما فروپاشی حزب دموکرات مانع از تلاطم آرمان آن حزب نشد در همان ایام بسیاری از فعالین دستجات نام‌هایی از قبیل: «دموکرات مستقل»، «دموکرات اینوفورمه» و «دموکرات زره‌پوش» را بر گروه خود می‌گذاشتند.



شیخ انصاری با نوآوری‌های عقلایی خویش نه تنها توانست آغازگر راه‌هایی نو در علم فقه و اصول فقه باشد، بلکه عامل اصلی عدم رشد جریان‌های اخباری و حدیث‌گرا تا همین امروز است. این عقل‌گرایی شیخ که یکی از نمونه‌های درخشان خردگرایی شیعی است، به حدی است که برخی‌ها در مواجهه با او لقب «فیلسوف فقه» را برایش برمی‌گزینند.

## درس گفتارهای فقیهان شیعه

۳

# فیلسوف فقه

### معرفی و بررسی مجتهدان بزرگ ایران.

#### مورد شیخ انصاری

حامد زارع

روزنامه‌نگار فلسفه و الهیات



بروچرد، اصفهان و کاشان دیدن کرد و در بعضی از آن حوزه‌ها مدتی اقامت کرد. در کاشان مدتی در محضر درس ملا احمد نراقی شرکت کرد. این استاد و شاگرد چنان به هم نزدیک شده بودند که معروف است هنگامی که شیخ از کاشان عزیمت کرد، علامه احمد نراقی فرمود: «استفاده‌ای که من از این جوان نمودم، بیش از استفاده‌ای بود که او از من برد.» و نیز گفت: «در مسافرت‌های مختلف افزون بر پنجاه مجتهد مسلم دیدم که هیچ یک از ایشان مانند شیخ مرتضی نبودند.» شیخ مرتضی انصاری پس از چهار سال اقامت در کاشان به اتفاق برادرش شیخ منصور به مشهد رفت. پس از زیارت و چهار ماه اقامت در آن شهر و تماس با علمای مشهد، به تهران رسید و مدتی نیز در تهران اقامت کرد. پس از شش سال مسافرت علمی و پریار به اتفاق برادر به دزفول بازگشت. اما اقامت در آن شهر روح تلاشگر و کنجکاو او را قانع نمی‌ساخت. از این رو دوباره عازم نجف شد و سال‌ها بعد به ریاست عالی این حوزه رسید.

شیخ مرتضی انصاری که به عنوان صاحب مکاسب شناخته می‌شود، پس از شیخ محمد حسن اصفهانی نجفی مشهور به صاحب جواهر، مرجع مطلق زمانه خویش به شمار می‌رفته است. پس از شیخ انصاری شاگردش میرزای شیرازی صاحب فتاوی تحریم تنباکو و بعد از او نیز آخوند خراسانی صاحب کفایه دارای اطلاق مرجعیت و گستردگی طیف مقلدان بودند. امری که برای مراجع بعدی اتفاق نیفتاد. حتی میرزای نائینی و شیخ عبدالکریم حائری یزدی نیز نتوانستند گستردگی و فراگیری زعامت شیخ انصاری، میرزای شیرازی و آخوند خراسانی را تجربه کنند. هر چند «پسند دو مجتهد، یعنی نائینی و حائری، شایستگی آن را داشتند که بسان بقیه مراجع، مرجع کل تقلید زمان خویش گردند ولی چون آنان و چند تن دیگر از همزمانان‌شان مانند اصفهانی در یک زمان می‌زیسته‌اند هیچ یک از آنان مقام مرجع کل تقلید را تا چندین سال احراز نکردند. نائینی و اصفهانی در نجف زندگی می‌کردند و پیروانی در عراق و ایران داشتند و حائری مرجعیت مهمی یافت ولی در ایران، اگر چه او در عراق و لبنان نیز مقلدانی داشت. مقام اجتماعی آنسان البته پائین‌تر از مقام کسانی مثل شیخ انصاری بود که عنوان مرجع کل تقلید جهان شیعه را بدست آورده بودند.» (عبدالهادی حائری، ۱۳۸۱، صفحه ۸۴) شیخ مرتضی انصاری پس از برادران کاشف الغطا و همچنین صاحب جواهر، یکی از طولانی‌ترین ریاست‌ها را بر حوزه علمیه نجف بر عهده داشت.

رویکرد استدلالی و بحثی شیخ انصاری که مبتنی بر اجتهاد عقلی بود، در نقطه اوج و بلوغ خود توانست همه رویکردهای حدیث‌محور و نقل‌گرا را از میدان به در کند و کار وحید بهبهانی در منزوی کردن اخباریون را به سرانجام برساند. این فقیه ایرانی با نوآوری‌های عقلایی خویش آتیچسان در کار اجتهاد جدید به خرج داد که نه تنها توانست آغازگر راه‌هایی نو در علم فقه و اصول فقه باشد، بلکه

عامل اصلی عدم رشد جریان‌های اخباری و حدیث‌گرا در فضای فکری و فرهنگی شیعیان ایران زمین تا همین امروز است. این عقل‌گرایی شیخ که یکی از نمونه‌های درخشان خردگرایی شیعی است، به حدی است که برخی‌ها در مواجهه با او لقب «فیلسوف فقه» را برایش برمی‌گزینند. هر چند که باورمندان به حاکمیت نص و خبر در فقه نمی‌توانند این نوع از برخورد حداکثری اصولی و عقلی با امور و ادله را تاب بیاورند و از برخورد فیلسوفانه شیخ انصاری با متون فقهی گلایه می‌کنند. در یکی از این گلایه‌ها گفته می‌شود: «ها یک فیلسوف فقیه داریم؛ مثل حضرت امام که فیلسوف هست و فقیه هم هست. یک وقت فیلسوف فقه داریم؛ این معنا بیش‌تر از این که مدح باشد، ذم است؛ یعنی کسی که با مشرب فلسفی وارد فقه می‌شود. معنای این حرف این است که مرحوم شیخ وقتی وارد تحلیل آیات و روایات می‌شود، مثل یک عرف عام-یا حتی عرف تخصصی- نگاه نمی‌کند؛ نوع تحلیل‌های ایشان مثل یک فیلسوف است. فیلسوف به هنگام تحلیل، تمام احتمالات را بیان می‌کند و بسا رد یک به یک احتمالات، گزینه‌ها را منحصر در یکی می‌کند و آن می‌شود جواب فیلسوف. شیخ انصاری با متون دینی همچون یک فیلسوف برخورد می‌کند.» (محمدتقی اکبرنژاد، ۱۳۹۴) با وجود این انتقادات نمی‌توان از یاد برد که مجموعه اجتهادات شیخ مرتضی انصاری و رویکرد اجتهادی او نشان می‌دهد که ما با یک فقیه موسس روبه‌رو هستیم. چه اینکه «او را می‌توان پایه‌گذار مکتبی فقهی - اصولی دانست که امروزه آن را به عنوان «مکتب نجف» می‌شناسیم. مکتبی که به روشنگاری‌ها و پیچیدگی‌های اصولی شش‌هفته است و علاقه فراوانی به خلاقیت و نوآوری در علم اصول و قواعد فقهی دارد. کتاب «فرانداالاصول» شیخ انصاری که در حوزه‌ها به «سائل» مشهور شده است، به دلیل عمق فکری و استدلالی‌اش توانست همه آثار قبلی را زیر سایه خود قرار دهد و بیش از یک قرن است که در کنار «کفایه‌الاصول» آخوند خراسانی به عنوان تخصصی‌ترین و مهم‌ترین متون درسی علم اصول شیعه تثبیت شده است. این دو کتاب در کنار کتاب فقهی «مکاسب» که آورده‌آری استدلالی شیخ انصاری است، به عنوان مثلث علمی شیعه توانسته چندین نسل از عالمان و فقیهان سرشناس را سیراب کند.» (روح‌الله موسوی‌زاده قمصری، ۱۳۹۳) شیخ انصاری با تالیف رساله‌هایی

روزبه‌روز بیشتر شود.

در باب اندیشه فقهی و اصولی شیخ مرتضی انصاری باید به یک نکته مهم اشاره کرد. یکی از ویژگی‌های مبرهن و روشن او معطوف به سبک نگارش او در فقه است. پائین آوردن شکل بیان عباراتی که معانی بلندی دارند یکی از شگردهای تکرارناپذیر شیخ انصاری است. در نوشته‌های او خبری از کلمات ثقیل نیست و بی‌ابهام و ایهام نوشتن شاهیت تالیفات فقهی اوست. شیخ مرتضی انصاری علاوه بر این رویکرد شکلی، از یک امتیاز دیگر نیز در ارائه بحث برخوردار است و آن هم رعایت اسلوب علمی است. «شیخ انصاری استاد بسط‌بسط بحث و تولید فرغ‌های علمی است و به همین دلیل وی کمتر نظریه نهایی خود را ذکر می‌کند و بیشتر طرح بحث می‌کند و با بیان فرغ‌های گوناگون در بحث به بیان احتمالات می‌پردازد. شیخ تلاش می‌کند تا چارچوب‌های علمی را در مراحل رسیدن به استنباط رعایت کند و راه رسیدن به نتیجه را برای خوانندگان روشن سازد.» (روح‌الله موسوی‌زاده قمصری، ۱۳۹۳) به نظر می‌رسد که این رویکرد علمی شیخ مرتضی انصاری نتوانسته است تا به امروز بازتابی در فقه معاصر شیعه داشته باشد.

در باب اندیشه سیاسی شیخ انصاری باید اذعان کرد که او به اقتفاء شیخ جعفر کاشف الغطا در باب ولایت سیاسی فقیهان نظر مثبتی ندارد. شیخ در رساله مشهور خویش ذیل بحث اولیای عقد درباره وظایف علما و مجتهدان می‌نویسد: «سه رشته از وظایف موجود است: ۱. رسیدگی به امور مذهبی؛ این کار از وظایف بی‌چون و چرای فقیهان است ۲. رسیدگی به امور داری و دادگستری که آن هم بدون چگون و چرا بر عهده مجتهدان واگذاشته شده است ۳. اداره امور سیاسی و حکومت؛ اینکه آیا باید سیاست و حکومت به دست علما باشد مسئله‌ای است که مورد پذیرش بی‌قید و شرط همه علما نیست و بنابراین باید در این زمینه بحث و غوررسی کرد.» (شیخ مرتضی انصاری، ۱۳۳۴، صفحه ۱۵۳) البته شیخ انصاری در رساله القضاء به اقتفاء محقق کرکی و شیخ محمد حسن اصفهانی نجفی مشهور به صاحب جواهر، با استناد به روایت عمر بن حنظله و همچنین روایت‌های دیگر نظیر توفیق ناحیه مقدسه به اثبات ولایت فقیهان پرداخته است. منتها او همانند ملا احمد نراقی و شیخ محمد حسن اصفهانی

نجفی نمی‌تواند ولایت سیاسی فقیهان و زعامت آنان در امر حاکمیت را تصدیق کند. به طور کلی «از زمان نراقی ولایت فقیه به معنای حکومت، سلطنت و زعامت فقیه بشدت مورد بحث فقه‌ها واقع شده است. فقیهان در این مسئله دو دسته می‌شوند: دسته‌ای رای نراقی در ولایت عامه فقیه را نپذیرفته، منکر زعامت سیاسی فقیهان در عصر غیبت می‌شوند و مدعی می‌شوند ادله فقهی از اثبات چنین وظیفه‌ای عاجز است. شیخ انصاری در مکاسب، آخوند خراسانی در حاشیه مکاسب، آیت‌الله سید محسن حکیم، آیت‌الله سید احمد خوانساری و آیت‌الله سید ابوالقاسم خوبی از این گروه محسوب می‌شوند.» (محسن کدیور، ۱۳۸۰، صفحه ۱۰۵) البته همه این مخالفت‌ها با ایده ولایت عامه فقیهان باعث نمی‌شود که از فروغ آن در دوره ناصری و عصر پیشامشروطه کاسته شود. «به هر تقدیر ولایت عامه فقه‌ها به عنوان گفتار غالب و نظریه رایج، بهره عصر فجری است. غلبه این گفتار به حدی است که مخالفت شیخ مرتضی انصاری یکی از نامورترین مجتهدین دوره ناصری نیز نتوانست خلی در آن وارد کند.» (سید محسن طباطبایی فر، ۱۳۸۴، صفحه ۱۹۳) با این حساب می‌توان شیخ انصاری را فقیه تکرارناپذیر در تاریخ فقه شیعه دانست که با برجستگی استدلال عقلایی، پایه‌های محکمی برای علم اصول و دانش فقه فراهم آورد و زمینه را برای اجتهادات سیاسی آخوند خراسانی در نهضت مشروطیت فراهم کرد و از این حیث توانست توسط شاگرد شایسته خویش، شکستی که به اخباری‌ها متحمل کرده بود، به هواداران سلطنت مطلقه نیز وارد آورد.

#### منابع و مآخذ:

المکاسب. شیخ مرتضی انصاری. تبریز. چاپ سنگی، ۱۳۳۴  
خدمات متقابل اسلام و ایران. مرتضی مطهری. چاپ دوازدهم. تهران. انتشارات صدر، ۱۳۶۲  
زندگانی و شخصیت شیخ انصاری. مرتضی انصاری. انتشارات کنگره جهانی بزرگداشت دویستمین سال تولد شیخ انصاری. ۱۳۳۳  
حکومت ولایتی. محسن کدیور. چاپ چهارم. نشر نی. ۱۳۸۰  
تشیع و مشروطیت در ایران. عبدالهادی حائری. چاپ سوم. تهران. انتشارات امیرکبیر. ۱۳۸۱  
نظام سلطانی از دیدگاه اندیشه سیاسی شیعه. سید محسن طباطبایی فر. تهران. نشر نی. ۱۳۸۱  
شیخ انصاری؛ نگین فقاقت. روح‌الله موسوی‌زاده قمصری. پرتال امام خمینی. ۲۶ فروردین ۱۳۹۳  
تقد مکتب اصولی شیخ انصاری. محمدتقی اکبرنژاد. نقد سایت میاجتات. ۲۰ مهر ۱۳۹۴  
بررسی ساختارهای اصولی پیشین یا تاکنون بر ساختار شیخ انصاری. علی اکبر رشاد. شبکه اجتهاد. ۱۴ دی ۱۳۹۵



فلسفه هگل در واقع فلسفه‌ای است که کوشش دارد تعارض میان ایمان و عقل را که به نظر او از اصول الهیات حوزه‌ها بود، از میان بردارد و ایمان را با توجه به درک عقلانی که از آن به دست می‌دهد با تجدد سازگار و هماهنگ کند. به اعتبار دیگر می‌توان گفت فلسفه هگل فلسفه تجدد است و در این دوره باید تعارض میان عقل و ایمان رفع شود.

درس گفتارهای اندیشه سیاسی

## فلسوف مسلح

بازخوانی آثار و آراء پدران بنیانگذار لیبرالیسم: مورد فریدریش هگل

حامد زارع

روزنامه‌نگار فلسفه و الهیات

هگل آنقدر نام بزرگی دارد که نیازی به مقدمه‌چینی ندارد! فیلسوف مسلحی که آخرین متفکر اروپا در اولین روزهای بود که اندیشه به مثابه روح زمانه در حال درخشش بود. هگل به مثابه پدیدارشناس روح، ردپایی عمیق از اندیشه خویش برای همه انانی که در قرن نوزدهم و بیستم دستی بر آتش نظر و عمل داشته‌اند بر جای گذاشت. مفسری درباره هگل گفته بود: در نبرد استالینگراد، دو سپاه نامتجانس اما هر دو ملهم از هگل، روبروی هم صف‌آرایی کردند. سپاهی از جبهه چپ‌های هگلی (روسیه کمونیست) و سپاهی دیگر از جبهه راست‌های هگلی (آلمان نازی). آن مفسر این حقیقت، یا به عبارت دیگر این واقعیت قرن بیستمی را باور نکردنی دانسته بود، اما برای باور به این تاریخ، به نظر می‌آید که بایستی به قرن نوزدهم بازگشت و هگل و معسای آن را دوباره طرح کرد. برخلاف آنچه رایج است، او بر جو سیاسی و اجتماعی قرن خودش تأثیر شگرفی داشت. گئورگ ویلهلم فریدریش هگل را می‌توان آخرین فیلسوف اروپا نامید. چه اینکه خود وی دوست داشت که به نظام فلسفی‌اش به مثابه سرانجام تمام فلسفه‌های پیش از خودش، نگریسته شود. هگل خود را قیوب هیوم و کانت و دیگر پیشینیاناش نمی‌داند. به عبارت بهتر پیش از هر چیز فلسفه هگل می‌کوشد تا از وجه عقلانی فلسفه‌های پیش از خودش برآیندی به دست دهد تا جایگاه آنها را در روندی تاریخی که خودش مشخص می‌کند بشناساند. نکته پراهمیت درباره جایگاه هگل در تاریخ اندیشه غرب این است که «با هگل فلسفه هم‌زمان تبدیل به شناخت ذهن از خود و شناخت تاریخ از خود در ذهن می‌شود. به عبارت دیگر، فلسفه تاریخ در آئینه اندیشه هگلی به منزله تاریخی است که به شکل فلسفی اندیشیده شده است. حقیقت فلسفی تاریخ، حضور تاریخی فلسفه در قلمروی حقیقت است. زیرا به گفته هگل، قلمروی حقیقت خانه فلسفه است.» (رامین جهانیکلو، ۱۳۸۲، صفحه ۱۰) هگل در نامه‌ای به شلینگ با توجه به اوضاع فرانسه می‌نویسد و در آن تأکید می‌کند که راه اروپا جز از مسیر عقل و آزادی نمی‌گذرد. اما تفسیر فلسفی هگل از عقل و آزادی چیست؟

### پدیدارشناسی روح

از نظرگاه هگل موضوع دین و فلسفه و هنر شناخت روح است و او سعی می‌کند در پدیدارشناسی روح خودش به این مهم بپردازد. بیش از هر چیز هگل به واسطه پدیدارشناسی‌اش شناخته شده است. اگر چه پدیدارشناسی روح هگل در طرح نخستین وی از طرح نظام فلسفی‌اش، جایگاهی بی‌مانند داشت، اما طرح وی در ادامه تغییر یافت. اما همچنان الهام‌آفرین‌ترین اثر هگل نزد شارحان و منتقدانش باقی ماند. این طرح نخستین چه بود که هگل موفق به تکمیل آن نشد. ابتدا «هگل تنها بخش اول نظام خود، یعنی پدیدارشناسی روح را انتشار داد که نخستین بخش از نظام خود می‌دانست. بخش دوم به دنبال آن قرار داشت که منطق و فلسفه طبیعت و روح را در برمی‌گرفت. از آن بخش دوم تنها منطق کبیر انتشار یافت.» (حسن مرتضوی، ۱۳۹۲، صفحه ۱۲) هر چند که انتشار عناصر فلسفه حق را می‌توان بدیلی برای فلسفه روح به حساب آورد، اما دانش‌نامه علوم فلسفی، درسامه‌ای از فیلسوف آلمانی

است که هر سه بخش نظام فلسفی او را به ما می‌نمایاند و اینک پاره نخست این دانشنامه با زبانی روان توسط یک مترجم فلسفه‌دان به فارسی بازگردانده شده است. هگل اگر چه در مقدمه علم منطق خود هدف از منطق را بررسی فکر و در نهایت «حقیقت» می‌داند، در پدیدارشناسی روح نیز معتقد است که هیچ واقعیت عینی مستقل از فکر وجود ندارد، چرا که هر آنچه عقلانی است بالفعل است و هر آنچه بالفعل است عقلانی است. «وقتی منطق به بررسی اندیشه می‌پردازد، لاجرم به بررسی واقعیت نیز مشغول است. برای اینکه این نکته کاملاً مرکوز خاطر شود، هگل می‌گوید اگر هنوز خواهان استفاده از واژه ماده باشیم، محتوای منطق ماده واقعی و حقیقی است.» (پیتز سینگر، ۱۳۷۹، صفحه ۱۴۲) اصولاً پدیدارشناسی روح هگل که به مثابه سفر اکتشافی او در جهان اندیشه مغرب زمین مطرح می‌شود، بین‌رشته‌ای‌ترین کتاب تاریخ فلسفه به شمار می‌رود. همانطور که پینکارد می‌گوید از دین و الهیات تا تاریخ اروپا بازتابی در این کتاب داشته است. اما آنچه قطعی است، این است که کتاب پدیدارشناسی روح در سنتی پساکانتی کوشش می‌کند به این سوال پاسخ دهد که چرا انسان در دوره مدرن ضرورتاً باید با عقل خودش رهبر زندگی خودش باشد. به عبارت بهتر «کتاب قرار بود برای خواننده‌اش کتابی آموزشی و پرورش‌دهنده باشد و به او بگوید که امروز چگونه انسانی است و چرا چگونه به این انسان بدل شده و چرا این فرآیند ضرورت داشته است.» (تری پینکارد، ۱۳۹۴، صفحه ۳۳۸) در توضیح این فرآیند است که کتاب پدیدارشناسی روح هگل تبدیل به مهمترین اثر او می‌شود.

### دیالکتیک

به دلیل استفاده فنی فلسفی به اسم دیالکتیک توسط فیلسوف آلمانی، نه تنها فلسفه او را می‌توان دیالکتیکی نامید، که منطق او نیز واجد همین صفت است. منطق دیالکتیکی هگل در اعراض منطق صوری ارسطو است. این منطق چون به تفکر می‌پردازد و فکر را بررسی می‌کند، از نطه‌های منطقی که با یک گرایش فنی و تحلیلی به ریاضیات کشانده می‌شوند نیز متفاوت است.

چه اینکه در این نطه‌ها سعی بر حفظ جنبه‌های صوری است و وقتی به محتوا گذاشته نمی‌شود. اما اگر این نطه‌ها در جهت نفی هستی‌شناسی قرار دارند، منطق هگل یک هستی‌شناسی عام است. به همین دلیل منطق هگل را نمی‌توان به عنوان یک حیطه مجزا در اندیشه فیلسوف آلمانی محسوب کرد. چه اینکه در این صورت منطق هگل از شان هستی‌شناسانه‌اش تهی می‌شود. «در سنت هگلی منطق عینی یعنی منطقی که شامل هستی و ذات (ماهیت) است، درست همان جایگاهی را پیدا می‌کند که فلسفه و هستی‌شناسی قدیم داشته است.» (کریم مجتهدی، ۱۳۷۰، صفحه ۱۵۰) این منطق عینی کلیدواژه فهم دانش منطقی از دیدگاه هگل است، چه اینکه هگل در

مقدمه خود بر علم منطق بر این باور است که منطق عینی جای متافیزیک را گرفته است. هرچند به قول جان.و.بریج هنگامی که هگل به منطق می‌پردازد می‌تواند نتایج پدیدارشناسی را مبنا قرار دهد، چرا که پدیدارشناسی به ما می‌آموزاند که این الگوها صرفاً ویژگی ذهنی و استدلال‌پردازی ما نیست. پی بردن به رابطه میان پدیدارشناسی روح و علم منطق نزد هگل نیز از یک جزئیات فلسفی است. چه اینکه «در سنت هگلی پدیدارشناسی در هر صورت منطق به بررسی اندیشه می‌پردازد، لاجرم به بررسی واقعیت نیز مشغول است. برای اینکه این نکته کاملاً مرکوز خاطر شود، هگل می‌گوید اگر هنوز خواهان استفاده از واژه ماده باشیم، محتوای منطق ماده واقعی و حقیقی است.» (پیتز سینگر، ۱۳۷۹، صفحه ۱۴۲) اصولاً پدیدارشناسی روح هگل که به مثابه سفر اکتشافی او در جهان اندیشه مغرب زمین مطرح می‌شود، بین‌رشته‌ای‌ترین کتاب تاریخ فلسفه به شمار می‌رود. همانطور که پینکارد می‌گوید از دین و الهیات تا تاریخ اروپا بازتابی در این کتاب داشته است. اما آنچه قطعی است، این است که کتاب پدیدارشناسی روح در سنتی پساکانتی کوشش می‌کند به این سوال پاسخ دهد که چرا انسان در دوره مدرن ضرورتاً باید با عقل خودش رهبر زندگی خودش باشد. به عبارت بهتر «کتاب قرار بود برای خواننده‌اش کتابی آموزشی و پرورش‌دهنده باشد و به او بگوید که امروز چگونه انسانی است و چرا چگونه به این انسان بدل شده و چرا این فرآیند ضرورت داشته است.» (تری پینکارد، ۱۳۹۴، صفحه ۳۳۸) در توضیح این فرآیند است که کتاب پدیدارشناسی روح هگل تبدیل به مهمترین اثر او می‌شود.

### منطق

پیشتر گفتیم که منطق دیالکتیکی هگل را نمی‌توان با منطق صوری ارسطو یا با نطه‌های منطقی جدید مقایسه کرد، چه اینکه هگل بر خلاف منطق‌های قدیمی‌تر به چگونگی ترکیب مفاهیم در حکم‌ها و سپس تبدیل حکم‌ها به عناصر سازنده قیاس توجه نمی‌کند. «هنطق در دیدگان هگل ریشه‌ای اساساً مابعدالطبیعی است که وظیفه آن نه تعیین قوانین صرفاً صوری قیاس، بلکه مشخص کردن ماهیت هستی فی نفسه است» (فردریک بیزر، ۱۳۹۱، صفحه ۱۰۴) در این صورت منطق بیش از آنکه ابزاری برای درست فکر کردن باشد، واقعیتی عینی به خود می‌گیرد. «این منطق غیر از خود هیچ علم و دانش دیگری بنیان نمی‌دهد؛ علم حقیقی خارج از منطق شکل نمی‌گیرد و قوام نمی‌یابد، بلکه در واقع عین منطق است.» (کریم مجتهدی، ۱۳۷۰، صفحه ۱۵۰) به نظر هگل تامل فلسفی باید بر مبنای اصول آن آغاز شود، یعنی کاملاً مستقل و قائم بالذات باشد. از

این روی «از بنیان نهادن اندیشه خویش بر فرضیه‌های ثابت یا پیش‌انگاشت‌های اولیه اجتناب می‌کند. البته او معتقد است که اصول فلسفه‌اش باید در تکامل نظام‌مند آن ظاهر شود. این اصول باید پیامدهای این تکامل باشد، نه بنیاد آن.» (جان.ن. فیندلی / جان.و.بریج، ۱۳۸۷، صفحه ۵۴) بنابراین امر بی‌واسطه همواره با امر باواسطه همراه است و در جست‌وجوی سرآغاز فلسفه منطق با نظام فلسفی هگل راهی جز ایستادن به منطق نیست. وجه منطقی اندیشه هگل و نگارش کتاب‌های منطقی توسط او را باید به مثابه تازی که در پود فلسفه بافته می‌شود دید و شاید از این منظر بتوان گفت که منطق سرآغاز فلسفه و فلسفه نیز دانشی مبتنی بر روش‌شناسی منطقی است. البته هگل در کتاب علم منطق خود اذعان می‌کند که فلسفه یا ایده‌نالیسم است، یا فلسفه نیست. بنابراین اگر چه در جست‌وجوی سرآغاز فلسفه منطق با نظام فلسفی هگل راهی جز ایستادن به منطق نیست، اما این جست‌وجو هیچ‌گاه منجر به انکا به ماده‌گرایی نمی‌شود. چه اینکه از نظر هگل اگر در آغاز روح مطلق یا خداوند وجود داشته باشد، می‌توان بر پایه آن فلسفه بنا کرد، در غیر این صورت نمی‌توان بر پایه یک ماده یا یک امر غیر متافیزیکی اصول فلسفه را بنیاد کرد. اما به هر حال منطق در ابتدای بسط اصول فلسفه در نظام فکری هگل نقش راستینی را ایفاء می‌کند.

### فلسفه و تاریخ

از دیدگاه هگل تاریخ صحنه ظهور تدریجی روح مطلق جهانی است. تأکید بر فلسفه تاریخ و بر ساخته‌های نهادی آن که در سیری طبیعی و «صیوروت محوره» به تکامل می‌رسد، از مشخصات فکر هگلی است. گئورگ ویلهلم فریدریش هگل تاریخ را محل صیوروت روح می‌داند و چون جوهر روح آزادی است، پس در واقع تاریخ نموداری از مراحل مختلف تحقق آزادی است. تحقق تدریجی آزادی در سیر تاریخ ضرورتاً تحقق تدریجی آگاهی و شعور است. به نظر هگل در واقع تاریخ عالم تاریخ روح مطلق است از این لحاظ که روح

کوشش دارد از خود آگاه شود و خود را آزاد سازد و آگاهی و آزادی مقدر نمی‌شود مگر به نحو تدریجی و دیالکتیکی. به اعتقاد وی آزادی مطلق و آگاهی تام غایت روح مطلق و در نتیجه غایت تاریخ است و عالم خواه ناخواه به آن جهت سوق پیدا می‌کند. در فلسفه هگل باید توجه خود را معطوف به دیالکتیک کرد. از دیدگاه هگل «دیالکتیک مستلزم گذر از افکار یا مفاهیم به وضع مقابل آنها و حصول وحدتی عالی‌تر است.» اما همواره باید در نظر داشت که در دام فلسفه غامض او درنگتاید. نکته مهم این است که هگل به همه مفاهیم فلسفی نگاهی تاریخی دارد. وی بر آن است که «تاریخ مطابق یک سیر تکاملی روی می‌دهد و همیشه به جلو می‌رود.» (برایان مگی، ۱۳۸۵، صفحه ۳۱۱) از نقطه نظر هگل هدف و مقصد تاریخ، آگاهی ذهن از آزادی است و این آگاهی ذهن از آزادی خودش فقط در یک جامعه جدید می‌تواند پابرجا و نهادینه شود که یک انسان بداند که اساساً آزاد است. چرا که هدف تاریخ، آزادی است که در روح جهان متجلی می‌شود. البته «نباید انتظار روح مطلق یا خداوند وجود منطقی و صریحی از روح بدهد.» (رضا داوری اردکانی، ۱۳۷۴، صفحه ۲۱۸) ولی با موانست با وی می‌توان تصویری از جایگاه روح در فلسفه او به دست آورد.

### هنر و دین

آراء زیبایی‌شناسانه هگل در فلسفه‌اش به منظور معرفت به هنر بوده است. چه اینکه «به نظر هگل فلسفه هنر همچون فلسفه تاریخ، فلسفه حقوق، فلسفه دین و غیره از حقیقت واحدی ناشی می‌شود که به معنای بسط و گسترش روح است در جهان محسوس برای طی سلسله مراتب متضاد خود و سرانجام برای رسیدن به مطلق محض خود» (کریم مجتهدی، ۱۳۷۰، صفحه ۱۲۲) البته در واقع باید کمی به عقب برگشت و گفت که هگل معتقد بود که فلسفه، دین و هنر راه‌هایی برای ادراک مطلق هستند. دین در منظومه فکری هگل با اعتقادات دینی رایج، تفاوت دارد. به قول هایدگر خداشناسی نظری با فلسفه دین یکی نیست، حتی خداشناسی به معنی علم عقاید دینی نیز نیست، بلکه هستی‌شناسی حقیقی‌ترین موجود، حقیقت اعلی‌بما هی است که برای هگل در عین حال با پرسش از وجود به طور کلی پیوند دارد. البته مفسرین در شرح‌های خود درباره موضوع دینی هگل، با یکدیگر اختلاف نظر دارند. هگل با موضوع گوناگونی همچون خداشناسی، پیرو آیین وحدت وجود، خداپرست و استعلائی کلیت ذات حق، توصیف شده است. مقصود از «استعلائی کلیت ذات حق» این عقیده است که همه چیزهای جهان، اجزایی از خداوند هستند و لسی خدا چون جنبه کلیت دارد لذا از تمامی اجزاء تشکیل‌دهنده‌اش بزرگتر بوده و چیزی بیشتر از کلیت جهان است. هگل به شکلی از وحدت وجود اعتقاد داشته است، زیرا مفهوم ضمنی تفکر او این است که صفات خداوند در واقع صفات خود ما انسان‌هاست. با این وصف، همان‌طور که کسان بسیاری یادآور شده‌اند، هگل عضو کلیسای «لوتری» بود

و عقاید دینی حلول روح و تثلیث را به عنوان کلیت غایی همه چیز، پذیرفته و شخص خودش را یک مدافع سرسخت دیانت مسیح به شمار می‌آورد. پیتز سینگر اظهار نظر کرده است که هگل خداوند را به عنوان ذاتی تلقی می‌کرد که نیاز دارد تا خود را در جهان متجلی سازد و همراه با کامل کردن جهان، خودش را کامل کند. با اینکه اظهار مزبور گری از این مشکل نمی‌گشاید که آیا باید خدا را با دنیای یکی دانست یا خیر، ولی کلاً با بسیاری از مضامین فکری هگل سازگاری دارد.

### تجدد و آزادی

صرف‌نظر از این مباحث الهیاتی، تفسیری سیاسی و مدنی از دیانتی که مورد توجه هگل بود وجود دارد که عطف به تجدد سامان یافته است. در این تفسیر «فلسفه هگل در واقع فلسفه‌ای است که کوشش دارد تعارض میان ایمان و عقل را که به نظر او از اصول الهیات حوزه‌ها بود، از میان بردارد و ایمان را با توجه به درک عقلانی که از آن به دست می‌دهد با تجدد سازگار و هماهنگ کند. به اعتبار دیگر می‌توان گفت فلسفه هگل فلسفه تجدد است و در این دوره باید تعارض میان عقل و ایمان رفع شود.» (جواد طباطبایی، ۱۳۹۴، صفحه ۲۱۴) با این تفسیر می‌توان به اهمیت تفکر هگل در اندیشه سیاسی غرب نیز پی برد. اهمیتی که اگر چه توسط لیبرال‌هایی مثل پوپر و برلین مورد انتقاد واقع شده است، اما همان‌ها نیز اذعان به عظمت هگل داشته‌اند. برلین در اثر مشهورش که درباره شش متفکر اروپایی به رشته تحریر درآمده است درباره هگل می‌نویسد: «نظام هگلی منظومه اساطیری پنهان است که مانند بسیاری از چنین منظومه‌ها، دارای قدرت بزرگ هم برای روشن ساختن و هم برای پیچیده کردن و ابهام افکندن در هر موضوعی است که به آن نزدیک می‌شود. هم نور به ارمغان آورده است و هم تیرگی.» (آیزایا برلین، ۱۳۸۶، صفحه ۱۳۵) یکی از این موضوعات، آزادی است که از منظر برلین در اندیشه هگلی بیش از آنکه تصویری راستین از آن ارائه شده باشد، کلیتی معطوف به فزاینگی، حکمت و سعادت از آن درک شده است. با این همه توضیح جامع هگل در برهه‌ای که اروپای غربی با لیبرال‌ترین حوادث در تاریخ خود روبرو بود، راه را برای فهم لیبرال‌تر و البته فلسفی‌تر از انسان و جامعه گشود.

### منابع و مآخذ:

درباره هگل و فلسفه او، کریم مجتهدی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۰  
فلسفه چیست؟ رضا داوری ادرکائی، چاپ دوم، تهران، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۴  
منطق از نظرگاه هگل، کریم مجتهدی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۷  
هگل، پیتز سینگر، ترجمه عزت الله فولادوند، طرح نو، ۱۳۷۹  
تاملات هگلی، رامین جهانیکلو، تهران، نشر نی، ۱۳۸۲  
فلسفه بزرگ آشنایی با فلسفه غرب، برایان مگی، ترجمه عزت الله فولادوند، چاپ سوم، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۸۵  
آزادی و خیانت به آزادی، آیزایا برلین، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران، نشر ماهی، ۱۳۸۶  
گفتارهایی درباره فلسفه هگل، جان.ن. فیندلی / جان.و.بریج، ترجمه حسن مرتضوی، نشر چشمه، ۱۳۸۷  
هگل، فردریک بیزر، ترجمه سیدمسعود حسینی، انتشارات ققنوس، ۱۳۹۱  
دانشنامه علوم فلسفی، هگل، حسن مرتضوی، انتشارات لاهیتا، ۱۳۹۲  
فلسفه آلمانی، تری پینکارد، ترجمه ندا قنبروی، تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۹۴  
فلسفه و سیاست، مجموعه مقالات جواد طباطبایی، گردآوری و تدوین حامد زارع، تهران، نشر فلات، ۱۳۹۵





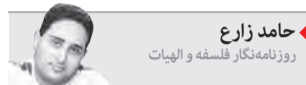
سیداحمد فرید بی تردید یکی از اثرگذارترین متفکران ایرانی در صد سال اخیر بوده است. شاید نتوان به سادگی و در وهله اول فرید را یک اندیشمند دارای ذهنی منضبط و مبانی منسجم دانست. اما بدون تردید با تدقیق و تعمیق می توان دریافت که احمد فرید، فیلسوف کاملی است که به لوازم اندیشیدن پایبند بود.

## متفکران امروز ایران

۳

## فیلسوف تنها

## بازخوانی آثار و آراء اندیشمندان تاریخ جدید ایران: مورد سید احمد فرید



حامد زارع  
روزنامه‌نگار فلسفه و الهیات

سیداحمد فرید بی تردید یکی از نامدارترین متفکران ایرانی در صد سال اخیر بوده که بر طیفی بلند از اندیشمندان و روشنفکران ایرانی در دهه‌های چهل و پنجاه خورشیدی اثر گذاشته است. متفکری که هم مرجع الهام‌بخش صادق هدایت بود و هم معلم املاء جلال آل‌احمد و کیست که نداند غرب‌زدگی که آل‌احمد نوشت، دیکته پر غلطی بود که سر کلاس استادش نوشته بود. شاید اغراق باشد اما گفتنش خطر ندارد که فرید بر قاطبه اندیشمندان پنجاه سال اخیر ایران زمین مهر خود را زده است. در این میان داریوش شایگان و داریوش آشوری با بی‌مهری یا او برخورد کردند و رضا داوری اردکانی از سر لطف قدر این مهر را دانست. سید جواد طباطبایی از سر نقد با او مواجه شد و عبدالکریم سروش از مسیر طعن و کین با او روبه‌رو شد. بدین ترتیب می‌توان احمد فرید را آئینه‌ای دانست که بازتاب‌دهنده شخصیت و فردیت اندیشمندان ایرانی در پنج دهه گذشته است. همین مرکزیت فرید باعث شده است تا هم ستایش نصیب او شود و هم پرخاش. هم او را فیلسوف بنامند و هم از او به عنوان ساحر و شعبده‌باز سخن به میان آورند. سید احمد فرید در نقد متافیزیک، توجه دادن به نیست‌انگاری و نقد منطق ارسطویی همان‌راه‌پست‌مدرنیستی هایدگر را در ایران می‌پیومد و در این راه از دشنام دادن به فیلسوفان غربی نمی‌هراسید. همیشه می‌گفت دو چشم هگل کور است و کانت سوءنیت دارد. فرید مارکس و پاپ را به یک اندازه ملحد می‌دانست و ژان پل سارتر را کثافت‌ترین حامی امپریالیسم می‌نامید. فرید در راهی که می‌پیومد، به ریش پوپس می‌خندید. اما نکته‌ای که نمی‌توان در مورد آن وفاق نداشت این است که سید احمد فرید موقف‌های بسیاری در تاریخ اندیشه معاصر ایران زمین داشته و دارد. هر چند که فرید کتاب رساله‌ای ننوشته است، بازتاب ایجابی و سلبی آراء او در کتب و رسالات دیگر اندیشمندان روشن و مبرهن است. وقتی که فرید برای کتاب نوشتن صرف نکرد، مصروف ارائه درسگفتار و برگزاری جلسات سخنرانی کرد. از آن همه سخنرانی پیش و پس از انقلابی که فرید دارد، بخش اندکی از آن به روی کاغذ آمده است. کتاب «دیدار فرهی و فتوحات آخرالزمان» به کوشش محمد مددپور فراهم آمده است و شامل درس‌هایی است که بخشی از آنها در سال ۱۳۵۸ و برخی دیگر در سال ۱۳۶۵ ایراد شده است. کتاب «غرب و غرب‌زدگی» نیز شامل ۱۲ جلسه درسگفتاری است که در سال ۱۳۶۳ بیان شده و به همت بنیاد فرید منتشر شده است. کتاب نخست برای پی بردن به نظرات فرید در ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی، منبعی پراهمیت و استثنائی است و کتاب دوم نیز می‌تواند بیانگر نسبت فرید با نظام مستقر باشد. این دو اثر از آنجا که بیان بی‌واسطه و صریح تفکرات و قضاوت‌های احمد فرید درباره همه مسائلی هستند که او درباره‌شان حکم کرده از اهمیت زیادی برخوردارند.

سید احمد فرید در خلال سخنرانی‌های قهارانه خود و ارائه درسگفتارهای فلسفی‌اش، تاریخ را شاهدانه و قدسیانه می‌دید و با اعراض از تاریخ خطی غربی،

قرآن و قصص الانبیا را مبانی برای وضع تاریخ خود می‌دانست. تاریخی که منقسم به پریروز، دیروز، امروز، فردا و پس‌فردا می‌شد. پریروز نزد فرید همان امت واحد قرآنی است که در واقع کمون اولیه فریدی است. دیروز جایی است که انبیا معبود می‌شوند و مردم در غفلت از وحدت هستند و چیزی نیست تا زوال حقیقت روی دهد. در دیروز تنها پیامبران و اولیاء الله که فرید آنها را «حکمای انسی» می‌نامد در جوار حق هستند. اما امروز دوره نیست‌انگاری و غرب‌زدگی مضاعف و دوره موضوعیت نفسانی یا بشرمداری است. فرید به امروز که می‌رسید، همه را غرب‌زده می‌دید و غرب‌زدگی را حواله تاریخی ما می‌دانست. او خود را «غرب‌زده بسیط غیر مضاعف سلبی» می‌دانست و می‌گفت: «من هم غرب‌زده هستم، هر چند نمی‌خواهم چنین باشم. همه باید علیه غرب‌زدگی بجنگیم.» باید اضافه کرد که فرید بدترین غرب‌زدگی را «غرب‌زدگی مضاعف مرکب ایجابی» می‌دانست. اما فردای فریدی دوره انتظار آماده‌گر است که باید مجاهدت برای وصول به امت واحد پس‌فردا را مدنظر قرار داد. پس فردای فیلسوف ما نیز همان دوره آخرالزمان عوام‌الناس است که وقت ظهور امام زمان و برپایی حکومت الله است. سید احمد فرید معتقد بود هر دوره تاریخی با نسخ صورتی و تاسیس صورت دیگری آغاز می‌شود. او پایبندی به «حکمت انسی» را تنها راه وصول به اسم اعظم و درک دوره پریروز و پس‌فردا ارزیابی می‌کرد. اما حکمت انسی چیست؟ حکمت انسی که سید احمد فرید از آن سخن می‌گفت، دستگاه فکری بود که با پیش چشم داشتن فلسفه هایدگر، به بازخوانی ابن عربی پرداخته می‌شد و در این میان اسم‌شناسی فرید، نقش بنیادین را ایفا می‌کرد. خودش معتقد بود که «حکمت انسی، علم حضوری انسان به الله است.» اما در این میان علم الاسماء تاریخی فرید، نقشی بنیادین بر عهده داشت. باید افزود که اساس علم الاسمای تاریخی، ظهور زمانی اسماء الهی در عالم شهادت است. نباید از یاد برد که حواله تاریخی حق در هر دوره مقتضای ماهیات متحقق در آن دوره است و بدون حواله تاریخی حق، ماهیات اقتضای ظهور نمی‌یابند. با این مقدمات باید این نتیجه را گرفت که غفلت از ادوار و احوال تاریخ در واقع غفلت از تجلی اسماء الله در تاریخ است. اما حکمت انسی از نظر گاه فرید دارای مسیر روشنی است که از ادوار تاریخی ابتدای او می‌گذرد. فرید معتقد است: «حکمت انسی از تفکر امت واحد سرآغاز تاریخ (پریروز) مبدا می‌گیرد و رو به سوی امت واحد پایان تاریخ (پس‌فردا) دارد.» برای حکیم حکمت انسی علاوه بر دوره‌بندی قرآنی تاریخ و علم الاسماء تاریخی، کلمه‌ها و لغات نیز از اهمیت برخوردار بودند. تا جایی که دشمنانش او را «کلمه سوراخ کن» می‌نامیدند و دوستانش او را کسی می‌دانستند که از ورای حجاب‌ها به کلمه‌های نگرند.

به نظر می‌رسد که جذاب‌ترین بخش هر امری که مربوط به سید احمد فرید است، نسبتی است که این فیلسوف با کلمات و واژه‌ها برقرار می‌کند. فرید با تسلط بی‌نظیر خود بر زبان‌های اوستایی، سانسکریت، یونانی، پهلوی، لاتین، فارسی، آلمانی و فرانسوی، لغت‌ها را می‌خورد



و هضم می‌کند و سپس تاریخ کلمه را در می‌آورد. فرید معتقد است که در حکمت انسی مبدع کلمه خداست و با توجه به اینکه امروز معنی کلمات مسخ می‌شوند؛ باید حجاب‌ها را درید، کلمات را کالبد تا به ریشه یگانه و حق آنها رسید. اطرافیان فرید معتقد بودند که او در اوقات تنهایی به دنبال تدوین دو دایره‌المعارف تطبیقی و فرهنگ اشتقاقی معطوف به ریشه‌شناسی لغات فارسی و ریشه مشترک واژه‌های عربی و یونانی بود. هر چند خودش معتقد است که کتابی با عنوان «فرهنگ مفصل اشتقاقی» نگاشته است. این شوخی فرید که بگذریم، هنرمندی این متفکر در معادل‌یابی را نمی‌توان نادیده گرفت. استفاده هم‌هنگام فرید از کلمات ترس‌آگاهی، مرگ‌آگاهی و زندآگاهی به جای کاربرد کلمه «هرمونوتیک»؛ معادل‌گذاری بشرانگاری در برابر «وومانیسم»؛ بیان نیست‌انگاری به جای بیان «تهیلیسم»؛ کاربرد کلمه اباحت به جای استفاده از کلمه «بیرالیسم»؛ تعریف لغت افسانه‌شناسی به جای لغت «میتولوژی» و استعمال واژه عقل خودبندید به جای «راسیونالیسم»؛ رامی‌توان به عنوان ادله‌هایی

بر کلمه‌شناسی و زبان‌دانی سید احمد فرید مثال آورد. هر چند معادل‌گذاری‌هایی نظیر سلطه الله‌ما در برابر «دموکراسی»، انانیت در برابر «اندیویدالیسم»، نحنانیت به جای «کلکتیویسم» و حواله تاریخ به جای «دازاین» در فلسفه هایدگر نیز از دیگر تلاش‌های نظری فرید در اسم‌شناسی بود که نباید فراموش شود. او به سطحی از بیش‌رسیده بود که «بده یونانی» را با «دیدار ایرانی» یکی می‌دانست و به مرحله‌ای از لغت‌پژوهی معطوف به زبان‌های متفاوت رسیده بود که بهترین لغت‌ها را جایگزین کلی‌ترین آنها می‌کرد. کاربری فرید از لغت «فرادهش» به جای «سنت» اوج این هنر فریدی است. اما بارزترین وجه سید احمد فرید، هم‌سخنی‌اش با مارتین هایدگر و نقد و طرد تاریخ متافیزیک غربی است. فرید

نیست، اما انسان نباید در حد آن متوقف بماند، بلکه باید به مرتبه‌ای برسد که ذوق حضور را دریابد.» (محمد منصور هاشمی، ۱۳۸۴، صفحه ۷۹) علاوه بر توجه به نظام فکری هایدگری و کتاب هستی و زمان و همچنین تکیه به عرفان نظری ابن عربی و کتاب فصوص الحکم، وجه دیگری نیز در آراء و آثار احمد فرید مبرهن است که معطوف به ریشه‌شناسی کلمات و ایتمولوژی است. به عبارت دقیق‌تر و بنا به گفته یکی از شاگردانش، «تفکر استاد سه مبدا داشت که هر کس بدانها نزدیک گردد، به تفکر وی تقرب جسته است. این مبدا سه گانه بدین قرار است: ۱. حکمت انسی اسلامی، ۲. تفکر مارتین هایدگر، ۳. مبدا اسم‌شناسی» (سید عباس معارف، ۱۳۸۰، صفحه ۷) این سه ضلعی که مثلث اندیشه فرید را برمی‌سازند، در خدمت شکل‌گیری نظام فکری هستند که در هیئت یک حکیم پرمناقشه در تاریخ اندیشه ایران ظهور کرده است. مردی که پرمناقشه اما کم‌نظیر بود. یکی دیگر از شاگردان فرید اذعان دارد که «او مردی استثنائی بود که می‌توان تفکر آماده‌گر او را آغاز یک دوران، پس از پایان دورانی که به منورالفکری ایرانی تعلق داشت، دانست و از این قرار گاه به عالم از افق دیگر نگریست. این عالم در نهایت از عالم هایدگر نیز می‌گسست و گذر می‌کرد و به عالم نورمحمدی می‌پیوست، هر چند به نحوی تام و تمام نیز از ظلمت آخرالزمان تاریخ غرب رهایی نیافته بود؛ بنابراین فرید انسان‌سانی دو عالمی بود.» (محمد مددپور در: علی اکبر علیخانی و همکاران، ۱۳۸۴، صفحه ۳۸۴) این دو عالمی بودن نکته غریبی است که اگر چه در بیان شارحان و شاگردان انقلابی فرید، وجهی کلیشه‌ای به خود می‌گیرد، هم‌زمان کم‌نظیری متفکری را یادآور می‌شود که علاوه بر طرح پرسش، به ارائه پاسخ نیز اهتمام می‌ورزید.

فرید دارای خصائصی است که شاید شبیه هیچ اندیشمند دیگری نباشد. شاید هم در میان فلاسفه معاصر ایرانی بتوان افرادی را یافت که خواسته یا ناخواسته مشابهت‌هایی با فرید دارند. از جمله آنها می‌توان به جواد طباطبایی و رضا داوری اشاره کرد. یکی از نویسندگان در قضاوتی هوشمندانه می‌نویسد: «جواد طباطبایی این نظریه احمد فرید را که در تاریخ اسلام، فلسفه امری عارضی است و در غرب فلسفه از لوازم ذات تاریخ به‌شمار می‌رود، در متن واقعیت تاریخی ریشه‌یابی می‌کند.» (مسعود پدram، ۱۳۸۲، صفحه ۴۴) اما آیا می‌توان تشابهات بیشتری میان فرید و طباطبایی جست؟ برای کسانی که آشنا به تاریخ اندیشه و همچنین جریان‌های فکری معاصر هستند، جای هیچ تردیدی نیست که جواد طباطبایی متفکری متجدد و مسامحتا غرب‌گراست و احمد فرید اندیشمندی ضدتجدد و غرب‌ستیز. اما چند نقطه نظر مشترک در میان این دو اندیشمند تاریخ جدید ایران وجود دارد. اولین شباهت طباطبایی و فرید، تعلق خاطر آنها به فلسفه قاره‌ای و سنت فلسفه آلمانی است. هگل و هایدگر دو منبع فکری طباطبایی و فرید محسوب می‌شوند. از اینجا به تشابه دیگری در اندیشه این دو متفکر می‌رسیم و آن اینکه هر دو آنان اندیشمندانی تاریخ‌گرا هستند. نگاه تاریخی و نقش مهم مفاهیمی که الزاما در بستر تاریخ تکوین پیدا کرده‌اند از ویژگی‌های

مشترک تفکر طباطبایی و فرید است. هر دو این فلاسفه را می‌توان فیلسوف بحران نامید. در دستگاه اندیشه طباطبایی و فرید هر چیزی که چیده می‌شود برای مقابله با انحطاط و بحرانی است که هر یک به کیفیت از آن تعریفی دارند. فرید از بحران عالمگیر غرب‌زدگی سخن به میان می‌آورد و طباطبایی از بحران عدم‌تفکر فلسفی و زوال اندیشه سیاسی سخن به میان می‌آورد. این دو تشخیص انحطاط، اگر چه فرقه‌های فراوانی با هم دارند، اما از خصائص طباطبایی و فرید هستند. ارجحیتی که جواد طباطبایی به ایدئالیسم در برابر ماتریالیسم می‌دهد و ارزشی که احمد فرید به علم حضوری در برابر علم حصولی قائل است را به تسامح می‌توان نقطه اشتراک نامید و رهیافتی به این نکته که اندیشه از هر امر دیگری برای این دو متفکر بیشتر حائز اهمیت بوده است. اگر تکرار چندباره گزاره کلیدی «صدر تاریخ ما ذیل تاریخ غرب است» را نیز در نظر آوریم، می‌توانیم حکم به ترجیح فکر تاریخی فرید نسبت به تفکر بی‌نشونه بقیه اندیشمندان ایرانی توسط طباطبایی بدهیم. ترجیحی که در حلقه وصل آن رزسا داوری اردکانی قرار دارد. بیژن عبدالکریمی در نامه معروفش به عبدالکریم سروش و واکنشی به نامه توهمین آمیز سروش علیه رضا داوری اردکانی و مهرنامه بود ضمن اشاره به اشتباهات سروش در فهم اندیشه فرید و داوری می‌نویسد: «آنچه مرحوم فرید و دکتر داوری، به تبع اندیشه‌های هایدگر، بر آن به‌دستی تأکید می‌ورزند تفسیر خودبندیدانه از تاریخ است و اینکه تو گویی ما آزادیم و می‌توانیم هر کاری که اراده کردیم، انجام دهیم و هر طرحی را که ریختیم، متحقق سازیم. آیا همین اعتقاد ناآگاهانه به «آزادی خودبندید بشر» نیست که خود را در شعارهایی چون «ما می‌توانیم» و «ما خواهیم علوم اسلامی تأسیس کنیم» و «ما خواهیم پایه‌های تمدن نوین اسلامی را بریزیم»، و «دانشگاه‌ها باید اسلامی شوند» و ... نمایان ساخته و مشکلات و مصائب عدیده‌ای برای جامعه ما به‌وجود آورده است؟» عبدالکریمی در این فقره نه تنها کانون تمایلات و آمال اولیه روشنفکری دینی به مثابه شاهبیت اصلاح‌طلبی مذهبی و ناب‌گرایی منتج به بنیادگرایی را هدف می‌گیرد، بلکه از پادزهر مشترکی به نام فرید و داوری علیه زهر بنیادگرایی رونمایی می‌کند. پادزهری که سال‌ها با چوب فاشیسم و اتهام هایدگری بودن طنه دید اما از میدان به در نشد و بر سر عهد دیرین با استاد خویش ماند. هر چند که بیش از استاد خویش اهل تجدیدنظر در آراء و آثار خود بود و فرصت این را یافت تا پس از انقلاب اسلامی از زیر شتل فرید بیرون بیاید و در هیئت یک فیلسوف مستقل به ایده‌پردازی مشغول شود.

## منابع و مآخذ

نگاهی دوباره به مبدا حکمت انسی. سید عباس معارف. تهران: انتشارات رایزن، ۱۳۸۰  
روشنفکران دینی و مدرنیته. مسعود پدram. تهران: انتشارات گام نو، ۱۳۸۲  
هویت‌اندیشان و میراث فکری احمد فرید. محمد منصور هاشمی. چاپ دوم. تهران: انتشارات کویر، ۱۳۸۴  
اندیشه سیاسی در جهان اسلام. علی اکبر علیخانی و همکاران. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی، فرهنگ چاپ چهارم. تهران: انتشارات فرزاد روز، ۱۳۸۶



بزرگ نادرزاد از آن دست روشنفکرانی بود که با توجه به دانش ژرف خود از فرهنگ و تمدن ایران کمتر نوشت (در حد دو سه مقاله) و بیش تر ترجمه کرد. آثاری که از او برجای مانده در دو حوزه دین مهر یا میترائیسم و فلسفه سیاسی لیبرال است

# بزرگ ما نادرزاد

## درباره زندگی و کار فکری بزرگ نادرزاد



علیرضا جاوید  
مدیرمسئول انتشارات فرهنگ جاوید

تسلطش به زبان فارسی و فرانسه مثالزدنی بود؛ و به تعبیر داریوش شایگان «دیکسیونر زنده بود». بسیار فروتن و خویشتن‌دار بود و از خودنمایی دوری می‌جست. سخن درباره بزرگ نادرزاد (۱۳۹۶-۱۳۱۴) است، کسی که با ترجمه‌های درخشانش بسیاری از تشنگان علم و معرفت را سیراب کرد. نادرزاد علاقه عجیبی به ایران خصوصاً ایران باستان داشت. همین علاقه او را به سمت زبان‌شناسی سوق داد. اما وقتی با مخالفت پدر مواجه می‌شود به فرانسه می‌رود و به ناچار قدم به مدرسه طب می‌گذارد. در کلاس کالبدشناسی بود که فهمید تشریح بدن با روحیه حساس و طبع رئوفش سر سازگاری ندارد. پس جای تعجب نداشت که مقصد بعدی او سوئیس باشد، کشوری که دست دوستی و صلح به سوی ملل جهان دراز کرده است. در هوای پاک و فرحبخش ژنو رو به سوی شرق می‌کند و مدرسه مطالعات شرقی را برمی‌گزیند. آتش ایران و علاقه‌اش به آیین‌های کهن ایرانی چنان بود که در بازگشت به میهن در سازمان جلب سیاحان مشغول به کار می‌شود. در این دوره او تلاش می‌کند تا ریشه‌های پیوند فرهنگ اروپا و ایران را نشان دهد. از این رو دست به نگارش مقاله‌ای می‌زند با عنوان «مهر، پیامبر روشن با دهبیم تابان». در این مقاله قضیه مهر و خاستگاه آن را در آداب و نیایش و اسرار تشریف به اسرار مهری در

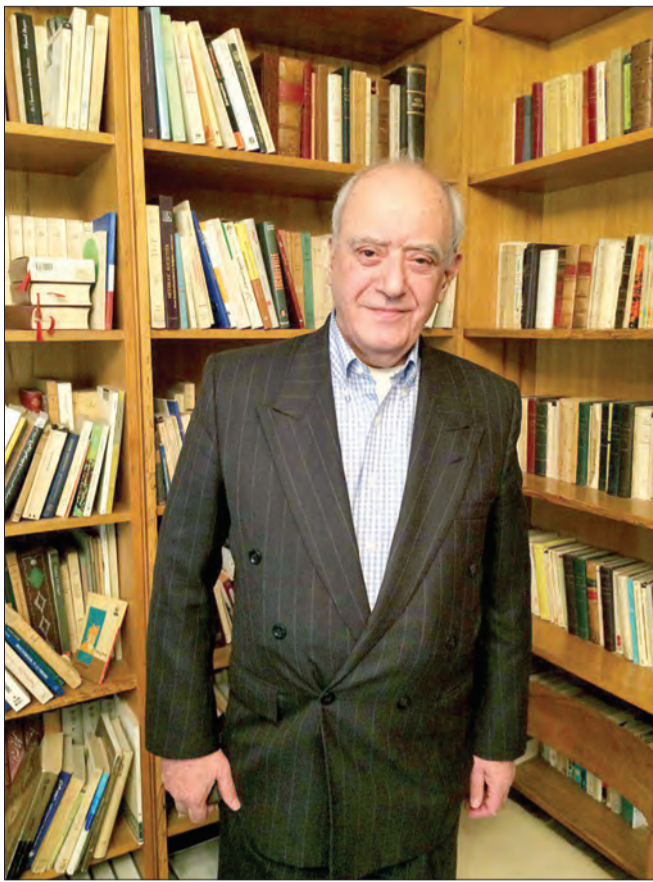
روم باستان نشان می‌دهد و رابطه آن را با ارزش‌های باطنی مکتب مهر که ریشه در اعتقادات ماورای طبیعی اقوام آریایی دارد نشان می‌دهد. به باور او «بزرگ مهر که در فرهنگ ایران و هند مشترک است در خلال انتقال به ممالک اروپایی عهد باستان از اعتقادات فیثاغوری و ارفعای یونانی‌ها و نیز معتقدات نجومی تأثیر برداشت، به طوری که مثلاً هفت درجه مقام مقدس در نظام مهری در واقع معادل هفت سیاره مشهور (آفتاب، ماه، مریخ، عطارد، مشتری، زهره، زحل) است». دانش و شایستگی و شوق وافر او به اتحاد ایران با ملل غرب به جای می‌رسد که به مدت هفت سال (از ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۵) در سمت رایزن فرهنگی ایران در فرانسه مشغول به کار می‌شود. در همان برهه است که وارد دانشگاه سوربن می‌شود و تا مقطع دکتری در رشته فلسفه تحصیل می‌کند. حاصل این دوران ترجمه مقاله‌ای است از هانری کرین با عنوان «فلسفه قدیم ایران و اهمیت امروز آن». کرین در این مقاله کوشیده است تا میراث فلسفه یونان به تمدن اسلامی و علاقه غرب در دوران قرون وسطی به متون اسلامی و ترجمه آن از عربی به لاتین را نشان دهد. کرین اما به نکته بدیعی اشاره می‌کند که نشان می‌دهد چرا بزرگ نادرزاد که تعلق خاطر به ایران باستان دارد به ترجمه آن اقدام کرده است، و دیگر به سراغ ترجمه متونی از این دست نمی‌رود. گویی رسالتی در خود می‌دیده و آن را به انجام رسانده است. کرین با صراحت می‌گوید: «بسه محض آنکه به آن عصر طلایی [تمدن اسلامی] اعتراض بشود... [بگویند] بعد از فوت ابن رشد

جایی که محققان عادت کرده بودند فلسفه اسلامی را تمام شده بنگارند... بر سر فلسفه اسلامی داستانها گذشته است... تحولاتی در تفکر اندیشمندان مسلمان ایران چه قبل از تجدید حیات دوران صفوی و چه بعد از آن به نحوی حادث گشته که شایان توجه است.»

بزرگ نادرزاد در بازگشت به ایران ازدواج می‌کند که حاصل آن دو فرزند پسر است. این دو بعدها از هم جدا می‌شوند. با آغاز انقلاب نادرزاد به فرانسه می‌رود و تا نیمه دهه ۱۳۷۰ از آن‌جا می‌ماند و با مؤسسات ایران‌شناسی همکاری می‌کند. نادرزاد تا پیش از فوت به تناوب در ایران و آمریکا زندگی می‌کرد و در تمامی دقایق زندگی ساده و به دور از تجملاتش به ایران و ایرانی می‌اندیشید.

### ● ترجمه‌های بزرگ نادرزاد

بزرگ نادرزاد از آن دست روشنفکرانی بود که با توجه به دانش ژرف خود از فرهنگ و تمدن ایران کمتر نوشت (در حد دو سه مقاله) و بیش تر ترجمه کرد. آثاری که از او برجای مانده در دو حوزه دین مهر یا میترائیسم و فلسفه سیاسی لیبرال است. کتاب «آیین میترا» اثر مارتین ورمازن اولین کتابی بود که وی در سال ۱۳۴۵ ترجمه و انتشارات دهخدا آن را منتشر کرد. کتاب بعدی‌اش «حکمت یونانیان» اثر شارل ورنر است که در سال ۱۳۴۸ از سوی مؤسسه فرانکلین چاپ و عرضه می‌شود. این دو انتخاب دقیقاً حاکی از منش عمل‌گرای نادرزاد است و از دغدغه‌های شناخت ریشه‌های تمدن و فرهنگ شرق و



عکس: احمد جاوید

معاصر» را ترجمه می‌کند و در مجلات فوق‌الذکر منتشر می‌کند. صورت کامل کتاب در سال ۱۳۸۲ از سوی نشر هرمس به بازار عرضه می‌شود. در میان خیل متفکران سیاسی تنها یک نام بود که ذهن و اندیشه نادرزاد را شایسته خود کرده بود: آلکسی دو توکویل. حاصل این علاقه ترجمه کتاب کوچک اما پرمحتوای «توکویل» اثر ژاک کتن هوتر است که نشر مرکز در سال ۱۳۷۱ چاپ کرد. نادرزاد با این اثر به سراغ ترجمه کتاب اصلی توکویل یعنی «دموکراسی در امریکا» می‌رود. متن اصلی این کتاب در دو جلد منتشر شده است. جلد اول با عنوان «تحلیل دموکراسی در امریکا» از

روی نسخه انگلیسی کتاب مرحوم مقدم مراغهای ترجمه و پیش از انقلاب توسط انتشارات زوار منتشر شده بود. بزرگ نادرزاد که جای خالی جلد دوم (مباحث نظری و کلیدی توکویل در این جلد است) را احساس می‌کرد از اواخر دهه ۱۳۷۰ شروع به ترجمه آن می‌کند که در نهایت فصول آن در قالب دفترهای جداگانه، در سال ۱۳۹۴ دفتر اول و سال ۱۳۹۶ دفتر دوم، توسط انتشارات فرهنگ جاوید به چاپ رسید. بزرگ نادرزاد در حالی که سرگرم ترجمه دفتر سوم کتاب «دموکراسی در امریکا» بود بر اثر سکت مغزی در بیمارستان گاندی تهران در سن ۸۲ سالگی چشم از جهان فرو بست.



فلسفه سیاست در جهان معاصر  
کریستیان دلاکامپی  
هرمس ۱۳۸۲



در باب دموکراسی، تربیت، اخلاق و سیاست  
مجموعه مقالات  
نشر چشمه ۱۳۸۱



قدرت سیاسی  
ژان ویلیام لاپیر  
چاپ اول: انتشارات زمان ۱۳۶۲  
تجدید چاپ: فرزاد روز



رساله‌ای در باب انسان  
درآمدی بر فلسفه فرهنگ  
ارنست کاسیرر  
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی



حکمت یونانیان  
شارل ورنر  
چاپ اول: مؤسسه فرانکلین ۱۳۴۸  
تجدید چاپ: علمی و فرهنگی ۱۳۸۲



آیین میترا  
مارتین ورمازن  
چاپ اول: دهخدا ۱۳۴۵  
تجدید چاپ: چشمه ۱۳۷۶

## مدرنیته آمریکایی

چرا ترجمه جلد دوم دموکراسی در آمریکا مهم است

مذاکرات صلحی که به عمل آمد و پیمان‌های صلحی که برای صلح و اصلاح جامعه نو بسته شد، و شورش در برابر اشکال آزاددهنده حکومت و قدرت مطلقه، همگی در شکل‌گیری و رشد ملت آمریکا نقش قاطع داشت که از دل همبستگی و استقلال بیرون می‌آمد که معنای مساوات از خود ساطع می‌کرد. پس توکویل کوشید نشان دهد که گذار از اشراف‌سالاری اروپایی و برقراری برابری اجتماعی در گروهی اندیشه‌ای نو در باب دولت است، چرا که اندیشه فعلی دستوراد کشمکش‌های طبقاتی گذار از اشراف‌سالاری به دموکراسی است. به گمان او تصور غالب در اروپا با جامعه دموکراتیک نوپای اروپایی ناسازگار است، چرا که «برای جهانی کاملاً نو، دانش سیاسی تازه‌ای ضروری است.»



و پدیده‌ها در این نوع جامع چیست؟ این سؤالات از مهم‌ترین پرسش‌هایی هستند که توکویل در پی پاسخ به آن است؛ و در این راه موفق شد برای نخستین بار پیوند نظریه (تئوری) با کنش (پراکسیس) را نشان دهد. به نظر توکویل آنچه توانست این دو یعنی نظریه و عمل را در جامعه آمریکا به هم پیوند دهد مفهوم مساوات (برابری) بود. مفهوم مساوات برای توکویل که اشراف‌زاده‌ای فرانسوی بود و سوی آن یکی از شعارهای اصلی انقلاب کبیر فرانسه نیز محسوب می‌شد، اهمیت دوچندانی داشت. مساوات در حیات اجتماعی و سیاسی کشور تازه‌تأسیس، پایه قانون اساسی و اصل مسلم حیات سیاسی و مذهبی آن قرار گرفته بود. مبارزه با ریشه‌های فکری و فرهنگی جماعت‌های خشن و سخت‌گیر مذهبی، تبعید و مبارزه با ماجراجویان،

خالی جلد دوم را احساس می‌کرد و همراه درصدد ترجمه آن بود. بسیاری از ناقدان جلد دوم را بسیار مهم‌تر می‌دانند زیرا تمام بار جلد اول بر دوش آن است. پدیده مدرنیته و فلسفه آمریکایی کانون محوری جلد دوم است. توکویل وقتی پا به آمریکا می‌گذارد از یک موضوع سخت حیرت می‌کند و از خود می‌پرسد: چرا در کشوری که دکارت را نمی‌شناسند، مردم این دیار در عمل نظریه او را به کار می‌بندند. همین حیرت که به قول قدما بلائی جان فیلسوفان است او را به سوی شناخت زیرساخت‌های فکری مردم آمریکا سوق داد؛ مردمان جامعه دموکراتیک چگونه می‌اندیشند، از چه منظری به جهان می‌نگرند، روش فلسفی آن‌ها چیست؛ روابطشان با دین چگونه است؟ چگونه جامعه دموکراتیک بر هنر، علم، روش‌شناسی و هستی‌شناسی یک ملت تأثیر می‌گذارد و نیز تأثیر می‌پذیرد؟ جامعه دموکراتیک چگونه بستری است و ظهور، استمرار و عاقبت این نوع فرآیندها

سال از ۱۸۳۵ تا ۱۸۴۰ منتشر شده است. جلد اول را مهندس رحمت‌الله مراغهای از روی متن انگلیسی و با عنوان «تحلیل دموکراسی در آمریکا» ترجمه و انتشارات زوار در حد فاصل ۱۳۴۶ تا ۱۳۴۷ آن را منتشر می‌کند. در جلد اول تمرکز توکویل بر ساختار جامعه آمریکاست. در این‌جا برای توکویل نهادها اهمیت دارند و نه فرد یا فلسفه‌ای خاص. از این‌رو مراکز قدرت و نهاد دادگاه‌ها را می‌کاود تا راز قانون‌مداری و پویایی این جامعه را دریابد.

اما جلد دوم «دموکراسی در آمریکا» به همت شادروان بزرگ نادرزاد در قالب دفترهایی مجزا از سال ۱۳۹۴ در حال ترجمه و انتشار بود. نادرزاد که عمری را سر مطالعه و تحقیق درباره زندگی و اندیشه توکویل گذاشته بود به خوبی جای

سیاسی با جسارت خاص خود شیوه بدیع و تازه‌ای برای مطالعه و بررسی جامعه هدف یعنی آمریکا برگزید، که نتیجه آن کتاب دو جلدی «دموکراسی در آمریکا» شد. با وجود گذشت نزدیک به دو قرن همچنان کتاب «دموکراسی در آمریکا» میان صاحب‌نظران علوم اجتماعی اهمیت زیادی دارد. هدف توکویل فهم و شناخت نهادهای سیاسی و مدنی آمریکا و بررسی پدیده مدرنیته در ینگه دنیا بود. روش او مشاهده مشارکتی بود یعنی حضور در مکانی که پدیده در حال وقوع است. او از این راه نهادهای جامعه‌نظهور را بررسی کرد و برای درک بهتر آنچه در حال وقوع بود نهادهای جامعه انگستان را نیز از نظر گذراند.

این کتاب برخلاف آنچه در ایران گمان می‌کردند در دو جلد و با فاصله پنج

با ورود به عصر روشنگری و برافتادن نظم کهن نگاه عالمان علوم اجتماعی به پدیده‌های اجتماعی و جوامع مختلف روشمند شد. بدین معنی که پارادایم‌های فکری تا حد امکان و به اقتضای زمان، مناسب با سوژه مورد مطالعه بنیان نهاده شد. فی‌المثل دکارت و بیکن از نخستین کسانی بودند که با حرکت از اصل اتکاء به عقل و مشاهده (اتکا به حواس) بنیان روش‌شناختی علوم جدید را بر اصل عینیت گذاشتند. اما حکایت آلکسی دو توکویل از نوع دیگری است، چرا که او برخلاف دکارت و بیکن میراث‌دار نظم کهن نبود که آن را براندازد. در دوره او هنوز صحبت‌های اوگوست کنت چندان جدی گرفته نمی‌شود و در حیطه داروینیسیم اجتماعی فرض می‌شد. در این شرایط بیراه نیست که توکویل را متفکری جسور، تیزبین و بدعت‌گذار در دوران مدرن بنامیم که پیش از تولد علمی مانند انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی و علوم



# خون مرده

آل احمد داستان‌نویس شمالی‌ست از صعود و سقوط

مهدی یزدانی خرم  
نویسنده و روزنامه‌نگار ادبی

جلال آل‌احمد به مثابه داستان‌نویس چنان کم‌رنگ و گم شده در این چند سال اخیر که بازیابی جدی و همه‌جانبه‌ی او بیش از هر زمانی به کارمان می‌آید. آل‌احمد که در بستر فکر و اندیشه‌ی امروز ایران بیش از هر چیز با رسالات و کتاب‌های نظری‌اش وارد میدان می‌شود و شکل نمادین‌اش چگونگی از مقام داستان‌نویس؛ که مهم‌ترین وجه زیستی‌اش بود خارج شد؟ چگونگی مردی که هم در داستان کوتاه و هم تا حدی در رمان و داستان بلند تجربه‌های قابل بحث و بعضی پیش‌روی داشت در لایه‌های از وجه روشنفکرانه‌ی خود گم می‌شود؟ سؤال مهم و اساسی من در این‌باره بازمی‌گردد به ترکیب عجیبی که شکل زنده‌گی آل‌احمد رقم زد در نوع داستان‌نویسی‌اش. شکلی که درش شور و تجربه و سفر و هیاهو کنار طبع آزمایی در نثر او را به مرحله‌ای این‌چنینی رساند و باعث شد آل‌احمد داستان‌نویس به یکی از مهم‌ترین نویسندگان این ادبیات تبدیل شود. اما او نیز مانند پیشوای فکری‌اش سارتر در سال‌های پخته‌گی ادبیات را به سایه راند تا بیشتر اندیشه‌ورزی کند در سطح و مقیاس خودش. و در نهایت جوان‌مرگی او را ناتمام گذارد.

## سرگردان میان سارتر و سلین

آل‌احمد بی هیچ تردیدی از نخستین نویسندگان ایرانی‌ست که از سلین می‌گوید و اشاره می‌کند چگونه شیفته‌ی او شده است. بی‌تردید اشاره‌ای که سارتر در پیشانی رمان مشهورش؛ «تهوع» به جمله‌ای از سلین می‌کند، جمله‌ای که برگرفته شده از نمایشنامه‌ی «کلیسا»ست، آل‌احمد را بر آن می‌دارد تا دریاری این نویسنده بیشتر بخواند. هرچند آل‌احمد از قدرت سلین و اعجازی می‌گوید که رمان «سفر به انتهای شب»ش آن را به او نشان داده ولی مشخص است چندان جدی این نویسنده را نخوانده است. چه جهانی که سلین می‌سازد از بیخ و بن متفاوت است با جهان سارتری. همین شتابزده‌گی که در درک هر دو نویسنده است که نشان می‌دهد آل‌احمد چندان فرصتی نمی‌داد به خود برای کشف عمیق کلان‌روایت‌ها و ایده‌ها در ادبیات. او «تعهد» را می‌پذیرد و بعد در ستایش یکی از ضد‌تعهدترین نویسندگان فرانسه می‌نویسد. چه راهنمای او جمله‌ی سارتر بوده و احتمالاً او خبری از رفتارها و ایده‌های سیاسی لویی فردینان سلین نداشته است. اما بهترین داستان‌های آل‌احمد از قضا به سوی جهانی میل می‌کنند که سلین نیز به آن‌ها تمایل است. نوشتن از خوبی، پلشتی‌های کف جامعه و البته دست‌انداختن تاریخ. مهم‌تر از این عناصر نوعی کاربرد زبان‌روایی‌ست که آل‌احمد را بسیار متمایز می‌کند و البته تا حدی پیرو هدایت نشان‌اش می‌دهد. نثر نیم‌شکسته و گاه محاوره‌ای او قربات‌هایی با لویی فردینان سلین دارد اما بیش از آن که برگرفته شده از نویسنده‌ی فرانسوی باشد، برآمده است از نگاه خیره‌ی نویسنده به صادق هدایت. آل‌احمد در مقام داستان‌نویس همان مسیر هدایت را می‌رود در معنا. در واقع به زعم من یکی از بیشترین داستان‌نویسانی که بر آل‌احمد تأثیر می‌گذارد و او را وام‌دار خود می‌کند هدایت است و تا حدی

اسلام‌دوستی‌اش. او فکر ادبی را نهاد و به سوی بازتولید رفتار روشنفکرانه رفت. و بدترین داستان‌های‌اش را هم با این شیوه و ایده نوشت. متفکر درجه‌چندی چون فرانتس فانون نیز مدتی او و شریعتی را شیفته‌ی خود می‌کند و باعث می‌شود بیان‌گری در نگاه آل‌احمد به اوج برسد. او به تظاهرات می‌رود، با نواندیشان دینی مانند امام موسی صدر دیدار می‌کند، در ایران می‌چرخد و به اروپا و آمریکا سفرهای متعدد دارد. سخن‌رانی می‌کند و با مشت روی میز امیرعباس هویدا می‌کوبد! جنازه‌ی مغروق صمد بهرنگی را مصادره می‌کند و آن را قتل جلوه می‌دهد و از کاریزمای خود

برای راه‌انداختن کانون نویسندگان ایران استفاده می‌کند. حتا نوع و شکل مرگ‌اش نیز در این شتاب‌زده‌گی و چندسویه‌گی‌اش خاص و متفاوت می‌شود. گویا جوانی‌اش و شتاب او را ناگهان از پا می‌اندازد. در ده سال آخر زنده‌گی جلال رفتارهای سیاسی برون‌متنی‌اش داستان‌نویسی او را به شدت تحت‌شعاع قرار می‌دهند و با انتشار اولین نسخه‌های «غریزدگی» و «در خدمت و خیانت روشنفکران» (این کتاب بعد مرگ آل‌احمد منتشر می‌شود) پروژه‌ی داستان‌نویسی او به محاق می‌رود. محاقی که بعد سال‌ها و تجدیدچاپ کتاب کوچک «سنگی بر گوری» در اواسط دهه‌ی هشتاد

می‌شکند. کتابی که یک بار در سال ۱۳۶۰ در آمد اما در هیاهوی جنگ و زمان و مصادره‌ی تصویر آل‌احمد گم شد.

## گذر از تعهد

«سنگی بر گوری» یکی از ضدمتعهدترین نوشته‌های آل‌احمد محسوب می‌شود. متنی جان‌دار، بی‌پروا و صریح که درش او عقیم‌بوده‌گی خود و سیمین دانشور را دستمایه قرار می‌دهد. آل‌احمد این متن را در سال ۱۳۴۲ و در اوج شهرت خود نوشت و درش تصویری نشان داد از نویسنده‌ای به ستوه آمده که به هیچ چیز حتا تن خودش رحم نمی‌کند. او مانند دو نویسنده‌ی محبوب‌اش، سلین و هدایت تن خود را موضوع روایت قرار داد. تنی که در فضای ادبیات ایدئولوژیک سال‌های دهه‌ی سی و بعد آن به یکی از کم‌اهمیت‌ترین سوژه‌های نویسنده‌گان ایرانی تبدیل شده بود. جالب این‌که در مشهورترین کتاب صادق هدایت بازخوانی وضعیت یک تن چندپاره شده است که ذهن نویسنده‌ی ایرانی را به افق‌های نو هدایت می‌کند. آل‌احمد در این کتاب از وضعیت روشنفکرانه‌ی متعهدش که هیچ‌گاه در بیان و زبان و استتیک به مرزهای نمونه‌ای چون سارتر نزدیک هم نشد، صاحب «فکر ادبی» می‌شود. صاحب سازمانی زیبایی‌شناسانه و از آن مهم‌تر توجه به تن، خود و دیگری. او حتا در شکل‌روایی اثرش هم پیش‌روست. از فرم «بسی» برای نوشتن استفاده می‌کند که بسیار کمتر به این شکل در ادبیات ایران به کار رفته بود. او مانند نویسنده‌گان بزرگ سراغ خود تحقیر شده و مملو از اضطراب و پریشانی‌اش می‌رود و سعی می‌کند به جنسی از آزادی در متن دست یابد که تا پیش از آن کمتر متصورش بودیم. جملات آفوریستی می‌نویسد، نثر شلاقی‌اش را پخته و تأثیرگذار به کار می‌گیرد و مهم‌تر از همه نسبت به پدیده‌ها ایده‌های زیبایی‌شناسانه پیدا می‌کند. چیزی که مثلن در شکلی دیگر و نگاهی اجتماعی در داستان مهم «بچه‌ی مردم» رخ می‌دهد. آل‌احمد در کتاب موفق «مدیر مدرسه» هم تا حدی به این نگاه تلخ و انتقادی غیرمتعهد نزدیک می‌شود. یک داستان بلند مهم که بزرگ‌ترین مشکل‌اش عدم تمرکز نویسنده است در رتبه داستان. در واقع او بیش از حد شیفته‌ی وضعیت کامویی در رمان بیگانه‌ی این نویسنده است و همین امر باعث شده مدیر مدرسه تا حدی تقلیدی و شبیه‌سازی‌شده به نظر برسد. اما بزرگ‌ترین ضربه‌های ادبی آل‌احمد رمان‌های او هستند. هرچند آل‌احمد آثار بلند زیادی ندارد اما بین‌شان احتمالاً «نون والقلم» از همه شناخته‌شده‌تر است. اثری با رنگ‌مایه‌ای از طنز و کاملن ناموفق در ساختن عمقی زیبایی‌شناسانه. در واقع فکر ادبی آل‌احمد، توان ساختن و ترسیم یک اثر بلند موفق را نداشت و او هیچ‌گاه نتوانست مانند هر سه الگوی ادبی اصلی فرانسوی‌اش رمان‌نویس خوبی شود. آل‌احمد در داستان‌های کوتاه‌اش نیز همین وضع را دارد. آثاری شعاری مانند «سه تار» که صرفن به سیاه‌مشقی اجتماعی و مانیفستی علیه سنت شبیه است یا داستانی گل‌درشت و نمادین مانند «گلدسته‌ها و فلک» که دقیقن بر اساس

یک ایده‌ی اجتماعی و انتقادی نوشته شده و در نهایت چنان وضعیت نمادین نخبه‌نمایی پیدا می‌کند که به راحتی «عنا» می‌شود. اما هم‌او داستانی چون «خواهرم و عنکبوت» را می‌نویسد که طراوت و هول مستتر در آن خواننده را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد. در واقع آل‌احمد در هر بخش از کارنامه‌ی داستانی‌اش که توانست به شعیال تن، تنهایی و واکنش‌های برآمده از اضطراب و هراس شخصیت‌های‌اش نزدیک شود نویسنده‌ای کامل و تواناست. او هر جا که می‌خواهد در داستان دست به تولید «معنا» بزند و خواننده را با خود در یک وضعیت نمادین معنایی فرو برد، شکست می‌خورد و سقوط می‌کند. در واقع تلاش او برای این معناسازی بیش از پیش بر نمونه‌های دیگر پیشی می‌گیرد. خوانش او از تعهد گریبان‌اش را به عنوان یک روشنفکر عمل‌گرا یا یک چریک فکری می‌چسبید و اجازه نمی‌دهد مانند صادق هدایت از این معناسازی صرف و یک بار مصرف فراتر برود. هرچه وجه نظریه‌پردازانه یا عمل‌گرایانه‌ی او بیشتر می‌شود، این معناسازی نیز شتابی افزون می‌گیرد و آل‌احمد که پشتوانه‌ی دانش ادبی چندان زیادی هم ندارد تحت‌تأثیر جریان‌های غالب فکری یا رویه عوض می‌کند یا مانیفست صادر. بیشترین لطمه را در این وضع، ذهن داستان‌نویس او می‌خورد که نمی‌تواند روندی را که مثلن در «سنگی بر گوری» یا «مدیر مدرسه» دیده بودیم حفظ کند. او به تاسی از سلین گاه خود را در زبان محاوره گم می‌کند. گاهی نیز چون یونسکو تلاش می‌کند داستان فلسفی بنویسد که عملن شکست می‌خورد. سفرنامه‌های او نیز چنین وضعیتی دارند و عمدتاً در راستای تایید یا تکذیب باورهای نویسنده هستند و ایدئولوژی فکری‌اش در تقابل با مکانی که از آن دیدار می‌کند. و جالب این‌که سال‌ها بعد برخی نویسندگان دولتی نیز به تقلید از او چنین سفرهایی برای خود ترتیب می‌دهند و متن‌هایی می‌نویسند که در قیاس با زبان و نثر آل‌احمد کاریکاتور است و وسیله‌ای برای جلب بودجه!

این چندسویه‌گی کشنده در جهان داستانی آل‌احمد عملن افق‌های فکری او را بسیار متفاوت و البته محدود می‌کند. یعنی او دارای فکر ادبی نیست. منظومه‌ی زیبایی‌شناسانه ندارد جز ساختار زبان‌های نمی‌توان با خوانش کلیت آثارش تصویری از او به دست آورد که با وجود همه‌ی تناقض‌ها شفاف باشد. او حتا در اجرای ایده‌ی تعهد ادبی و هنری سارتری نیز تا حدود زیادی ناموفق است و عمدتاً این ایده را در رفتارهای بیرونی‌اش مثلن در تقابل‌اش با سانسور نشان می‌دهد. با چنین وضعیتی چند کتاب او را می‌توان نمونه‌هایی از توفیق‌اش دانست در اجرای آن‌نهیلیسمی که در اوج دوران نویسنده‌گی‌اش به آن باور داشت. کتاب‌هایی که در صدرشان احتمالاً «نون والقلم» از همه شناخته‌شده‌تر است. اثری با رنگ‌مایه‌ای از طنز و کاملن ناموفق در ساختن عمقی زیبایی‌شناسانه. در واقع فکر ادبی آل‌احمد، توان ساختن و ترسیم یک اثر بلند موفق را نداشت و او هیچ‌گاه نتوانست مانند هر سه الگوی ادبی اصلی فرانسوی‌اش رمان‌نویس خوبی شود. آل‌احمد در داستان‌های کوتاه‌اش نیز همین وضع را دارد. آثاری شعاری مانند «سه تار» که صرفن به سیاه‌مشقی اجتماعی و مانیفستی علیه سنت شبیه است یا داستانی گل‌درشت و نمادین مانند «گلدسته‌ها و فلک» که دقیقن بر اساس





البته بنیادگرایان هرگز قادر نخواهند بود از میدان جنگی که برپا کرده‌اند بیرون روند. همان کورذهنی‌ای که دلیل اعمالشان است آنها را (مانند همه‌ی تروریست‌های تاریخ) محکوم و به تدریج به اقلیتی حاشیه‌ای بدل خواهد کرد و به‌دست همان تمدنی که قصد از بین بردنش را دارند، منهدم خواهند شد.



می‌سپهرند، حضور دریا را می‌بوییدند (و گاهی می‌شنیدند) در آن می‌گنجید. در آنجا رویا داشتیم؛ آزادی نزدیک بود و در آن، فرهنگ نقش بزرگی داشت که اسپانیای نوین می‌بایست به گونه‌ی بارسلون، آن را ایفا کند.

آیا تروریست‌های داعش دقیقاً به قصد تخریب همین نماد بود که در رویه‌ی جدید با آن کامیون آخرالزمانی گذرگاه رامبلاس رابا خون صدها نفر رنگین کردند؟ آیا می‌توانند این خلوت مدرنیته و آزادی، همزیستی برادرانه‌ی تمام نژادها، زبان‌ها، باورها و عادات‌ها، و فضای را که کسی در آن بیگانه نیست، جایی را که درش کیوسک‌ها، کافه‌ها، مغازه‌ها، بازارچه‌ها که در گوشه و کنار با کالاهای و خدمات‌شان قرار دارند، نابود کنند؟ البته نخواهند توانست. کشتار بی‌گناهان همچون هرس خواهد بود و گذرگاه کهن رامبلاس همچنان در تنداب رنگارنگ انسانی غوطه خواهد خورد، مانند دیروز و مانسده امروز، زمانی که این عمل تروریستی خاطرهای تار و کم سو برای سالخورده‌گان شود و نسل‌های جدید جویای آن شوند؛ از چه بگویند؟ که چه بود، چه کسی و چگونه؟

۲۰ اگوست ۲۰۱۷

کوچه‌های پرسی‌ای محل ناپدید شدن، و... سپس صرف شام در آمایا. ولی - شاید - کسی که بهترین شناخت را از رامبلاس بارسلون داشت، مادریدی وقت‌شناسی بود به نام خوان گارسیا اورتلا، او یکی از بهترین آدمهایی بود که می‌شناختم. یک شب مرا برای دیدن ویترونی برد که فقط پس از تاریک شدن هوا چراغش روشن می‌شد؛ نمایشی بود از مجموعه‌ی چیزهای عجیب و غریب ...، کلاه‌های فارغ‌التحصیلی بازل، سردبیر، شاعر و متخصص مد بود که با تکان دادن شش‌سایه، عصای قرون وسطایی و سیگار همیشه بر لبش، پس از نوشیدن جین اشعار بوکا نخل را با آوای بلند می‌خواند. آن دوره آخرین سال‌های خفقان دیکتاتوری فرانکیسم بود. در بارسلون شکستن سانسور و رهایی از چنگ رژیم، قبل از بقیه‌ی اسپانیا شروع شد. هنگام قدم زدن در رامبلاس احساس می‌کردیم که آنجا اروپاست؛ زیرا در آن، واژه‌ی آزادی عملاً حاکم بود؛ همه‌ی دوستانی که آنجا بودند آزادانه عمل می‌کردند. چنان حرف می‌زدند و می‌نوشتند که گویی اسپانیا کشوری آزاد و رها بود؛ جایی که زبان و فرهنگ همه‌ی انسان‌های متفاوت گذرگاهی که در آن گام

تساوی حقوق زنان و مردان، احترام به اقلیت‌های مذهبی، سیاسی و جنسیتی) به سرایشی تخریب بلغزد. در این صورت خوراک انواع تعصب اجتماعی، مذهبی و نژادی می‌شود و دولت‌های دموکرات را که هر بار بیشتر در پی گرفتن امتیازات در زمینه‌ی حقوق بشر و اثربخشی آن هستند، با ترس و خشم تحت فشار قرار می‌دهد. این وضعیت در آمریکای لاتین پیش آمد؛ تب انقلاب سال‌های هفتاد و هشتاد باعث (گاهی فکر می‌کنم) تقویت دیکتاتوری‌های نظامی شد و به جای آوردن بهشت روی زمین، فرمانده چاوز و سوسیالیزم قرن بیستم و یکم ونزوئلا را که این روزها در حال احتضار است، به دنیا آورد.

برای من رامبلاس بارسلون مکانی افسانه‌ای است. در پنج سالی که در این شهر نازنین زندگی کردم، برای قدم زدن دو یا سه بار در هفته به آنجا می‌رفتم، برای خرید لوموند و کتاب‌های ممنوعه در کیوسک‌های تا پاسی از نیمه شب بازش سرک می‌کشیدم، آشنایانی را می‌دیدم، برای مثال برادران گوی تیسولو. آنها بهتر از هر کس اسرار مشکوک محله‌ی چینی‌ها را که در حاشیه شهر بود می‌شناختند، و خایمه خیل بیدما، که همیشه قادر بود دزدکی حرکت کند و در

وجودات، با نشان دادن چنین وحشیگری‌ها و بی‌رحمی‌هایی، مانند انفجار بمب در یک کنسرت، کافه یا سالن رقص، چه هندی را دنبال می‌کنند؟ قربانیان در بیشتر موارد مردم عادی هستند و بسیاری‌شان با اضطراب و نگرانی‌های اقتصادی، مسائل خانوادگی و مصیبت‌های دیگر درگیرند؛ یا جوانان بی‌کاری که پریشان از آینده‌ی مبهم در دنیایی که پیدا کردن شغل به یک امتیاز تبدیل شده است. آیا هدف آنها نشان دادن تعصب نسبت به فرهنگی است که حقوق یکسان زنان با مردان را به لحاظ اخلاقی زشت و ناپسند می‌داند و آنرا موجب تن‌پرستی و فساد تلقی می‌کند؟ در این صورت قابل درک نیست که چرا «غرب پوسیده» میلیون‌ها مهاجر از جان گذشته و آماده‌ی غرق شدن و مردن راه مانند مگس‌ان گردشیرینی، به خود جذب می‌کند، و سبب تقلا جان‌فرسای آنها برای رسیدن به این به اصطلاح جهنم می‌شود.

همچنین به نظر نمی‌رسد که تروریست‌های داعش یا القاعده به عارضه‌ی حاشیه‌نشینی یا تبعیض در شهرهای اروپایی دچار بوده و به این خاطر آدم‌های نوید و مستاصلی باشند. حقیقت این است که بسیاری از این تروریست‌ها در همین کشورها چشم به جهان گشوده و بالیده‌اند و در جامعه‌ای که پدران یا پدربزرگ‌هایشان تصمیم به زندگی در آن گرفتند ادغام و بومی شده‌اند. ناکامی و استیصال آنها نمی‌تواند بدتر از میلیون‌ها زن و مردی باشد که هنوز در فقر (بعضی‌ها در فقر مطلق) به سر می‌برند ولی شکم همسایگان‌شان را ندریدند.

دلیل این موضوع روشن است؛ بنیادگرایی، کوری ایدئولوژیک و تخریب اخلاقی باعث ریخته شدن این همه خون

موجودات، با نشان دادن چنین وحشیگری‌ها و بی‌رحمی‌هایی، مانند انفجار بمب در یک کنسرت، کافه یا سالن رقص، چه هندی را دنبال می‌کنند؟ قربانیان در بیشتر موارد مردم عادی هستند و بسیاری‌شان با اضطراب و نگرانی‌های اقتصادی، مسائل خانوادگی و مصیبت‌های دیگر درگیرند؛ یا جوانان بی‌کاری که پریشان از آینده‌ی مبهم در دنیایی که پیدا کردن شغل به یک امتیاز تبدیل شده است. آیا هدف آنها نشان دادن تعصب نسبت به فرهنگی است که حقوق یکسان زنان با مردان را به لحاظ اخلاقی زشت و ناپسند می‌داند و آنرا موجب تن‌پرستی و فساد تلقی می‌کند؟ در این صورت قابل درک نیست که چرا «غرب پوسیده» میلیون‌ها مهاجر از جان گذشته و آماده‌ی غرق شدن و مردن راه مانند مگس‌ان گردشیرینی، به خود جذب می‌کند، و سبب تقلا جان‌فرسای آنها برای رسیدن به این به اصطلاح جهنم می‌شود.

همچنین به نظر نمی‌رسد که تروریست‌های داعش یا القاعده به عارضه‌ی حاشیه‌نشینی یا تبعیض در شهرهای اروپایی دچار بوده و به این خاطر آدم‌های نوید و مستاصلی باشند. حقیقت این است که بسیاری از این تروریست‌ها در همین کشورها چشم به جهان گشوده و بالیده‌اند و در جامعه‌ای که پدران یا پدربزرگ‌هایشان تصمیم به زندگی در آن گرفتند ادغام و بومی شده‌اند. ناکامی و استیصال آنها نمی‌تواند بدتر از میلیون‌ها زن و مردی باشد که هنوز در فقر (بعضی‌ها در فقر مطلق) به سر می‌برند ولی شکم همسایگان‌شان را ندریدند.

دلیل این موضوع روشن است؛ بنیادگرایی، کوری ایدئولوژیک و تخریب اخلاقی باعث ریخته شدن این همه خون

#### ترجمه منوچهر یزدانی

تروریسم آبر کامو را همیشه از ترس مبهوت می‌کرد. او علاوه بر یک کار تئاتری در این زمینه، صفحه‌های زیادی از مقاله‌های خود را هم به پوچی اختصاص داده است. افسانه سیزف تامل در عادت احمقانه‌ی کسانی است که تصور می‌کنند مسائلشان با از میان برداشتن رقبای سیاسی یا مذهبی حل می‌شود. حقیقت این است که جز موارد استثنایی نمی‌توان با از بین بردن یک حاکم زورگو، رژیم مستبد را ضعیف کرد یا به حکومتش پایان داد. شمار این دست‌کُتل‌ها که معمولاً سبب بدتر شدن چیزی می‌شوند که می‌خواهند بهترش کنند، به تعداد انگشتان یک دست هم نمی‌رسد. با این همه باعث تشدید سرکوب‌ها، آزار و اذیت‌ها، تعدی و تجاوز به حقوق انسان‌ها می‌شوند. ولی این امر واقعیت دارد که در مواردی بسیار نادر، مانند نارودنیک‌های روس که کامو به آن‌ها اشاره می‌کند، قاتلان بهای مرگ کسی را که «به دلیلی» می‌کشند، با زندگی خود می‌پرداختند. در این میان بودند تروریست‌هایی که برای کشتن جلا یا استعمارگری خود را قربانی می‌کردند و در این کار معنوی خاصی می‌دیدند.

مطمئناً، حادثه‌ای که در کامبرلیسیا رامبلاس در بارسلون رخ داد از این دست نیست. کسی پشت فرمان کامیون کوچکی می‌نشیند و به قصد زیر گرفتن، زخمی و مصدوم کردن شمار هرچه بیشتر مردم حرکت می‌کند و میان رهگذران بی‌دفاع (کودکان، سالمندان، گداه‌ها، جوانان، توریست‌ها، ساکنین محله) می‌راند. این

## آرمان‌های از دست رفته سوسیالیسم

### نگاهی به تحولات نیکاراگوئه

#### ترجمه منوچهر یزدانی

نهایت متخصصین، تاجر و کشاورزان (عمدتاً فرزندانشان) و آرمانگرایانی بلندنظر به آنها پیوستند، با این اندیشه که با سقوط دیکتاتور، دوره‌ی عدل و داد، آزادی و پیشرفت برای مردم روین داریو و آگوستو سزار ساندینو فرا می‌رسد. زنان بسیاری در پیشاپیش این انقلاب جنگیدند، حتی کاتولیک‌ها (در آمریکای لاتین نیکاراگوئه احتمالاً بیشترین تعداد کاتولیک را دارد). رامیرز که با تشکیل دهندگان این اتحاد؛ یعنی گروه‌های نامتجانس کمونیست، سوسیالیست، دموکرات، لیبرال و کاستریست‌ها، که در ابتدا و قبل از آغاز انشعاب‌های اجتناب‌ناپذیر از انقلاب حمایت می‌کردند از تباط‌های زیادی داشت، این فرآیند را به‌خوبی تشریح می‌کند. صفحه‌های کتاب خداحافظ بچه‌ها اشتیاق و شور اکثریت عظیم مردم نیکاراگوئه در اوایل انقلاب را به‌زیبایی به تصویر می‌کشد؛ جنبش سوادآموزی، تبدیل زندان‌ها به مدارس، تقسیم اراضی و تخصیص عایدی کارخانه‌های مصادره‌شده‌ی سوموزا و همدستانش به قشرهای کم درآمد، همچنان‌انگیزند؛ جریانی که به نظر می‌رسد شروع یک دگرگونی بزرگ در نیکاراگوئه برای رسیدن به جامعه‌ای آزاد، دموکرات و مدرن باشد.

این‌طور نشد! سرخیو رامیرز شکست

انقلاب ساندینیست‌ها را به «مخالفین» مسلح و کمک مالی سیا نسبت می‌دهد. به نظر من ضد انقلاب یک وجه قضیه بود، سیاست جمع‌گرا و دولتی شدن بخش عظیمی از جامعه و ملی‌سازی همه‌جانبه و ایجاد مزارع و مراکز روستایی و به دست گرفتن معادن به سبک اتحاد جماهیر شوروی عامل شکست بود. برنامه‌هایی که به جای شتاب دادن به اقتصاد ملی باعث رکود و ورشکستگی و تورم فزاینده شد و مانند همیشه بیشترین فشار به قشرهای ضعیف‌تر آمد و سبب گسترش نارضایتی در اکثریت مردم شد. نابسامانی و هرج و مرج و فساد که سبب همه‌ی این‌ها شد، پنینات نام گرفت (توزیع ثروت و اموال ظاهراً عمومی) که سرخیو رامیرز در فصل خلق و خوی ژرژ (جوی‌های شیر و عسل) آن را استناد به توصیف می‌کند. باید بسیاری از نیکاراگوئه‌ای‌هایی را که از دیکتاتوری سوموزا تنفر داشتند و ضمناً نمی‌خواستند کوبای دومی جانشین وی شود، به‌سوی اپوزیسیون کشاند (قابل گفتن است یکی از جذاب‌ترین نکاتی که در خداحافظ بچه‌ها کشف می‌شود رویکرد فیدل کاسترو است؛ او یکی از کسانی بود که در ترغیب رهبران ساندینیست به میان‌ه‌روی در اصلاحات انقلابی بیشترین سعی را داشت.) بخش دوم کتاب اندوهی فزاینده است.

نویسنده در این بخش به توصیف انحطاط تدریجی انقلاب می‌پردازد؛ توصیف انشعاب در ساندینیست‌ها و صعود بطنی ولی محتاطانه‌ی فرمانده دانیل اورتگا و همسرش روساریو موریو به راس قدرتی است که تنها تعداد انگشت‌شماری از حاکمان خودمختار تاریخ کشورهای آمریکای لاتین به آن دست یافته بودند. سرزمین شاعران بزرگ و نویسندگانی بسیار خوب، مانند خود سرخیو رامیرز، در نیکاراگوئه. باید روزی داستانی نوشته‌شده که تاریخ دانیل اورتگا را جاودانی سازد، شخصیت شگفت‌انگیزی که پس از رهبری انقلاب ساندینیست‌ها علیه سوموزا، خود تبدیل به یک سوموزای مدرن شد؛ یعنی به یک دیکتاتور فاسد و مزور که به تمام اصول خود خیانت کرد و با تمام دشمنان دیروز و پرپرورش ساخت و پاخت کرد و متحد شد؛ توانست در طول بیست سال به قدرتی مطلق تبدیل شود و خود را در چندین انتخابات سیرک گونه برنده کند. گذشته از تمام این‌ها هنوز هم بر مسند قدرت سوار و (هرچند بسیار غیرعادی به نظر برسد) تا حدی نیز از محبوبیت برخوردار باشد.

برای شناخت تاریخچه‌ی زندگی او باید کتاب خداحافظ بچه‌ها را بست و رساله‌ی بسیار عالی خود سرخیو رامیرز انفجار عوامگرایی (۲۰۱۷) را خواند.

«کارخانه‌ی سراب‌سازی» جایی است که این ساندینیست استادانه و واقع‌گرایانه فرآیند زندگی این شخصیت باورنکردنی را تا به امروز به رشته‌ی تحریر در آورده است. شخصیتی که در حال حاضر با فرصت‌طلبی گرویدن به کاتولیسیسم را تجربه می‌کند و بر ارادت مراسم عشاء ربانی را در خدمت کاردینال میگل اوباندو براوو، دشمن خوین دیرینه و یار سخت‌جان و متحد کنونی‌اش، به‌جای مسی آورد؛ هم او که دعای خیرش بدرقه‌ی راه دولت (مسیحی، سوسیالیست و منحصر به فرد) اورتگا - موریو است. همچنین در معاهده‌هایی با شرکت‌های تجاری که مشروط به عدم صحبت از سیاست است، معاملات پر سودی با رژیم می‌کنند.

ولی شاید این بیشتر مایه‌ی شگفتی باشد که در اتحادی چندگانه موفق شدند با تسلیحات، دانیل اورتگا و روساریو موریو (خانم معاون ریاست جمهوری که چنانچه روزی همسرشان تصمیم گرفتند به مرخصی بروند بتوانند رئیس‌جمهور آینده شوند) را در مستند قدرت نگه دارند؛ اتحادی که جادوگران، رمالان، قدیسین، شعبده‌بازان و صاحبان کرامات و معجزه‌کنندگان کشور را نیز شامل می‌شود. رامیرز اضافه می‌کند که: همچنین از سال ۲۰۰۶ نقاشی دیواری بزرگی از حضرت فاطمه، دختر حضرت

محمد، در سالن تشریفات زوج ریاست جمهوری کشیده شده است که نشان دعای خیر، قدرت و استحکام و حفاظت از چشم بد است.

در رساله همچنین اشاره می‌شود که به تقلید از مجلس نمایندگان (آمریکا)، و برای تغذیه‌ی روحی رای‌دهندگان برخی از برنامه‌های دولت زوج بسیار مشهور از جمله پروژه‌ی خارق‌العاده‌ی کانال نیکاراگوئه که قرار بود با سرمایه‌گذاری میلیاردر چینی ونگ بینگ ساخته شود و با کانال پاناما رقابت کند (البته به شکست انجامید و فراموش شد) و مجتمع داروسازی در ماناگوآ به نام «تولید واکسن سرطان»! به نمایش گذاشته شوند، به نظر می‌رسد چنین لیست افسانه‌واری بی‌پایان است. تمام این مطالب را رامیرز بدون کوچک‌ترین آشفتگی و به طور عینی، روایت می‌کند، اگرچه با اعتدال و ظرافت؛ با این همه، درد عمیق او را در طول نوشته‌اش می‌توان درک کرد. این درد عمیق باید درد خیل عظیمی از نیکاراگوئه‌ای‌ها هم باشد که بهترین سال‌های زندگی و عمر خویش را صرف نبرد برای دست‌یابی به آرمان و رویاهای تاریخی‌ای کردند که یک روز بیشتر دوام نیاورد و سپس به کاریکاتوری مضحک تبدیل شد.

ال پایس



سازمان سینمایی خبر از رفع توقیف ۵ فیلم داده است: فیلم‌هایی که هر کدام ماجرا و داستانی مجزا دارند و سازندگانشان با صبر و حوصله تلاش کرده‌اند مشکل آنها را با تعامل حل کنند. فیلم‌های «خانه‌ی پدری»، «عصبانی نیستم»، «آشغال‌های دوست‌داشتنی»، «خانه دختر» و «پارادایس» فیلم‌هایی هستند که احتمالاً به زودی در گروه سینمایی مگامال اکران می‌شوند.

# خروج از لیست سیاه

## ۵ فیلم از توقیف نجات پیدا کردند

دو، سه هفته پیش بود که سازمان سینمایی اعلام کرد از بین حدود ۱۲ فیلم توقیفی، ۵ فیلم رفع توقیف شده‌اند و می‌توانند اکران شوند. این اتفاق بعد از آن رخ داد که دو ماه پیش رضا صالحی امیری، وزیر وقت فرهنگ و ارشاد اسلامی به محمدهدی حیدریان، رئیس سازمان سینمایی، دستور داد تا با بررسی فیلم‌های توقیف‌شده، از تسبیح حق صاحبان آنها جلوگیری کند. این خبر، که کمی قبل از رأی اعتماد مجلس به وزرا بود با واکنش‌های مختلفی روبه‌رو شد؛ برخی آن را مانور سیاسی برای تثبیت موقعیت ارزیابی کردند و برخی

روبه‌رو نشده است. مثلاً روزنامه‌ی جوان در مطلبی با تیترب «کاسبان توقیف برنده نظام ناکارآمد سینمایی» به مسئله‌ی ناکارآمدی سازوکار نظارت سازمان سینمایی پرداخته و گفته است که چرخه‌ی تولید و اکران معیوب است: «فیلمساز برای دریافت مجوز پروانه ساخت، فیلمنامه‌ای را به شورای پروانه ساخت ارائه می‌دهد، اما در مرحله تولید، فیلمنامه‌ی دیگری را می‌سازد، این یکی از راه‌های دور زدن قانون است و فیلم در بدترین حالت ممکن توقیف می‌شود، آن‌گاه یک دوره مظلوم‌نمایی برای سازنده و ظالم‌نمایی برای

حاکمیت آغاز می‌شود، دوره‌ای که معمولاً از یک تا پنج، شش سال طول می‌کشد و دست آخر مدیر تازهای با شعارهای انتخاباتی روی کار می‌آید و در قامت یک ناجی فیلم‌ها را لغو توقیف می‌کند.» و ادامه می‌دهد: «برخی معتقدند از آنجا که دولت‌ها همواره قادر به کاهش فاصله‌های طبقاتی، از بین بردن تبعیض و فقر در جامعه نیستند، بنابراین مجبورند نسبت به ساخته شدن برخی آثار انتقادی از خود نرمش نشان دهند و دست به معامله بزنند. این دقیقاً ماجرای است که در دولت دوازدهم در حال رقم خوردن است؛ نقص و عقب‌نشینی

که اتخاذ آن را باید ناشی از ناکارآمدی دولت‌ها قلمداد کرد.» مهم‌ترین نکته که جهت‌گیری سیاسی نوشته را هم نشان می‌دهد این است: «این هم از عجایب سینمای ماست که فیلمی که با جانمایه و به قول معروف تم اصلی مثلاً «تجاوز به محارم» تولید شده، با تغییر چند سکانس ماهیتش مثلاً به فیلمی معمای تبدیل می‌شود یا فیلمی که به صراحت از فتنه ۸۸ به عنوان یک جنبش مردمی و عدالت‌خواهانه یاد می‌کند، با تغییر چند پلان فیلمی درباره اعتراض یک دانشجوی کرد به مشکل فقر و بیکاری در جامعه می‌شود.»

اما این موضع‌گیری قسطنطین مختص جناح منتقد دولت نیست، برخی از فیلمسازان هم درباره‌ی این تصمیم‌گیری موضع‌گیری کرده‌اند، مثلاً سامان مقدم که فیلم «صدسال» به این سال‌ها می‌او نزدیک ۱۰ سال است که توقیف شده، در یک مصاحبه گفته است که بعد از حل مشکلات فیلمش، این مردماند که به بی‌مهتری ده‌ساله پاسخ می‌دهند. ظاهراً بعد از این پنج فیلم نوبت سایر آثار هم می‌رسد تا تکلیفشان مشخص شود. حالا ما می‌بینیم فیلم‌های رفع توقیف‌شده و فضای عمومی برای بررسی وجوه مختلف آن فراهم است.

## خانه‌ی پدری

مشکلات از نام فیلم شروع شد، از اینکه با نسام «خانه‌ی پدری»، ایران در ذهن برخی تداوم یابد. فیلم کیانوش عیاری، درباره‌ی یک قتل عمد ناموسی بود، ولی از همان اول، به‌منظر گروهی مسیبان این قتل ناموسی خانواده‌ای مذهبی بودند. دلیل؟ قتل در خانه‌ی قدیمی که صاحبش از اهالی بازار بود رخ می‌داد و این فرد در خانه‌اش لباس و وسائل مراسم تعزیه را داشت. وقتی یکی از اهل خانواده می‌خواهد از مرگ دختر مطمئن شود، از شمشیر این مراسم استفاده می‌کند. مسئله، تعابیر پیاپی‌ای بود که پشت سر هم به راه می‌افتاد و معنادار هم به‌منظر می‌رسید. ولی این فقط یک طرف ماجرا بود؛ شاید اصل قصه این بود که فیلم‌کُت را بی‌هیچ شغفتی به تصویر می‌کشید. دوربین کیانوش عیاری، لحظه‌ی مرگ را در کمال خونسردی تماشای می‌کرد و تماشاگر را در معرض آنچه که واقعا در حال انجام بود، قرار می‌داد. هیچ



یک صحنه از فیلم «خانه‌ی پدری»

قطع یا مماشاتی برای رقیق کردن حس این صحنه به کار نرفته بود و عمل قتل کامل و دقیق نشان داده شده بود. این موضوع کنار برداشت تأویلی از فیلم مشکل اساسی فیلم بود. **کارگردان چه می‌گفت:** کیانوش عیاری از همان روز اول می‌گفت که صحنه‌ی مرگ، موتور محرکه‌ی فیلم است و در تمام اپیزودهای دیگر، هیچ اتفاقی نمی‌افتد تا تماشاگر را تحت تأثیر قرار دهد. در واقع، همه‌ی ماجرای فیلم با همان مرگ رقم می‌خورد و این قتل باید چنان تأثیری را روی تماشاگر می‌گذاشت که او تا آخر فیلم تحت تأثیر آن می‌بود. استدلال کارگردان این بود که تأییدکننده‌ی قتل خانوادگی که نیست، بنابراین می‌خواهد این مرگ چنان تماشاگر را درگیر کند و رنج بدهد که درد آدم‌های فیلم را، با وجود همه‌ی خوبی‌هایشان، احساس و یک‌جور احساس عذاب وجدان آنها را نمایش آن متوقف شد.

**مشکل چطور حل شد:** ابراهیم داروغه‌زاده، معاون اداری نظارت و ارزشیابی سازمان سینمایی گفته که خودش هم فیلم «خانه‌ی پدری» را نمی‌پسندید ولی فیلم، با اعمال محدودیت سنی می‌تواند نمایش داده شود. حرف آقای داروغه‌زاده نشان می‌دهد که تغییری در فیلم رخ ندهد و تغییر شرایط سیاسی، و در نظر گرفتن الزامات جامعه به حل مشکل فیلم کمک کرده است.

## آشغال‌های دوست‌داشتنی

این فیلم عجیب‌ترین سرنوشت را بین تمام آثار سینمایی داشته! فیلم محسن امیریوسفی در اواخر دولت دهم، در زمان مدیریت جواد شمقدری در سازمان سینمایی مجوز ساخت گرفت و بنیاد سینمایی فارابی حاضر شد که روی فیلم سرمایه‌گذاری کند. ظاهراً امیریوسفی هم فیلم را موبه‌مو مطابق فیلمنامه ساخت و بعد از آماده شدن بود که مدیران فارابی و سازمان سینمایی در برابر یک اثر عجیب قرار گرفتند؛ عجیب از این نظر که نمی‌دانستند با این فیلم چه باید بکنند! فیلم به کلی با خوانش رسمی از حوادث سال ۸۸ و ولی وارد مباحث سیاسی و گاه ممنوعه‌ای می‌شد که هیچ دولتی نمی‌خواست درگیر آن شود. داستان فیلم چه بود؟ داستان فیلم به یکی از تظاهرات روزهای ۸۸ برمی‌گردد: وقتی عده‌ای جوان به خانه‌ی پیرزنی فرار می‌کنند و آن خانه به‌وسیله‌ی تعقیب‌کنندگان علامت زده می‌شود تا فردا صبح برای پیگیری به آنجا مراجعه کنند. حالا جوان‌ها باید فکری برای نجات پیرزن بکنند. ولی مسئله‌ی اصلی این نیست؛ او زنی است که خانواده‌اش را در حوادث مختلف، از زمان کودتای ۲۸ مرداد تا انقلاب و جنگ تحمیلی از دست داده است. فیلم وارد زندگی این زن می‌شود و به مکالمه‌ی افراد مختلف با هم می‌پردازد، به اعدام مناققین در زندان، کودتای سال ۳۲ و ...

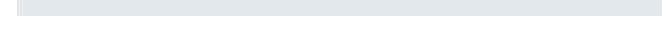
فیلم را طبق فیلمنامه‌ی مصوب ساخته بود و می‌گفت که حتی یک جمله از فیلم را تغییر نداده است. ضمناً او برای اصلاح فیلم با دست باز عمل کرد و در هر سه دولت دهم، یازدهم و دوازدهم، حاضر به گفت‌وگو سر جزئیات، انجام اصلاحات و حتی اعمال سانسور شد. ولی فیلم کماکان ممنوع‌النمایش ماند. **راهکارها چه بود:** جواد شمقدری در آخرین روزهای مدیریتش گفته بود: «هن تردید ندارم با توجه به شرایط سیاسی‌ای که حاکم است، در دولت بعدی این فیلم می‌تواند بیشتری خواهد داشت.» راستش پیش‌بینی او درست بود! فیلم در دولت یازدهم غیرقابل نمایش دانسته شد و بنیاد سینمایی فارابی سهم‌اش را به خود امیریوسفی واگذار کرد تا او راحت‌تر دنبال حل مشکل برود! اگرچه این کار به معنی رفع مسئولیت در قبال سهم



یک صحنه از فیلم «آشغال‌های دوست‌داشتنی»

## خانه دختر

فیلم را شهرام شاه‌حسینی براساس فیلمنامه‌ای از پرویز شهبازی ساخت. چهار سال پیش که فیلم در جشنواره به نمایش درآمد، آن را بهترین ساخته‌ی شاه‌حسینی دانستند. ولی مشکل، بعد از نمایش فیلم پیش آمد: داستان «خانه دختر» درباره‌ی دانشجویی بود که ظاهراً خودکشی کرده بود اما دوستانش با دریافت اسم‌اسی از تلفن همراه او، به دنبال کشف راز مرگش می‌رفتند. مسئله‌ی فیلم اما خودکشی نبود، دلیل آن بود: در فیلم به این موضوع اشاره می‌شد که خانواده‌ی نامزد او خواستار انجام تست باکرگی می‌شوند و دختر، قبل از انجام این کار، خودش را می‌کشد. دلیل توقیف فیلم به این موضوع برمی‌گشت: اول، خانواده‌ی مذهبی که به انجام تست اصرار داشتند و دوم، ماجرای دختر که با ابهام اخلاقی رابطه‌اش با پدرش، به نوعی زنی با محارم را در ذهن تداعی می‌کرد. البته که این موارد بعد از جشنواره مطرح شد، ولی ظاهراً دامنه‌ی آن تا شهر قم و روحانیون گسترده شد. به‌طوری که فیلم به سرعت توقیف شد! **کارگردان چه می‌گفت:** راستش



یک صحنه از فیلم «خانه دختر»

## پارادایس

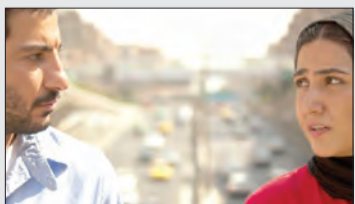


یک صحنه از فیلم «پارادایس»

فیلم تازه‌ی علی عطشانی درباره‌ی چند روحانی بود که به آلمان می‌روند و آنجا جوگیر می‌شوند. ظاهراً صحنه‌های کمیک فیلم و شوخی با روحانیون در آن به قدری بوده که شورای پروانه‌ی نمایش حتی حذف را هم برای آن کافی ندانسته. «پارادایس» مثل بیشتر فیلم‌های کم‌دی سینمای ایران، در عین پشت سرگذشتن خط قرمزها، اشاره‌های اخلاقی هم دارد و به همین دلیل سازندگان فیلم گمان می‌کردند می‌توانند با اتکا به این رویکرد، لحظات مفرح را در فیلم بیشتر کنند. **کارگردان چه گفت:** هیچ عطشانی در

## عصبانی نیستم!

دومین فیلم رضا درمیشیان، یک اثر ژورنالیستی عاشقانه بود. کلمه‌ی ژورنالیستی را به این دلیل به کار بردیم چون وجه سیاسی فیلم، راه‌حلی برای فضا سازی بود و «عصبانی نیستم!» با این رویکرد، یک فیلم سیاسی به حساب نمی‌آید. داستان فیلم درمیشیان، داستان پسری بود عاشق پیشه که دانشجوی ستاره‌دار شده بود و به دلیل فقر و بی‌کاری نمی‌توانست به وصال عشقش برسد. بنابراین تصمیم می‌گیرد که پدر دختری را که دوست دارد به قتل برساند. مشکلات فیلم دو بخش بود: اولین بخش که بیشتر جناح راست به آن دامن زد، مسئله‌ی دانشجویان ستاره‌دار و کارهایی بود که شخصیت اصلی به‌عنوان فعال جنبش سبز انجام می‌داد. ولی مشکل دوم، مسئله‌ی قتل‌انتهای فیلم و قصاص بود



یک صحنه از فیلم «عصبانی نیستم!»

که سازمان سینمایی زمان نمایش فیلم در جشنواره هم با آن مخالفت کرد. **کارگردان چه می‌گفت:** هیچ! رضا درمیشیان در ۴ سال گذشته درباره‌ی فیلم سکوت کرد و مثل محسن امیریوسفی تلاش نکرد با گفت‌وگو و مشورت، مشکلات فیلم را حل کند. **راهکارها چه بود:** اول اینکه دولت با مخالفان سیاسی فیلم هم‌نظر شد و به درمیشیان اعلام کرد که باید وجه سیاسی کم‌رنگ شود. بنابراین بخش عمده‌ای از نماهایی که نشان‌های از گرایش سیاسی داشتند حذف شدند. سکانس‌های پایانی هم به کلی کنار گذاشته شد تا «عصبانی نیستم» به فیلمی عاشقانه تبدیل شود! **مشکل چطور حل شد:** با چند اصلاحیه. راستش دیگر از فیلم چیزی باقی نمانده بود که بخواهد تغییر کند! ظاهراً مکث در صدور مجوز بیشتر برای ایجاد فضای اجتماعی مناسب بود، برای پاک یا کم‌رنگ شدن ایده‌های مخالفان درباره‌ی فیلم. و نکته «عصبانی نیستم!» مدت‌هاست که آماده‌ی نمایش است.



تکلیف ما با اسکار چیست؟ راستش قبل از اینکه فیلمی برای آکادمی ارسال کنیم، بهتر است خودمان با خودمان کنار بیاییم. بدانیم از این مراسم چه می‌خواهیم و هدفمان از شرکت در این رقابت چیست. می‌خواهیم به هر قیمتی جایزه ببریم یا نه، قصدمان تبلیغ است؟ می‌خواهیم بهترین فیلم سینمای ایران را به اسکار بفرستیم یا فیلمی که شانس بیشتری برای دریافت جایزه دارد؟



## سرگیجه

نفس برای ارسال به آکادمی اسکار انتخاب شد

تکلیف ما با اسکار چیست؟ راستش قبل از اینکه فیلمی برای آکادمی ارسال کنیم، بهتر است خودمان با خودمان کنار بیاییم. بدانیم از این مراسم چه می‌خواهیم و هدفمان از شرکت در این رقابت چیست. می‌خواهیم به هر قیمتی جایزه ببریم یا نه، قصدمان تبلیغ است؟ می‌خواهیم بهترین فیلم سینمای ایران را به اسکار بفرستیم یا فیلمی که شانس بیشتری برای دریافت جایزه دارد؟ می‌خواهیم با نظام سلطه و استکبار رودرو شویم و بهشان دهن کجی کنیم یا می‌خواهیم هنرمان را به آنها نشان دهیم و مرعوبشان کنیم؟ هر کدام از این راه‌ها ما را وارد یک وادی مشخص برای انتخاب فیلم می‌کند. ولی ملاک‌های واقع‌بینانه چیزی جدا از اینهاست: ما برای موفقیت در این رقابت باید بدانیم که چه فیلمی کنجسکای اعضای آکادمی را تحریک می‌کند.

کده شده، آکادمی مدام به تعداد اعضا اضافه می‌کند تا تغییری ماهوی در ساز و کار آن به وجود آورد. ولی با این وجود، محافظه‌کاری و ترس از جریان‌هایی که در حال طرح مطالبات‌شان هستند باعث می‌شود که به شکلی ناخودآگاه (و گاهی هم کاملاً خودآگاه) به موضوعاتی توجه کنند... یهودی‌ها، هم‌جنس‌گراها، زنان، سیاهان و... با وجود تفاوت‌های عمیقی که دارند و بدون ارزش‌گذاری از جانب ما، در نظر اعضای آکادمی بیشتر به چشم می‌آیند. سال قبل وقتی فیلم کاملاً هالیوودی «لالا لند» ژانر موزیکال را احیا کرد، همه فکر می‌کردند اسکار بهترین فیلم متعلق به اوست ولی آکادمی جایزه‌ی اسکار را به فیلم «مهتاب» داد؛ فیلمی درباره‌ی یک سیاه‌پوست همجنس‌گرا که جز مضمون جنجالی و بحث‌برانگیزش، ارزش هنری چندانی نداشت.

را برای اعضای آکادمی ارسال می‌کنند و گاه در کاتالوگی که همراه فیلم می‌فرستند اشاره می‌کنند که فیلم از چه نظر مهم است. (فیلمبرداری، بازیگری، کارگردانی و...)، طبعاً کسانی که با کمپانی‌ها قرارداد دارند، بیشتر به فیلم‌های همان کمپانی توجه می‌کنند و رأی می‌دهند. ولی این بخشی از ماجراست: اساس کار، ایجاد کنجکای است. اینکه فیلم برنده‌ی جشنواره‌ی کن چه جور فیلمی است، فلان استعداد کانادایی چه فیلمی ساخته، ستاره‌ای که منتقدان از بازی‌اش تعریف کرده‌اند چه‌جوری بازی کرده و... همه‌ی اینها باعث می‌شود که اعضای آکادمی سمت فیلمی متمایل شوند. این را بگذارید کنار نظر کلی اعضا، اینکه اسکار ژانرپرست، ضدزن، پیر و مخالف تنوع هنرمندان است و اعضایش را آمریکایی‌های پیر سفیدپوست تشکیل می‌دهند. برای رهایی از چنین اتهام‌هایی هم

سال قبل قانون منع ورود مردم شش کشور را به آمریکا تصویب نمی‌کرد، ممکن بود شانس اصغر فرهادی برای دریافت اسکار کمتر شود. جنجال ناشی از حرکت سیاسی ترامپ، اعضای آکادمی را به واکنش واداشت، دست کم آنها را عصبی و تحریک کرد تا مخالف او عمل کنند. ولی هیچ متر و معیاری برای اثرگذاری سیاست در دست نیست، هم‌چیز حدس و گمان است و در حد تصورات ما. واقعیت این است که سیاست تمام ماهیت اسکار را شکل نمی‌دهد. اسکار بیشتر از آنکه سیاسی باشد، مراسمی است که اقتصاد در آن حرف اول را می‌زند.

بیباید از یک زاویه‌ی دیگر به ماجرا نگاه کنیم، از شیوه‌ی تبلیغ فیلم‌ها برای نامزدی در اسکار. روند کار به این شکل است که شرکت‌های تولیدکننده و پخش‌کننده در هر ایالت نسخه‌هایی از

آن تجلیل می‌کنیم. وقتی «بچه‌های آسمان» نامزد اسکار می‌شود، همه بر شایستگی فیلم صحنه می‌گذارند ولی وقتی «جدایی نادر از سیمین» جایزه را می‌برد اصلاً به آن پرداخته نمی‌شود. ما سیاه و سفید می‌بینیم، همان‌طور که ۴ هزار عضو آن را معمولاً بنده و اسیر جریان سیاسی می‌دانیم.

سیاست نقشی در اسکار ندارد؟ بر منکرش لعنت! قطعاً نقش دارد. ولی کدام جشن یا جشنواره روی کروی زمین بر گزار می‌شود که در خلاء، دور از فضای اجتماعی و سیاسی فقط از زاویه‌ی هنری به آثار هنری نگاه کند؟ کدام آدمی هست که به سیاست فکر نمی‌کند؟ اگر دوری از سیاست را هم یک‌جور عمل سیاسی بدانیم، آنوقت است که می‌فهمیم هیچ عملی نیست که ربطی به جهان سیاست نداشته باشد. اعضای آکادمی هم حتماً از مسائل سیاسی تأثیر می‌پذیرند. اگر دونالد ترامپ

مسئله‌ی معرفی فیلم به اسکار همیشه بحرانی جدی در سینمای ایران بوده است. برای بسیاری این انتخاب و معرفی، شاخص ارزیابی تعلق خاطر به کشور یا همراهی با نظام سرمایه‌داری است! تعجب نکنید، داریم از اسکار حرف می‌زنیم، همان مجسمه‌ی ۱۰ پوندی و ۲۰ سانتیمتری که دو بار نصیب ایران شده و بارها در آسیا به فیلم‌های هندی و ژاپنی اهدا شده است. احتمالاً برای هیچ کشوری به اندازه‌ی ایران مسئله‌ی اسکار بغرنج نیست. چرا؟ دلیلش ساده است: تکلیف ما با این مراسم، جوایزش و حواشی‌اش روشن نیست. از یک طرف دوست داریم «خودی‌ها» این جایزه را ببرند و از طرف دیگر وقتی «غیرخودی» جایزه را می‌برد سکوت می‌کنیم. می‌بینید؟ رابطه‌ی عشق و نفرت بین ما و جایزه‌ی اسکار برقرار است، یک‌جا آن را نشانده‌ی لیبرالیسم و جهان سرمایه‌داری می‌دانیم جای دیگر از

### نفس چطور انتخاب شد

باید به اکران نگاه کنیم؛ به فیلم‌هایی مثل «هاجرای نیمروز»، «ویلاهای ما»، «تابستان داغ»، «رگ خواب» و «زیر سقف دودی». اولی جنجالی‌ترین فیلم جشنواره‌ی گذشته و اکران عید بوده که تازگی در اجرا و پرداختن به موضوعی سیاسی آن را خاص کرده. فیلمی جوانانه که شباهت‌هایی هم به محصولات هالیوودی دارد. اما این فیلم در مرحله‌ی دوم انتخاب از فهرست اعضای انتخاب فیلم کنار گذاشته شد. دومی فیلمی زنانه است که بیشتر روی احساسات تمرکز دارد و اگرچه تا مرحله‌ی نهایی هم بالا آمد اما در نهایت به دلیل عدم حضور بین‌المللی از فهرست کنار گذاشته شد. «تابستان داغ» ملودرامی بود که بیشتر داوران جشنواره دوستش داشتند اما حد این توجه محل تعجب بود و معلوم بود که در ارزیابی کارشناسانه شانس زیادی برای انتخاب ندارد. «رگ خواب» فیلمی خوش‌ساخت با حضور یک ستاره‌ی بین‌المللی (لیلا حاتمی) بود که به‌نوعی فیلم عاشقانه هم به حساب می‌آمد. اما این فیلم هم نتوانست نظر خارجی‌ها را جذب کند. بنابراین باید به فیلم‌هایی که در جشنواره‌ها حاضر شده‌اند نگاه کنیم؛ شاید مهم‌ترین فیلمی که در خارج از کشور موفق بوده، «بدون تاریخ، بدون امضا» است که همین روزها دو جایزه‌ی بخش «افق‌ها» جشنواره‌ی ونیز را دریافت کرده. این فیلم در جشنواره‌ی

طبق قوانین آکادمی اسکار، نماینده‌ی هر کشور باید زبانی غیرانگلیسی داشته باشد، محصول معنوی آن کشور به حساب بیاید و یک هفته نمایش تجاری داشته باشد. مورد اول که کاملاً واضح است. مورد دوم بیشتر به خاطر تولیدات مشترک است: از نظر آکادمی اسکار در صورتی که عوامل اصلی یک فیلم از کشور ارسال‌کننده باشند، آن فیلم محصول معنوی آن کشور است. یعنی چه؟ یعنی سه نفر از بین کارگردان، فیلمنامه‌نویس، باید برای ما تعیین تکلیف کنند؟ «فیلم گبه» از ایران به اسکار فرستاده شد. سال بعد، وقتی «بچه‌های آسمان» به اسکار رفت، شرکت میراماکس، پخش فیلم «زندگی زیباست» روبرو توبینی را هم بر عهده داشت و با توجه به شهرت بیننی و البته موضوع آن، کمپین تبلیغاتی کمپانی بیشتر از فیلم مجید مجیدی روی آن فیلم مانور داد. نتیجه؟ «بچه‌های آسمان» نامزد شد اما «زندگی زیباست» اسکار را برد. گفتن این خاطره فقط یک دلیل داشت: اینکه معیار کمپانی‌ها برای تشکیل کمپین تبلیغاتی یک فیلم، بالا بردن شانس دریافت اسکار و بعد، فروش بیشتر است. بنابراین کنار مسئله‌ی کنجکای که حتماً به سابقه‌ی کارگردان، بازیگر و موفقیت فیلم در جشنواره‌ها برمی‌گردد، کمپانی پخش‌کننده هم نقش موثری دارد.

### مسئله‌ای به نام فیلم ایرانی

فیلم‌های ایرانی در خارج از کشور بازار گسترده‌ای ندارند. بیشتر آنها در کشورهای اروپایی و آمریکایی اکران گسترده نمی‌شوند و نمایش‌شان محدود به سینماک‌ها، هفته‌های فیلم یا جشنواره‌هاست. بنابراین اینکه چرا عضو آکادمی در خارج از کشور باید دلش بخواهد یک فیلم ایرانی را تماشا کند، نیاز به ایجاد یک کنجکای دارد. این کنجکای یا به اکران گسترده و استقبال عمومی مردم برمی‌گردد یا به موفقیت فیلم در جشنواره‌های جهانی یا به نوع منتقدان و استقبال هنری آنها یا به نوع خاصی از بازاریابی، همه‌ی اینها کنار هم معنا پیدا می‌کنند و البته احتمالاً، بین این موارد، آخرین گزینه، گنگ‌ترین آنهاست. بازاریابی فیلم‌های خارجی، معمولاً به دست شرکت‌های فیلمسازی معتبر انجام می‌شود و معیار آنها هم فقط جنبه‌های هنری نیست. آنها به «فروش» فکر می‌کنند و می‌دانند که فیلم نامزد یا برنده‌ی اسکار در اکران مجدد با بازار فروش ویدیویی می‌تواند فروش بهتر را تضمین کند. ضمن اینکه شرکت‌های بزرگ، قراردادهای مختلفی با فیلمبردار، بازیگر، تدوین‌گر و کارگردان عضو آکادمی دارند. طبیعی است که این کمپانی‌ها بیش از هر کس روی رأی این افراد حساب می‌کنند. اگرچه باید دید که آن شرکت چه فیلم‌هایی را





کورسماکی راوی زندگی غمگانه و تلخ و یأس آلود آدم‌های دچار بحران است، مردمی که انگار خاصیت خودشان را از دست داده‌اند و بی‌هویت شده‌اند. او به طبقات پایین، که بیشتر در معرض آسیب و فشارند می‌پردازد؛ به کارگرانی که جامعه‌ی سرکوب‌گر آنها را تحقیر می‌کند و به کارهای بیهوده و یأس آلود وادار می‌کند.

# داستان بی‌پناهان عالم

چطور فیلم آن سوی امید از مهاجرین، آزادی و حق انتخاب حرف می‌زند

وقتی آمریکا به عراق حمله کرد، هیچ‌کس از آکی کورسماکی فنلاندی انتظار نداشت تا در برابر آن موضع بگیرد، واقعاً فنلاند کجا و عراق و آمریکا کجا! ولی او که فیلمش نامزد اسکار بهترین فیلم غیرانگلیسی‌زبان بود مراسم اسکار را تحریم کرد و حاضر نشد به آمریکا سفر کند. دلیل؟ جنایاتی بود که می‌شد حدس زد در عراق تحریم شده رخ می‌دهد. تازه اینها مربوط به زمانی است که جهان در حواشی ماجرای ۱۱ سپتامبر غرق شده بود و کمتر کسی حاضر بود علیه آمریکا موضع بگیرد. هنرمندان محافظه‌کار ترجیح می‌دادند در برابر جنایت سکوت کنند اما کورسماکی مثل بقیه نبود. مثل فیلم‌هایش کاملاً متفاوت بود با جریان اصلی، فرق می‌کرد با مد روز و سلیقه‌ی مورد پسند بازار. او به آمریکا نرفت و در فنلاند، به راهش ادامه داد. فیلم‌هایی که هزینه با سبک منحصر به فردش ساخت و کارش را با جدیت و پشتکار تا همین یک سال پیش ادامه داد. وقتی در جشنواره‌ی برلین سال قبل فیلم «آن سوی امید» او نمایش داده شد، در مصاحبه‌ای شرکت کرد و در جواب خبرنگاری که از ایده‌ی فیلم بعدی‌اش پرسید به سبک طنز خودش جواب عجیب داد: «وقتی جوان بودم، می‌نشستم و ایده‌ها به ذهنم خطور می‌کردند؛ اما دیگر جوان نیستم، پس فقط می‌نشینم و زمان سپری می‌شود» او گفت شاید بعد از «آن سوی امید» دیگر فیلمی نسازد و بازنشسته شود. ولی «آن سوی امید» چه داشت که او حاضر بود بعد آن فیلم نسازد؟

«آن سوی امید» داستان مهاجرت است، داستان رویارویی خاورمیانه‌ای‌ها با اروپایی‌ها و به شکل خاص فنلاندی‌ها. فیلم البته مثل آثار پرهیجان هالیوودی یا فیلم‌های متعصب اجتماعی فرانسوی گرم و پرحرارت و ماجراجویانه نیست، فیلم ساده‌ای است به سبک کورسماکی، با شخصیت‌های کم‌حرف، داستانی کم‌ماجرای فضایی سرد و یخ و رنگ‌های مرده و دلگیر. داستان اصلی، درباره‌ی مهاجری سوری است که از حلب به اروپا فرار کرده اما خوارش را گم کرده است و حالا در هلندگی به دنبال خوارش می‌گردد. ولی این شهر، شهر یخی و مرده، او را اسیر می‌کند، مردم عادی به او محبت می‌کنند و او شفته‌ی آنها می‌شود اما پلیس و اداره‌ی مهاجرت حتی با شنیدن سرنوشتش او را محکوم به بازگشت به حلب می‌کنند. توجیه آنها ساده است: «وضع حلب آن قدرها هم بد نیست که می‌گویند و هنوز می‌شود در آن زندگی کرد» لحن گزنده و شوخ‌طبع و کنایه کورسماکی در همین جمله عیان می‌شود، در اینکه دولت‌مردان به مردم اعتماد نمی‌کنند و براساس ذهنیت خودشان، به‌دور از واقعیت جاری حرف

می‌زنند و عمل می‌کنند. ولی فیلم کورسماکی درباره‌ی مردم است، درباره‌ی فنلاندی‌ها و رودرویی‌شان با مهاجری از سوریه.

«آن سوی امید» تمام نشانه‌های سبکی آثار کورسماکی را دارد: می‌گویند آدم‌های فیلم‌های او مثل بی‌خانمان‌های فیلم‌های باستر کیتون و چاپلین‌اند. منزوی، تک‌افتاده، تلخ، سرگردان و در جست‌وجوی آینده‌ای نامعلوم و موهوم. همه‌ی فیلم‌هایش سراسر است و نیمه‌جداوند و آکنده از ملاحظه و طنز و هجو. و البته، معمولاً با نوعی پوچی در زندگی همراه‌اند که آنها را به اسبورد نزدیک می‌کند. کورسماکی راوی زندگی غمگانه و تلخ و یأس آلود آدم‌های دچار بحران است، مردمی که انگار خاصیت خودشان را از دست داده‌اند و بی‌هویت شده‌اند. او به طبقات پایین، که بیشتر در معرض آسیب و فشارند می‌پردازد؛ به کارگرانی که جامعه‌ی سرکوب‌گر آنها را تحقیر و به کارهای بیهوده و یأس آلود وادار می‌کند. به همین دلیل هم فیلم‌های کورسماکی به آثاری آکریستالیستی درباره‌ی انسان بدل می‌شوند و فارغ از رنگ و نژاد و ملیت، به زندگی و هویت و آرزوی آنها اشاره می‌کنند. آثار او کم‌دی‌های سرد و یخ و بی‌روح‌اند که نقاط دراماتیک عمداً بی‌جان شده‌اند و همه‌چیز، ماهیتی غریب، ناآشنا و تئاتری پیدا کرده است. کورسماکی، سبک منحصر به فردی دارد که رد آن را می‌شود در فیلم‌های فاسینتینر هم دید یا آثار جیم جارموش یا وس اندرسون را به یاد آورد. «آن سوی امید» هم چنین فیلمی است.

در «آن سوی امید» جز پلیس، بخشی از مردم هم در ظلم دخالت دارند. کورسماکی نژادپرست‌هایی را نشان می‌دهد که بی‌دلیل به آدم‌ها حمله می‌کنند و به‌خاطر تفاوت‌هایشان به آنها آسیب می‌رسانند. او این گروه افراطی را کنار پلیس‌ها و مأموران دولتی می‌گذارد و البته در سکانس‌هایی نشان می‌دهد که چطور مردم درمانده از خودشان دفاع می‌کنند. کوچه‌گردهای فنلاندی بدون شناخت خالد مهاجر، کنار او می‌ایستند، مثل صاحب رستوران که حاضر می‌شود به او پناه بدهد. انگار که فیلم «آن سوی امید» داستان همه‌ی منزوی‌های عالم است که بی‌توجه به نهادهای قدرتمند رسمی، کنار هم جان می‌گیرند و زندگی می‌کنند. آنها حامی هم هستند، به داد یکدیگر می‌رسند و با همه‌ی

خرابکاری‌های شیرین، معمولاً از پس کارها برمی‌آیند. کورسماکی، به مردم عادی بیشتر توجه می‌کند و قهرمانش را از بین آنها برمی‌گزیند. فیلم اما فقط درباره‌ی فنلاندی‌ها نیست، درباره‌ی سوری‌ها هم هست، وقتی خواهر غمگین خالد از لیتوانی به هلندگی می‌آید می‌گوید حاضر نیست نامش را تغییر دهد و می‌خواهد با اسم خودش زندگی کند. او می‌داند که پلیس ممکن است او را به حلب برگرداند ولی از نامش، هویتش، نمی‌گذرد. و به این ترتیب فیلم آکی کورسماکی بدل می‌شود به هجویه‌ی درباره‌ی ارزش‌های با‌ظاهر مدرن جامعه‌ی غربی که از حقوق بشر حرف می‌زند اما در عمل هیچ اعتنایی به آن ندارد.

## درباره‌ی آزادی، یأس و امید

«آن سوی امید» با اینکه ظاهر ساده‌ای دارد و بی‌سرواست و بی‌جنجال، ولی انگار دنیای متلاطمی زیر متن آن جریان دارد. مثل تمام آثار آکی کورسماکی، این یکی هم فیلمی است در مدح آزادی، نه آن آزادی تبلیغ شده محصور به حق رای که در آزادی آدم از قید و بند و داشتن حق انتخاب زندگی و برگزیدن شیوه‌ی حیات. تمام شخصیت‌های درمانده‌ی فیلم خودشان را از قید و بند آزاد می‌کنند و به مرحله‌ای می‌رسند که با انتخاب شخصی‌شان راهشان را برمی‌گزینند. خالد در پاسخ مأمور اداره‌ی مهاجرت می‌گوید که نمی‌خواهد در فنلاند بماند ولی کمی بعد، بعد از تجربه‌ی زندگی کنار کارگران، ترجیح می‌دهد که جزئی از مردم فنلاند شود. صاحب رستوران، اول فیلم خانه و کارش را رها می‌کند تا از اول شروع کند و کمی بعد، وقتی به آرزویش می‌رسد و رستورانی می‌خرد، نزد همسرش برمی‌گردد. کارگران رستوران که بی‌مزد و مواجب برای صاحب قبل‌کار می‌کردند این‌بار خودخواسته همکار صاحب جدید آن محل می‌شوند و مهم‌تر اینکه خواهر خالد، خودش می‌خواهد که نزد پلیس برود. آزادی در اینجا شاید کوچک و خرد به نظر برسد، ولی هر کدام بعدی از آزادی انتخاب را نشان می‌دهد، از اینکه چطور مردم عادی می‌توانند خودشان را از قیدها، حصارها و چارچوب‌ها نجات دهند و به شیوه‌ای که مورد پسندشان است زندگی کنند. جالب

است که کورسماکی، دست کم در «آن سوی امید»، دیدگاهی کاملاً اخلاقی هم دارد و این آزادی را هرج‌ومرج‌طلب، آسیب‌زا و رنج‌آور نمی‌داند. او شکلی از آزادی را می‌پسندد که با خودآگاهی همراه است و بیشتر از آن که از غریزه ناشی شود از شناخت عمیق خود و جهان حاصل می‌شود. «آن سوی امید» شاهکار کورسماکی نیست، او فیلم‌های درخشانی (مثل «مردی بدون گذشته»، «جنایت و مکافات»، «سور در تاریکی») دارد که غافلگیرکننده و اوج هنرنمایی‌اش است ولی «آن سوی امید» فیلمی است متعدهانه نسبت به انسان، اثری درباره‌ی یک موضوع مهم جهانی که فیلمساز آن را با دنیای خودش درآمیخته و عرضه کرده است. از این نظر، دیدگاه او درباره‌ی آزادی، مهاجران و مردم عادی دیدنی است و بیش از هر چیز نور امید را زنده نگه می‌دارد. کورسماکی از معدود کارگردان‌هایی است که درباره‌ی آدم‌های یأس آلود فیلم می‌سازد ولی خودش به آن می‌خندد و آن را ناشی از جبر زمانه و نه خواست شخصی افراد می‌داند. به همین دلیل هم ناامیدی را به مایه‌ای برای فعالیت و شکوفایی بدل می‌کند. او هیچ‌وقت کورسوی امید را ناپود نمی‌کند

## ویژگی‌های سینمای کورسماکی

در تمام فیلم‌های کورسماکی اجرای موسیقی دیده می‌شود، آن هم موسیقی جاز و راک که پر تنش، گرم و جذاب است. قهرمان‌های او معمولاً در کافه‌ها، خیابان‌ها و کوچه‌پس‌کوچه‌ها به خواننده و نوازنده‌ی دوره‌گردی برمی‌خورند که با انرژی تمام ساز می‌زنند و می‌خوانند. در عین حال خودشان به این گرما و شور نگاه می‌کنند و سیگار می‌کشند. آنها شاهد جوش هنرمندانه‌اند و شیفته‌ی موسیقی که به آن سرمای مطلق، گرم می‌دهد.

فضای فیلم‌های کورسماکی سرد است و این سرما، هم حاصل برداشت برشتی کورسماکی است هم محصول فضا سازی او. کورسماکی رنگ‌ها را مات و چرک و کدر در نظر می‌گیرد، چشم‌اندازهای یخی و ابسری را در فیلم‌هایش می‌گنجاند و از صدا و دیالوگ کم استفاده می‌کند.

به همین دلیل گاه به نظر می‌رسد که آثار او به سینمای صامت نزدیک‌ترند! ولی او سرمای موجود در فضا را تشدید می‌کند، مثلاً آدم‌ها را ناتوان از ابراز علاقه نشان می‌دهد. انگار چیزی در این فضا هست که ربطی به سردی جغرافیایی ندارد و بیشتر این دل‌مردگی از درون شخصیت‌ها جوشیده و همه‌جا را گرفته است. هر آنچه ما می‌بینیم، انعکاسی از درون آدم‌هاست و هر چه درون آدم‌هاست در بیرون حس می‌شود. کورسماکی زمانی گفته است که منتقد فیلم بوده، اما منتقد بدی بوده. چون نمی‌توانسته صادق باشد و تظاهر نکند. فیلم‌ساز شده تا روراست با همه‌چیز روبه‌رو شود!

تنهایی، تلخی و یأس از مؤلفه‌های همیشگی آثار اوست، اگرچه کورسماکی افراد سرخورده و وامانده را کنار هم جمع می‌کند و بعد به آنها می‌دهد و شکوفایشان می‌کند. گاهی این شکوفایی به خلق یک موقعیت تازه منجر می‌شود گاهی هم فقط به یک شناخت، ولی در نهایت تغییری صورت می‌گیرد. معیار او در انتخاب قهرمان، واماندگی است و سرخوردگی.

طنز مؤلفه‌ی مشهور آثار اوست، طنز یخی که گاهی کارتون‌ی به نظر می‌رسد ولی بیشتر اوقات، فضای عبوس فیلم را می‌سازد. طنز کورسماکی هجو آمیز و سبک است، کنایه‌ی است و بیشتر با گوشه و اشاره تلاش می‌کند تماشاگر را برابر یک واقعیت مسلم قرار دهد و آن را دست بیندازد. بنابراین در همه فیلم‌های کورسماکی، موقعیت‌های کمیک کوچکی جلب توجه می‌کنند که حتماً نقدی هم به کسی یا جایی یا رفتاری وارد می‌کنند.

## آنچه آکی کورسماکی می‌گوید

من منتقد بدی بودم. فیلم‌ها برای من یا شاهکار بودند یا مزخرف، و این راه درستی برای منتقد بودن نیست. راه درست این است که صادق باشی و به چیزی تظاهر نکنی. این همان چیزی است که برای فیلمساز شدن هم به آن نیاز داری. من فیلمسازی را از مدارس سینمایی یاد نگرفتم، آنها نمی‌گذاشتند وارد این کار بشوم. زیادی کله‌شق بودم و فکر کردم خودم فیلمساز می‌شوم. بنابراین با فیلم دیدن و خواندن درباره‌ی سینما کارم را شروع کردم. آدم با خواندن و تماشای فیلم خیلی چیزها درباره‌ی سینما یاد می‌گیرد.

بعضی قصه‌ها رنگ می‌طلبند و برخی

سیاه و سفید. هیچ وقت حد وسطی نیست. من رئالیستم، ولی گاهی مجبورم کاری کنم که رنگ‌ها سوررئال یا غیرواقعی از کار دربیایند. بنابراین شاید بتوانید بگویید که من سعی می‌کنم از رنگ استفاده‌ی شاعرانه کنم، که بیش‌تر شاعرم تا مفسر اجتماعی یا سیاسی. آدم راجع به عقاید فیلم نمی‌سازد بلکه براساس قصه‌ها و آدم‌های توی قصه‌ها فیلم می‌سازد. بعد این تفاسیر خودبه‌خود از آن بیرون می‌زنند.

من اعتقاد دارم در سینما باید از «بازیگری» دوری کرد و بازیگر باید از توضیح زیاد درباره‌ی نقشی که دارد بازی می‌کند، اجتناب کند. زمانی که درس می‌خواندم خیلی‌ها به تئاتر برشت علاقه داشتند و احتمالاً عقیده‌ی او درباره‌ی تئاتر حماسی یا دیالکتیکی، در برابر تئاتر دراماتیک و خیال‌پردازانه بر من تأثیر گذاشته است. از عقیده‌ی برشت خوشم می‌آید که می‌گوید بازیگر باید خودش را به عنوان روایت‌گری ببیند که صرفاً شخصیتی را که دارد بازی‌اش می‌کند، انتقال می‌دهد. در این شیوه مخاطب تحریک می‌شود که به جای وابستگی صرفاً عاطفی به آنچه داریم، ببیند، دنبال نتایج عقلانی بگردد.

هالیوود دلیلی است برای من تا فیلم بسازم. چون از آنجا متنفرم و هرگز به آنجا نمی‌روم و وقتم را با تماشای فیلم‌های تحفه‌ی این روزها هدر نمی‌دهم. شاید فیلم بد بسازم، ولی از آن مزخرفاتی که هالیوود هر روز درست می‌کند نمی‌سازم. عاشق هالیوود قدیم‌ام ولی هالیوود جدید فقط یک مار زنگی مرده است که حتی نمی‌داند مرده! من مثل سگ‌ام، همیشه به هالیوود پارس می‌کنم چون با قدرتی که دارد، می‌تواند چندتا فیلم واقعا خوب بسازد. به جایش مرده‌های شصت ساله دارند فیلم‌های جوانک‌پسند و اکشن‌های کسالت‌بار می‌سازند؛ مساجرت‌پیشگی احمقانه دارد سینما را نابود می‌کند. چرا مردم باید با ششوند برنوند بیرون و پول بدهند که چنین فیلم‌های بدی را ببینند، درحالی که می‌توانند توی خانه بمانند و تلویزیون بد و مفت تماشا کنند؟ من به شخصه هیچ گونه احترامی برای فیلم‌هایی که در آنها مردم را بسا تنگ (و خیلی چیزهای دیگر) قصابی می‌کنند و اسمش را هم می‌گذارند سرگرمی، قائل نیستم.

راستش آرزو داشتم که «آن سوی امید» می‌توانست نظر فنلاندی‌ها را نسبت به پناهجویان تغییر دهد. من سخنران خوبی نیستم اما امیدوار بودم با ساخت این فیلم تأثیر اجتماعی بگذارم. ما باید بفهمیم که انسانیم. امروز آنها از کشورشان گریخته‌اند، شاید فردا ما مجبور شویم همچون پناهجویان زندگی کنیم.





صاحب امتیاز: حزب کارگزاران سازندگی ایران  
رئیس شورای سیاست گذاری: سید حسین مرعشی  
مدیر مسئول: سید افضل موسوی  
سردبیر: محمد قوجانی  
دستیار سردبیر: اکبر منتجبی

نشانی: تهران، خیابان شریعتی، خیابان خواجه عبدالله انصاری، خیابان چهاردهم، کوچه زرون  
پلاک ۱۴، واحد ۴ تلفن: ۲۶۷۰۱۰۲۲ شماره: ۲۶۷۰۱۰۵۱  
سازمان آگهی‌ها: مجید حسن‌زاده تلفن: ۲۶۷۰۱۰۲۲ همراه: ۰۹۱۹۲۴۳۲۵۸  
چاپ: هم‌میهن فارس تلفن: ۲۶۸۹۲۳۰  
توزیع: نشر گستر تلفن: ۶۱۹۳۳۳۳۳

شنیده‌ها

- شنیده می‌شود دیدار عزت‌الله ضرغامی با حسین کروبی به خواست رئیس اسبق سازمان صداوسیما و برای بررسی راه‌های عبور از وضعیت کنونی رئیس مجلس ششم صورت گرفته است. ضرغامی در دوره معاونت پارلمانی سازمان صداوسیما که مصادف با ریاست مهدی کروبی بر مجلس ششم بود روابط عاطفی با رئیس وقت مجلس پیدا کرد و به‌خصوص در برابر مشکلات بودجه‌ی صداوسیما به رئیس مجلس پناه می‌برد.
- شنیده می‌شود علی لاریجانی رئیس مجلس شورای اسلامی در حل مشکل سران جبهه اصلاحات و نامزدهای اسبق ریاست‌جمهوری در محافل و مجالس رسمی نظام همراهی تمام‌عیاری با رئیس‌جمهور انجام داده است. اخیراً محمدرضا خاتمی نیز به همراه بودن اصلاح‌طلبان و علی لاریجانی در حل مسئله حصر اشاره کرده است.
- شنیده می‌شود برخی از سران فراکسیون امید مجلس دهم از افزایش حساسیت‌ها برای بررسی صلاحیت نامزدهای مجلس آینده خبر داده‌اند و در عین حال نگرانند که مبادا برخی از اعضای این فراکسیون به علت کم‌تحرکی با عدم فعالیت اصلاح‌طلبانه در فهرست جبهه اصلاحات برای مجلس یازدهم قرار نگیرند.
- شنیده می‌شود تصمیم رسمی نظام جمهوری اسلامی ایران در عالی‌ترین سطوح کشور این است که ایران به هیچ وجه در خروج از برجام پیشگام نشود. این در حالی است که برخی محافل تندرو خروج ایران از برجام را تنها چاره کار می‌دانند.
- شنیده می‌شود سخنان دکتر محمدرضا عارف در جدایی اصلاح‌طلبان از اعتدال‌گرایان در انتخابات مجلس آینده با واکنش جدی احزاب اصلی جبهه اصلاحات مواجه شده است. آنان این تصمیم رئیس فراکسیون امید را شخصی و غیرتشکیلاتی اعلام کرده‌اند.
- شنیده می‌شود قرار است محمد نهاوندیان معاون اقتصادی رئیس‌جمهور در ساختمان کوثر - مرکز مشاوران نهاد ریاست‌جمهوری - مستقر شود. ناظران معتقدند به این ترتیب ایجاد یک تشکیلات جداگانه برای این معاونت تازه‌ی رئیس‌جمهور منتفی خواهد شد.
- شنیده می‌شود در هم‌ی‌دوار گذشته شورای شهر تهران اتومبیل تازه‌ی در اختیار اعضای شورای شهر قرار می‌گرفته تا جایی که در یک دوره، یکی از اعضای شورا اعلام می‌کند به جای اتومبیل تازه، پول آن را در اختیارش قرار دهند تا ماشین شخصی‌اش را ارتقا دهد!

تشکیلات

روز سه‌شنبه بیست‌ویکم شهریورماه ۱۳۹۶ نخستین جلسات آکادمی کارگزاران سازندگی ایران برگزار شد. در دوره اول علیرضا سیاسی‌راد به درس‌گفتارهایی درباره‌ی آموزش فعالیت تشکیلاتی پرداخت، محمد قوجانی درس‌گفتارهایی در شرح و تفسیر سند مواضع حزب کارگزاران سازندگی ایران (منشور سازندگی) ارائه کرد و دکتر احمد تقیب‌زاده مبانی نظری حزب را تدریس کرد. هفته‌نامه سازندگی از هفته آینده گزارش این جلسات را به تدریج منتشر خواهد کرد.

هفته‌نامه سازندگی خبر می‌دهد

# چالش‌های بزرگ تهران برای نجفی

شهردار تازه تهران با آواری از مشکلات به‌جامانده برای اداره پایتخت مواجه شده است



شهردار تازه‌ی تهران با کوهی از بحران‌های برجای مانده از دوران شهرداری اصول‌گرایان بر پایتخت ایران مواجه شده است.

به گزارش خبرنگار سازندگی، محمدعلی نجفی در ایمن مدت کم‌تر از یک ماه شهرداری تهران با نهادی متورم و پرهزینه مواجه شده است که بخش عمده‌ای از دیون ادوار گذشته مدیریت شهری تهران از ۱۴ سال پیش به این سو در آن تلمبار شده است. گفته می‌شود حداقل از بهمن‌ماه ۱۳۹۵ یعنی ۸ ماه تمام است که در عمل شهرداری تهران بلا تکلیف است چراکه از حوالی همین ماه بود که نامزدی محمدباقر قالیباف جدی شد و چند ماه طول کشید که انصراف او از نامزدی ریاست‌جمهوری وضع شهر و شهرداری را بدتر و این نهاد عمومی را معلق کند چراکه از همان ماه اردی‌بهشت ۹۶ به نظر می‌رسید که قالیباف قطعاً شهردار تهران نخواهد ماند و رئیس‌جمهور نیز نخواهد شد و این سبب تزلزل اداری مدیران شهری تهران می‌شد.

خبرنگار سازندگی می‌گوید دست کم ۲۵ تا ۳۰ مورد کاملاً بلا تکلیف در امور شهری تهران روی میز شهردار سابق برای شهردار جدید بر جای مانده بود که نجفی باید برای آن تصمیم می‌گرفت و چون تصمیم‌گیری در این موارد نیازمند کار کارشناسی بود یکی از چالش‌های جدی نجفی در این دوره کوتاه شهرداری همین مسئله بود.

از سوی دیگر بار اداری و مالی شهرداری تهران بسیار سنگین به نظر می‌رسد. براساس گزارش‌های اولیه پرسنل شهرداری تهران در حدود ۵۵ هزار نفر بوده است که در برخی گزارش‌ها این عدد ۶۳ هزار نفر هم تخمین زده می‌شد اما براساس گزارش دقیق معاونت جدید پرسنل شهرداری تهران این نهاد عمومی ۶۸ هزار نفر نیرو دارد! برای درک این تراکم نیرو کافی است به عدد پرسنل شهرداری لندن که جمعیت و موقعیت مشابهی با تهران دارد توجه کنیم که بیش از ۱۵ هزار نیرو نسلارد! در یک مورد متروی تهران، فقط ۱۲ هزار نیرو دارد که به گفته کارشناسان به صورت طبیعی تنها به ۴ هزار نیرو نیاز دارد.

کارشناسان شهری از کسری بودجه شدید شهرداری تهران خبر می‌دهند. گفته می‌شود هنگامی که در پنجم شهریورماه ۱۳۹۶ محمدعلی نجفی رسماً شهردار تهران شد روی میز کار خود با حقوق معوقه مردادماه کارکنان شهرداری تهران مواجه شد که با کسری بودجه شدید شهرداری تهران به نظر می‌رسد در ماه‌های آینده هم مشکل اصلی شهرداری تهران باشد هرچند که نجفی تا هشتم شهریورماه حقوق ماه قبل را پرداخت کرد.

خبرنگار سازندگی مطلع شده است که بنا به پیش‌بینی مدیران شهرداری تهران با توجه به کسری بودجه ۱۵ درصدی این نهاد و تورم قدرت خرید شهرداری تهران در سال جاری حداقل ۲۵ درصد کمتر از سال گذشته باشد. شهرداری تهران میان ۶۰۰ تا ۷۰۰ میلیارد تومان حقوق پرداخت می‌کند اما آواری از بدی‌ها بر سر این نهاد فرو ریخته است که یک قلم آن بدهی ۱۳ میلیارد تومانی به بانک شهر است. همچنین بدهی شهرداری تهران به بانک ملی که در سال‌های گذشته پرداخت نشده است اکنون به کوه بزرگی معادل ۱۲۰۰ میلیارد تومان بدل شده است.

کمیته‌های نسبت به رسانه‌های مکتوب را علت اصلی آن بدانیم باید بیفزاییم که این همه علت نیست. بسیاری از مجلات همشهری به تیول جناح‌های سیاسی درون اصولگرایان بدل شده بود و با برگشتی‌های بالای ۸۰ درصد مواجه هستند. شنیده‌های ما حکایت از آن دارد که شهردار تهران اراده کرده است همه رسانه‌های زیاده‌موسسه که باری بر دوش همشهری هستند را تعطیل کند که ظاهراً جز چند مجله‌ی دانستنیها، داستان، سرخ، ۲۴ و شاید جوان دیگر مجلات در ورشکستگی کامل بسر می‌برند. شهردار تهران البته گفته است در این باره براساس گزارش کارشناسی عمل می‌کند اما نمی‌خواهد شهرداری رقیب بخش خصوصی رسانه‌ای کشور باشد.

خبرنگار سازندگی مطلع شده است رقم‌های بسیار بالایی برای هر صفحه این مجلات میان ۱۷۰ تا ۲۵۰ هزار تومان حق‌التحریر پرداخت می‌شده است. در یک مورد دیگر ما از اختصاص بودجه‌ای ۷ میلیارد تومانی برای خرید کاغذ همشهری آگاه شدیم که ظاهراً پیگیری آن به صورت جدی رخ نداده و تنها دعوی کفبری به دعوی حقوقی برای پیگیری موضوع تبدیل شده است. در موردی دیگر ۳۷۰ میلیون تومان بودجه اختصاصی برای مالیات موسسه ناپدید شده است و نیز گفته می‌شود در خرید ساختمان موسسه همشهری حداقل ۱۰ میلیارد تومان بهای گزاف پرداخت شده است. حجم مشکلات به حدی بوده است که سازمان بازرسی کل کشور وارد موضوع شده است. به جز موسسه همشهری در مراکز دیگر شهرداری تهران نیز مشکلات جدی به چشم می‌خورد. توقف فروش هولوگرام بازار تراکم‌فروشی در تهران را راکد کرده است. این توقف به دستور محمدعلی نجفی صورت گرفته است که در صورت تداوم به یکی از مهمترین درآمدهای عجیب و غریب

گفته‌ها



حسین روحانی (رئیس‌جمهوری): ما امروز در صف مقدم مبارزه با تروریسم و تندروی مذهبی در خاورمیانه قرار داریم نه از موضع فرقه‌ای و قومی که از موضعی انسانی، اخلاقی و استراتژیک، ایران‌نه‌می‌خواهد امپراتوری تاریخی‌اش را احیا کند و نه می‌خواهد مذهب رسمی‌اش را حاکم کند و نه می‌خواهد انقلابش را با زور سر نیزه صادر کند.



امانوئل ماکرون (رئیس‌جمهوری فرانسه): مذاکره مجدد درباره برجام بی‌معناست. فرانسه خواستار اجرای کامل برجام است.



مسح مهاجری (مدیرمسئول روزنامه‌ی جمهوری اسلامی): هم‌راهی عجیب رسانه ملی با مداحان بی‌سواد موجب شده به جای ترویج فرهنگ عاشورا، فرهنگ این مداحی‌ها ترویج شود. تنها راه این است که خود روحانیت دست به کار شود و تدابیر عملی و کارسازی برای در دست گرفتن کنترل مجالس عزاداری بیندیشد و به وضعیت اسفبار کنونی خاتمه دهد.



احمد جنتی (رئیس مجلس خبرگان و دبیر شورای نگهبان): اگر کوه دماوند طلا بود ارزشش با جنگ یکی نبود زیرا طلا مایه مصیبت است اما جنگ قدرت نظامی ما را تقویت می‌کند.



محمدرضا عارف (رئیس فراکسیون امید مجلس دهم): در انتخابات سال ۹۸ با پرچم اصلاح‌طلبان وارد می‌شویم یعنی ائتلاف نمی‌کنیم خودمان به اندازه کافی نیرو داریم.



محسن هاشمی (رئیس شورای شهر تهران): امسال در مراسم اربعین ضمن افزایش کیفیت خدمات، تلاش خواهیم کرد تا مردمی بودن مراسم را حفظ کنیم و کارمندانی هم که از شهرداری در این مراسم شرکت می‌کنند نباید انتظار حق مأموریت و حقوق اضافه داشته باشند.

پیام

برادر گرامی جناب آقای سید حسین مرعشی در گذشت برادر گرامی تان حجت‌الاسلام والمسلمین سیداحمد مرعشی را به شما و خانواده محترم تان تسلیت می‌گوییم. برای آن مرحوم طلب رحمت و برای شما آرزوی صبر داریم. حزب کارگزاران سازندگی ایران

کمیته سیاسی حزب کارگزاران سازندگی ایران منتشر می‌کند

## کتاب سازندگی

- در ۳ فصل:
- ۱. تاریخچه حزب
- ۲. سند مواضع حزب
- ۳. مجموعه بیانیه‌های حزب

